





# سراج منیر

پژوهشنامه نقد و هابیت؛ سراج منیر  
سال سوم، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۹۲

صاحب امتیاز: مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (ع)

مدیر مسئول: مهدی مکارم

سر دبیر: مهدی فرمانیان

اعضای هیئت تحریریه:

حجت الاسلام و المسلمین سید حسن آل مجدّد (استاد حوزه و مؤسسه مذاهب اسلامی)

حجت الاسلام و المسلمین اکبر اسد علیزاده (استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسین رجیبی (استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید مهدی علیزاده موسوی (استاد حوزه و دانشگاه)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر مهدی فرمانیان (استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب)

مدیر داخلی: محمدعلی موحدی پور

همکار اجرایی: احمد ربیعی فر

مترجم چکیده‌ها: علی شرف‌بیانی و مرتضی احمدی

ویراستار: ابوالقاسم آرزومندی

صفحه آرا: محبوب محسنی

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

لیتوگراف و ناظر چاپ: سید محمد موسوی

نشانی: قم، میدان جانبازان، خیابان شهید فاطمی، کوچه ۲، فرعی اول دست راست، پلاک ۳۱.

ص.پ: ۱۱۶۶ - ۳۷۱۳۵      تلفکس: ۳۷۷۴۲۶۶۹ - ۳۷۷۴۰۷۲۹ - ۰۲۵

Email: [info@darolelam.ir](mailto:info@darolelam.ir)      website: [www.darolelam.ir](http://www.darolelam.ir)

مسئولیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است، و

دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.

## فراخوان مقاله

پژوهش نامه سراج نیر، از محققین محترمی که مایل به نشر آثار خود در این پژوهش نامه هستند، دعوت می‌کند  
مقالات خود را در موضوعات مرتبط با پژوهش نامه، با رعایت موارد مذکور در راهنمای نگارش مقالات، به دفتر  
نشریه ارسال نمایند.

### مخوریهای پژوهش نامه:

۱. تبارشناسی و تاریخ سلفیه و وایت
  ۲. نقد مبانی و وایت
  ۳. نقد عقاید و وایت
  ۴. جریان شناسی سلفیه
- و سایر مباحث مرتبط با موضوع وایت.

## ◆ راهنمای تنظیم مقالات

### از محققین گرامی تقاضا می‌شود در مقالات خود نکات ذیل را رعایت کنند:

۱. مقاله ارسالی، پیش از این و یا هم‌زمان، به سایر نشریات ارسال و یا چاپ نشده باشد.
۲. تحقیق، مستند و مناسب با نشریه تخصصی باشد و سایت به‌عنوان منبع پژوهش پذیرفته نیست.
۳. مقاله‌های پذیرفته شده بر اساس نوبت و با توجه به موضوع پژوهش‌نامه، به چاپ خواهند رسید، اما آن دسته از مقاله‌های پژوهشی که دارای جنبه‌هایی از ابتکار، نوآوری و به‌روز بودن منابع باشند، بر سایر مقالات تقدم دارند.
۴. مسؤلیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.
۵. مقاله، باید در قالب Word، با قلم BMitra و شماره ۱۴ در متن و ۱۰ در پاورقی باشد.
۶. متون عربی به کار رفته در متن، با قلم متفاوت نگاشته شود.
۷. حتماً توجه شود مقالات ارسالی حداکثر در بیست صفحه ۳۰۰ کلمه‌ای باشد و حتی الامکان از مقالات دنباله‌دار پرهیز شود (در صورت افزایش صفحات، مؤسسه مقاله را تقطیع خواهد نمود).
۸. مقالات تایپ شده و فایل آن، به صورت حضوری یا از طریق ایمیل ارائه شوند.
۹. پژوهش‌نامه در پذیرش، رد، تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است و مقالات رسیده مسترد نخواهد شد.
۱۰. در صورت پذیرش مقالات و پرداخت حق التالیف، امتیاز مقاله از آن مؤسسه است و با ذکر نام نویسنده، می‌تواند در هر جا که لازم می‌داند، از آن استفاده کند.
۱۱. استفاده از مطالب مجله در نوشتن مقالات و کتاب با ذکر منبع مانعی ندارد.

### از نویسندگان محترم درخواست می‌شود مقالات خود را به شیوه زیر تنظیم کنند:

۱. صفحه اول: صفحه عنوان باید شامل عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی پژوهشگر و ذکر درجه علمی، نشانی پست الکترونیک (Email)، تلفن تماس و نشانی مؤلف باشد.
۲. چکیده و کلیدواژه‌گان: خلاصه مقاله به همراه واژه‌گان کلیدی در ۵ الی ۷ سطر ارائه گردد.
۳. مقدمه: دربردارنده بیان مسئله و ضرورت انجام پژوهش، پیشینه تحقیق و مبانی نظری، اهداف، پرسش‌ها یا فرضیه‌های تحقیق است.
۴. ارجاعات پاورقی، به این ترتیب ذکر شود:  
نام خانوادگی، نام مولف، نام کتاب، ج، ص...  
نام خانوادگی، نام مولف، «نام مقاله»، ص...  
۵. در پایان مقاله نتیجه آن در ۴۰۰ - ۳۰۰ کلمه تحت عنوان «جمع‌بندی و نتیجه‌گیری» ذکر شود.  
۶. در پایان مقاله فهرست منابع (کتابنامه) با مشخصات کامل به این ترتیب ذکر می‌شود:  
نام خانوادگی، نام: نام کتاب یا «مقاله»، مترجم یا مصحح، محل نشر: ناشر، سال.  
برای نمونه:

الگار، حامد: وهاب‌بیگری، مترجم: احمد نمایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.

## فهرست مطالب:

### سر مقاله

۷..... بلای تکفیر، مصیبت اسلام و مسلمین.....

### گفتگو

۱۱..... افتراءات وهابیت علیه شیعه.....  
در مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین توحیدی

### مقالات

۳۹..... نقدی بر تردیدهای سلفیان در باب شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام.....  
محسن افضل آبادی

۶۳..... تناقضات ابن عبدالوهاب در مسئله تکفیر مسلمین.....  
حسین قاضی زاده

۹۳..... جایگاه علمی و دینی مردم نجد در دوران محمد بن عبدالوهاب.....  
احمد کوثری (باغچقی)

۱۲۱..... نقد دیدگاه ابن تیمیه در شأن نزول آیه مباحله.....  
علی ملاموسی میبدی

۱۴۳..... نقد و بررسی روش‌های جدلی ابن تیمیه در «منهاج السنه».....  
مجید فاطمی نژاد

۱۷۱..... سپاه صحابه و لشکر جهنگوی نماینده افکار افراطی سلفی‌گری.....  
علیرضا میرزایی

### گزارش‌ها

سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل سنت در نقد افکار وهابیت (۸)

گزارش کتاب «لصارم المسلول علی من انکر التسمیة بعد النبی و عبدالرسول».....  
مهدی فرمانیان

گزارشی از کتاب‌های نشر مشعر در مناظرات، قرآن کریم، صحابه و ... ..  
۲۱۱.....





## بلائی تکفیر، مصیبت اسلام و مسلمین

اندکی دانش دینی، آمیخته با بهره‌ای، ولو کم از تقوا و دیانت، باعث می‌شود که انسان در امر تکفیر شتاب زده عمل نکند؛ چه اینکه علاوه بر نواهی فراوانی که در شرع مقدس در مورد عدم تعجیل در تکفیر دیگران وارد شده است، پیامدها و عواقب خطرناکی که گریبان جامعه اسلامی را می‌گیرد و عرض و آبروی مسلمین را مخدوش می‌سازد، بر عقلای امت پوشیده نیست. هشدارها و انذارهای تکان‌دهنده‌ای که در روایات در خصوص تکفیر دیگر مسلمین وارد شده، دل هر مؤمن آگاه و بیداری را به لرزه در می‌آورد، خصوصاً که این مسئله با خون و مال و عرض مسلمین در می‌آمیزد و حساسیت آن را صدچندان می‌کند.

هرچند تعصب بی‌مغز دینی به همراه جهالت در معرفت دینی، عامل اصلی افزایش تفکر تکفیر در عصر حاضر است، لکن ریشه‌های خارجی و عواملی که از نزاع اقوام مسلمان سود می‌برند، هرگز نباید از نظرها پنهان بماند و البته در کنار مبارزه با عوامل خارجی می‌بایست به واکنش‌های داخلی امت اسلامی از این سم مهلک - که در حال فشل کردن پیکره اسلام و ارائه چهره‌ای زشت و کریه از اسلام به جهان است - پرداخته شود. به راستی آیا در عصر حاضر، ارائه چنین چهره‌ای از دین، باعث جذب عموم انسان‌ها به این دین آسمانی می‌شود یا فرار آنها از آن؟!

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «ناسزا گفتن به مسلمان، فسق است و کشتنش، کفر است»<sup>۱</sup> و «همانا ریختن خون‌هایتان و دستبرد به اموالتان و هتک حرمت آبرویتان بر یکدیگر حرام است»<sup>۲</sup>. ابوحامد غزالی می‌گوید: «تا آنجا که ممکن است، نباید از گزینه تکفیر استفاده کرد؛ زیرا اباحهٔ دماء و اموال کسانی که اهل قبله هستند و شهادتین گفته‌اند، اشتباه است و اشتباه در زنده نگاه داشتن هزار کافر، آسان‌تر از خطا در ریختن قطره‌ای از خون مسلمانان است»<sup>۳</sup>. ابن‌عابدین می‌گوید: «پس از اجماع اولی‌علمای مسلمین بر اینکه هر کس اهل قبله بود و شهادتین بر زبانش جاری ساخت، مسلمان است و جان و مال و ناموسش حرام است، این امر یقینی زایل نمی‌شود، مگر با اجماعی دیگر یا حدیث ثابتی که معارض نداشته باشد»<sup>۴</sup>. قرطبی نیز می‌گوید: «موضوع تکفیر، موضوع حساسی است و بسیاری که در آن وارد شدند، هلاک گشتند و دانشوران و اهل علمی که توقف کردند، سالم ماندند و ما سلامت را با هلاکت عوض نمی‌کنیم»<sup>۵</sup>.

آنچه ذکر شد، خلاصه‌ای از اقوال علمای اهل سنت است و علمای مذاهب دیگر، در این امر احتیاط بیشتری می‌کنند و اکثرشان معتقدند که خطا و اشتباه در عفو و گذشت، بهتر از اشتباه در عقوبت و مجازات است و چون کلام به درازا می‌کشد، از ذکر اقوال سایر علمای مذاهب خودداری می‌گردد.

البته تفکر تکفیر ریشه در صدر اسلام دارد و اولین گروه تکفیری، خوارج بودند که امام علی علیه السلام را کافر دانستند و ایشان را در محراب نماز به شهادت رساندند و پس از آنها نیز در قرن چهارم هجری، با شروع فتنه جدیدی به رهبری ابومحمد بربهاری، دور

۱. «سبأ المسلم فسوق و قتاله كفر» (بخاری، محمد بن اسماعیل: صحیح البخاری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ق، ج ۷، ص ۸۴؛ نیشابوری، مسلم: صحیح مسلم، بیروت: دارالفکر، بی تا، ج ۱، ص ۵۸).  
 ۲. «إن دماءکم و أموالکم و أعراضکم علیکم حرام» (بخاری، محمد بن اسماعیل، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۱؛ نیشابوری، مسلم، پیشین، ج ۵، ص ۱۰۸).  
 ۳. ابوحامد، غزالی: الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت: مؤسسه دارالکتب، ص ۲۲۳-۲۲۴.  
 ۴. ابن‌عابدین: حاشیه رد المختار علی الدر المختار، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۲۲۴.  
 ۵. انصاری قرطبی، عمر بن حافظ: المفهم لما أشکل من تلخیص کتاب مسلم، بی تا، بی جا، ج ۹، ص ۸۱؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی: فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۷۹ق، ج ۱۲، ص ۱۳۰.



جدید تکفیر و کشتار مسلمین آغاز گردید و امروزه نیز این تفکر که براساس تفسیری نادرست از مفاهیم اسلامی شکل گرفته و با استفاده از جهالت عده‌ای عوام، رشد و نمو یافته، با حمایت سرمایه‌های مالی و سیاسی استکبار و صهیونیسم تقویت گشته است. موج جدید تکفیر در عصر حاضر از یک سو، در سرزمین حجاز با اتحاد محمد بن‌سعود و محمد بن‌عبدالوهاب به اوج خود می‌رسد و از سوی دیگر، با ظهور سلفیه جهادی و تفکرات پایه‌گذاران آن همچون سید قطب که تحت تأثیر تفکرات ابوالاعلی مودودی بود، راه برای گسترش تفکرات تکفیری در مصر، سوریه، عراق و سایر کشورهای اسلامی باز شد و امروزه ظهور گروه‌های متعدد تکفیری، بزرگ‌ترین عامل تهدیدکننده کیان امت اسلامی است. در واقع تکفیر، مناسبات امت اسلامی را بر هم می‌زند و امت بی‌مناسبات، رو به زوال است. اما آنچه پدیده تکفیر در عصر حاضر را از اعصار پیشین متمایز می‌کند، اولاً، ابعاد جهانی آن است که از مرزهای اسلام گذشته و لباس کریمه نسل‌کشی را بر تن دین رحمت پوشانده و چهره اسلام رحمانی را در نزد جهانیان تخریب کرده است. ثانیاً، کشتارهای وحشیانه و نامتعارفی را که انسان عصر حاضر ندیده است، متعارف می‌نمایاند. ثالثاً، شبکه‌ای شدن عناصر تکفیری و استفاده وسیع آنها از سایت‌های اجتماعی، مبارزه با آنها و جلوگیری از تکفیر و یا حتی هدایت آنها را مشکل ساخته است.

یکی از شاخصه‌های تفکر تکفیری، تصاعدی بودن آن است، بدین نحو که آنها ابتدا از گروه اندکی شروع می‌کنند و بعد دایره گمراهان و کافران را گسترش می‌دهند و چون دیگر از چیزی اباء ندارند، افزایش دادن کافران در ذهنشان نهادینه می‌شود و دایره متدینان تنگ‌تر می‌گردد. در همین خصوص امیرمؤمنان علی علیه السلام خطاب به خوارج و تکفیری‌های زمان خود می‌فرماید: «اگر مخالفت با من از آن رو است که می‌پندارید من خطا کرده‌ام و گمراه شده‌ام، پس چرا همه را از دم شمشیرهایی که بر

شانه حمایل کرده‌اید، می‌گذرانید و کسی را که (به گمان شما) گناه کرده با کسی که گناه نکرده، در هم می‌آمیزید؟»<sup>۱</sup>

در پایان باید یک نکته مهم را از نظر دور نداشت که تکفیری‌ها از دو بخش مهم تشکیل می‌شوند: یک بخش سران آنها هستند که حکم به تکفیر و قتل سایر مسلمین صادر می‌کنند و بخش دیگر پیروان عوام آنها هستند که به عللی اجتماعی، تحت تأثیر تبلیغات آنها قرار گرفته‌اند. به یقین افراد بخش اول، اهل گفتگو نیستند؛ چرا که فهم درستی از اسلام ندارند، در عین اینکه خود را عالم و دیگران را جاهل می‌دانند و لذا همه مسلمین و علما و سران دولت‌های اسلامی باید اینها را در معرض زوال قرار دهند؛ اما ممکن است بتوان برخی از پیروان تکفیری‌ها را که عده‌ای عوام متأثر هستند، با گفتگو و تبلیغ به راه آورد.

بارالها، پروردگارا، از این مصیبت بزرگ و درد جانکاهی که جامعه اسلامی را فراگرفته، به ذات احدیت روی می‌آوریم؛ مصیبتی که جامعه اسلامی هرگز مانند آن را تجربه نموده و از درون در حال نابودی و تباه ساختن جامعه اسلامی و در بلند مدت باعث هدم اعتقادات عموم مسلمین در عصر حاضر خواهد شد.

والسلام علیکم و رمة الله

مهدی مکارم شیرازی

مدیر مسئول

۱. «فَإِنْ أُبَيِّتُمْ إِلَّا أَنْ تَرْعَمُوا إِنِّي أَخْطَأْتُ وَظَلَلْتُ فَلَمْ تَظْلَمُونَ عَامَةَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ ﷺ بِظُلَالِي وَتَأْخُذُونَهُمْ بِخَطِيئِي وَتَكْفُرُونَهُمْ بِذُنُوبِي» (نهج البلاغه، شرح: شیخ محمد عبده، قم: دار الذخائر، ج ۲، ص ۷، خطبه ۱۲۷).

پژوهشنامه نقد و هابیت؛ سراج منیر | سال سوم | شماره ۱۱ | پاییز ۱۳۹۲



## اقتراءات و هابیت علیه شیعه

در مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین توحیدی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
دادید. در ابتدا خواهشمندیم مختصری از فعالیت‌های خود را در زمینه نقد و هابیت بیان فرمایید.

توحیدی: بسم الله الرحمن الرحيم. فعالیت چندانی نداشته‌ام، اما فی‌الجمله تقریباً تمام درس‌هایی که بنده می‌گویم، به صورت مقارنه‌ای است؛ مانند فقه مقارن، کلام مقارن، اصول فقه مقارن، رجال مقارن، درایه مقارن، که برای طلاب شیعه ایرانی و غیرایرانی جامعه المصطفی تدریس می‌کنم. هدف فعالیت‌های مقارنه‌ای این است که طلاب با مبانی فکری دیگران و سپس با تعامل درست با آنها آشنا شوند، حتی موفقیت در گفتگوهای علمی و مناظره با دیگر مذاهب، مشروط به این است که مبانی فکری آنها را دقیقاً بدانند. با همین شیوه مقارنه مطالب کلامی و فقهی و دیدگاه‌ها و استدلال‌های گروه‌های مختلف را برای اهل سنت و روحانیون آنها در داخل و خارج کشور بیان

می‌کنم و نتیجه‌گیری را به عهده طرف مقابل می‌گذارم تا خود او هر چه از مجموع مباحث تشخیص داد، همان را انتخاب کند. بنده معتقدم چنین کارهایی تأثیر زیادی در ایجاد وحدت عمیق میان مسلمانان می‌گذارد؛ چرا که وقتی در دل کسی بدبینی به طرف مقابل باشد و شبهاتی در ذهن داشته باشد، گمان می‌کند دیگری بنای لجاجت با حق و حقیقت را دارد. هرچند جسم آنها کنار یکدیگر قرار گیرد، لکن این وحدت فیزیکی هیچ فایده‌ای ندارد؛ چرا که در قلوب آنها نفرت هست. با این ارتباطات و برخوردها حداقل پاره‌ای از بدبینی‌ها، افراط‌ها و سوءتفاهمات از بین می‌رود و هر کدام با منطق یکدیگر آشنا می‌شوند. اگر هم منطق یکدیگر را قبول نکنند، حداقل می‌فهمند که طرف مقابل با عناد و لجاجت با دیدگاه او برخورد نمی‌کند. این روش، هم در تعمیق وحدت میان مسلمین و هم در روشن شدن واقعیات تأثیر بسیار دارد.

### مباحث مقارنه‌ای میان تشیع و وهابیت نیز جایگاهی داشته است؟

**توحیدی:** در مباحثمان دیدگاه‌های وهابیت را مطرح و دیدگاه آنها را با آرای اهل سنت مذاهب اربعه مقایسه می‌کنیم. با طرح این مباحث جدایی تفکر وهابیت را حتی از تفکر حنابله به اثبات می‌رسانیم و این نکته مهمی است؛ چرا که آنها خودشان را حنبلی معرفی می‌کنند اما ما توضیح می‌دهیم که خیلی از مبانی وهابی‌ان با مبانی حنابله سازگار نیست.

### این مباحث مقارنه‌ای به صورت مکتوب هم عرضه شده است؟

**توحیدی:** آنچه تا الآن تهیه شده، در قالب نوار و سی‌دی و فیلم بوده است. غالب دروسی که مخصوصاً برای برادران و خواهران اهل سنت تدریس کرده‌ام، فیلم‌برداری شده و سی‌دی‌هایش هم موجود است. پانزده برنامه نیم ساعتی در مورد وهابیت داشتم که سی‌دی‌هایش هست و پخش می‌شود. یک دوره مفصل‌تر هم در ۴۵ برنامه در خارج از ایران داشتم که هنوز در ایران پخش نشده است.

## ◆ محورهای اصلی فعالیت وهابیت علیه شیعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
حضرت تعالی نیز با شبهات آنان آشنا هستید، مهم‌ترین و جدیدترین شبهات آنها چیست و به طور کلی چه کارهایی علیه شیعه صورت می‌گیرد و تأکید آنها بر چه مباحثی است؟

توحیدی: قبل از اینکه وارد بحث شوم، دو نکته را عرض می‌کنم:

نکته اول، درباره مسئله قدیمی افتراست که در قرآن هم به آن اشاره شده است. به انبیای الهی نیز همچون پیامبر اسلام تهمت می‌زدند تا تأثیرگذاری ایشان را در جامعه کم کنند و مردم جذب ایشان نشوند. به پیامبر اسلام نیز افتراهایی چون ساحر بودن، مسحور بودن، شاعر بودن، مجنون و معلم بودن ﴿إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ﴾<sup>۱</sup> می‌زدند؛ همچنان که به پیروانشان هم می‌زدند. این‌گونه برخوردها در گذشته بوده و الآن هم اتهام زدن به شیعه طبیعی است. گروه‌های باطل زمانی که نتوانند در مقابل حق با منطق پاسخ بدهند، به تهمت و استهزا روی می‌آورند که قرآن می‌گوید این کار نشانه بی‌ایمانی است. ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup>.

نکته دوم اهمیت دفع این افتراوات است. بعضی‌ها گمان می‌کنند که در برابر افتراوات باید سکوت کرد؛ چون «آن را که حساب پاک است، از سخن مردم چه باک». اما این سخن درست نیست. اولاً انسان نباید تهمت بزند و به دیگران سوءظن داشته باشد، ثانیاً دستور داده‌اند که خودتان را در معرض تهمت قرار ندهید و اگر به شما بد گمان شدند، نگویند برای ما مهم نیست. در نامه حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر آمده که می‌فرماید: «وَ إِنْ ظَنَنْتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفًا فَاصْحِرْ لَهُمْ بِغَدْرِكَ، وَ اعْدِلْ عَنكَ ظُنُونَهُمْ بِاصْحَارِكَ؛ هرگاه رعیت گمان ستمی بر تو ببرد آشکارا عذرت را به آنان ارائه کن، و به اظهار عذر گمان‌های آنان را از خود بگردان»<sup>۳</sup>. بنده با بیش از بیست سال کار مستقیم

۱. سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۰۳.

۲. سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۰۵.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

در این زمینه - که اندک است - به این نتیجه رسیدم که مشکل عمده شیعه در جوامع اسلامی غیرشیعه، افتراءاتی است که به آن نسبت می‌دهند؛ یعنی اکثر اهل سنت، شیعه را بر خلاف آنچه هست، می‌شناسند؛ مثلاً ما از واژه مهرماه استفاده می‌کنیم، اما فتنه‌گران تهمت می‌زنند که هدف شیعه پرستش مهر است. ما به بدا اعتقاد داریم، اما آنها نمی‌دانند که منظور ما از بدا همان مضمونی است که اهل سنت هم آن را قبول دارند. مفهوم تقیه که ما به آن اعتقاد داریم خیلی از اهل سنت هم به آن معتقدند. اگر مقصود ما را بدانند، خواهند فهمید که تقیه اصل عقلی و قرآنی است و اختصاص به شیعه هم ندارد. خدا در سوره نحل آیه ۱۰۶ و در آل عمران آیه ۲۸ اصل تقیه را بیان می‌کند. اگر افتراءات و ابهامات از بین بروند، خیلی از این بدبینی‌ها هم برطرف می‌شوند. برای تحکیم وحدت امت اسلام، باید به این نکته توجه داشت.

حالا به سؤال شما می‌رسیم. نکاتی که الآن وهابیان روی آنها بیشتر تأکید می‌کنند، عبارت‌اند از:

**اول:** ایجاد کینه و بدبینی نسبت به تشیع در قلب اهل سنت است، به این طریق که می‌گویند شیعیان غیر خودشان را کافر و مهدور الدم می‌دانند و دروغ‌ها و تهمت‌های دیگر. کتابی را به نام دکتر سید حسین موسوی چاپ کردند که به زبان عربی و فارسی پخش شده است. یک محور عمده کتاب این است که به اهل سنت القا می‌کند که شیعیان همه شما را کافر و مهدور الدم می‌دانند.

**دوم:** از یک طرف، ارتباط شیعه با اهل بیت را زیر سوال می‌برند و از طرف دیگر، می‌گویند ما بیشتر از شیعیان طرف‌دار اهل بیت هستیم. با این بیان می‌خواهند جبهه ضد اهل بیتی خودشان را کم رنگ کنند و طرف‌داری شیعه از اهل بیت را زیر سؤال ببرند که شیعه اصلاً محب اهل بیت نیست.

**سوم:** کار دیگر این است که فضای اختناق و یک‌طرفه ایجاد کنند. در عربستان که خاستگاه و پایگاه وهابیت است، فضا کاملاً یک‌طرفه است؛ یعنی آنجا مرتب کتاب، جزوه، سی‌دی، در ترویج تفکر وهابیت و علیه شیعه پخش می‌شود، ولی اجازه نشر جواب همان سؤال‌ها را به شما نمی‌دهند. شیعه و سنی با آگاهی از همین مطلب، می‌توانند بفهمند که اینها انسان‌های منطقی نیستند و دلیل ندارند. اگر کسی برای

ادعاهای و آرای خودش منطق و دلیل قوی داشته باشد، از مواجهه با طرف مقابل نمی‌ترسد؛ چون می‌تواند ادله خود را بیان کند. در عربستان می‌گویند شما حق جواب دادن ندارید و نباید هیچ جزوه‌ای درباره جواب این سوال‌ها پخش کنید، حتی گفتگوهای حضوری به همین سبک است. گاهی به بحث دعوت می‌کنند اگر ببینید طرف مقابل ضعیف است و وهابی می‌تواند با مغالطه و سفسطه بر او پیروز شود، گفتگو را ادامه می‌دهند، اما اگر دیدند قدرت مقابله ندارند، فوراً پلیس دخالت می‌کند و طرف دیگر را تحت عنوان اینکه اینجا اختلاف‌انگیز است، او را دستگیر می‌کند.

#### ◆ افتراءات وهابیان علیه شیعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فرمودید یک روش وهابیت افترا به تشیع است. مواردی از آنها را بیان فرمایید.

توحیدی: افتراءات فراوانی مطرح کرده‌اند. برای مثال می‌توان کتاب *دراسات فی الفرق*، نوشته دکتر صابر طعیمه، چاپ ریاض (مطبعة المعارف) را نام برد. وی نوشته است که شیعیان مقام الوهیت برای حضرت علی قائل‌اند و این غلو در مورد تمام دوازده امام وجود دارد. وی به روایتی از *اصول کافی* استناد می‌کند که امام هشتم شیعیان گفته‌اند ما همه پسران خداییم: «نحن ابناء الله» و به کتاب *اصول کافی*، ج ۱، ص ۲۲۳، چاپ تهران آدرس می‌دهد تا مخاطب به آن شک نکند. بنده مراجعه کردم و دیدم حدیث امام رضا علیه السلام در *کافی* این چنین است: «أما بعد فنحن أمناء الله في أرضه؛ ما امین‌های خدا در زمین هستیم». این نویسنده خائن، «میم» را به «ب» تبدیل کرده و گفته امام رضا فرموده: نحن ابناء الله؛ ما پسران خداییم. نتیجه گرفته که شیعه برای خدا دوازده پسر قائل است و مسیحی‌ها یک پسر برای خدا قائل‌اند؛ پس شیعیان بدترند.

نمونه دیگر کتابی از دکتر قفاری در سه جلد است که علیه شیعه نوشته است. او هم افتراءات زیادی می‌زند که چند نمونه‌اش را بیان می‌کنم. قفاری نوشته است شیعیان برای شفا از خاک کربلا استفاده می‌کنند و معتقدند که شفا از خود این خاک است، نه از خدا: «أَنَّ الشفاء من تراب القبر لا من رب الارباب»؛ درحالی که روایات

موجود در این زمینه صریحاً شفا را به خداوند نسبت می‌دهند؛ از جمله روایت معروفی است که می‌گوید خداوند به امام حسین علیه السلام در عوض شهادت چند چیز داد؛ از جمله: «جعل الشفاء فی تربته؛ خداوند شفاء را در تربتش قرار داد». صریحاً روایات ما شفا را به خدا نسبت می‌دهند، اما قفاری می‌گوید شیعیان معتقدند که این شفا هیچ ربطی به خدا ندارد و مستقلاً از خود خاک است نه از خدا. از آن بدتر اینکه ایشان می‌گوید رهبر انقلاب ایران نام خودش را در اذان نمازها وارد کرده است. می‌نویسد: ادخل الخمینی اسمه فی اذان الصلوات و قدّمه علی الشهادتین فأذان الصلوات فی ایران بعد استلام الخمینی للحکم فی کل جوامعها هكذا؛ یعنی در تمام مساجد ایران بعد از پیروزی انقلاب این‌گونه اذان می‌گویند: الله اکبر اربع مرّات، ثم بعده «خمینی رهبر» مرتین ای ان الخمینی هو القائد. نوشته است تمام مساجد ایران در اذان چهار بار الله اکبر و بعد از آن می‌گویند «خمینی رهبر» و سپس می‌گویند اشهد انّ محمد رسول الله. به صراحت تهمت می‌زنند؛ درحالی که اذان ایران در کل دنیا پخش می‌شود. کانال‌های تلویزیون ایران مانند الکوثر و کانال‌های دیگر ایران اذان را پخش می‌کنند.

علاوه بر این، کتاب‌های افرادی را که تهمت‌های زیادی به شیعه زدند مانند ابن تیمیه را چاپ می‌کنند. ابن تیمیه فقط در کتاب *منهاج السنه* در همان چند صفحه اول بیش از ده تهمت بر شیعه زده است؛ مثلاً می‌گوید شیعه‌ها قرآن را تحریف کردند، شیعیان برای زن عدّه طلاق قائل نیستند، برای زن مهریه قرار نمی‌دهند، موقع نماز عمداً مقداری از قبله منحرف می‌شوند، در نماز شانه‌هایشان را تکان می‌دهند، شیعیان دروغ‌گوترین افرادند، قائلند که نمازهای واجب پنجاه‌تاست. واضح است که ما نمازهای واجب یومیه را پنج نماز می‌دانیم و رکعات نماز یومیه هم هفده‌تاست. کسی نگفته پنجاه نماز یا پنجاه رکعت نماز واجب است. یا گفته است شیعیان غلو می‌کنند، اموال تمام مسلمانان غیر شیعه را برای خودشان حلال می‌دانند، با جبرئیل دشمن‌اند. می‌گوید شیعیان می‌گویند جبرئیل قرار بود وحی را برای حضرت علی علیه السلام نازل کند، ولی خیانت کرد و بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد. یا می‌گوید شیعیان به جای سلام علیکم، به مسلمانان می‌گویند سام علیکم؛ یعنی مرگ بر شما، شیعیان با عدد ده مخالف‌اند و عدد ده را به زبان نمی‌آورند؛ چون با عشره مبشره بالجنه مخالف‌اند. لذا



کاری که ده تا باشد انجام نمی‌دهند و ساختمانی را که ده پایه یا ده ستون داشته باشد، نمی‌سازند. این در حالی است که به عکس این ادعا، عدد ده در میان ما رایج است (دهه محرم، دهه فاطمیه و دهه فجر و شب‌های قدر ده بار بک یا الله، بمحمد و... گفته می‌شود). می‌گوید: بعضی شیعیان می‌آیند سر سردابی که در سامرا هست، می‌ایستند و مرکبی می‌آورند می‌گویند یا صاحب الزمان یا مهدی اخرج اخرج! می‌گوید: بعضی‌هایشان حتی نماز نمی‌خوانند؛ چون ممکن است در وسط نماز، حضرت مهدی ظهور کند و بعد از نماز دیر شود! می‌گوید شیعیان گوسفندی را می‌گیرند و اسمش را عایشه می‌گذارند و شکنجه‌اش می‌کنند و موهایش را می‌کشند؛ چون هرچه این را شکنجه کنند، عایشه بیشتر شکنجه می‌شود! ابن تیمیه از این قبیل دروغ‌ها فراوان در همان اول کتاب *منهاج السنه* دارد. این کتاب را با این همه دروغ که خودشان هم می‌دانند، یا *تحفه اثنی عشریه* را که آن هم دروغ‌های فراوانی علیه شیعه دارد، پخش می‌کنند. خلاصه *تحفه اثنی عشریه* را که نوه آلوسی نوشته است، پخش می‌کنند. در *تحفه اثنی عشریه* آمده است که شیعیان تمام اصحاب پیامبر را کافر می‌دانند؛ درحالی که در رأس اصحاب پیامبر، حضرت علی، امام حسن، امام حسین علیهم‌السلام و شهدای بدر و خیبر و حنین قرار دارند که ما به زیارتشان می‌رویم. اگر ما اینها را کافر می‌دانیم، پس چرا به زیارتشان می‌رویم؟ همچنین نوشته: شیعیان بعضی از همسران پیامبر را کافر می‌دانند، بعد از تمام نمازها لعن بر برخی خلفا و افراد را واجب می‌دانند؛ درحالی که شیعه نگفته لعن واجب است. بعد می‌گوید شیعیان نماز رو به قبر را جایز می‌دانند؛ یعنی جایز می‌دانند پشت به قبله و رو به قبر امام نماز بخوانند. شیعه را متهم کرده که اگر کسی روزه باشد و پوست حیوان بخورد، اشکال ندارد. یا اگر لواط مرتکب بشود، روزه‌اش باطل نمی‌شود. از این قبیل دروغ‌ها در کتاب *تحفه اثنی عشریه* تألیف شاه عبدالعزیز دهلوی زیاد است. او نوشته: شیعیان امت اسلام را امت ملعونه می‌گویند؛ درحالی که واژه رایج در میان شیعیان این است که می‌گویند امت مرحومه. گفته است: اگر کسی دوست‌دار حضرت علی باشد، حتی اگر کافر باشد، بهشت می‌رود؛ درحالی که ما شرط ورود به بهشت و قبولی همه اعمال را ایمان و اسلام می‌دانیم. در کتاب *الفرقه علی المذهب الاربعه* تألیف جزیری که کتاب فقهی است، نوشته است رافضه قائل اند

جبرئیل به اشتباه وحی را بر حضرت محمد آورده و باید برای حضرت علی می‌آورد! شیعیان همسر پیغمبر را قذف می‌کنند و نسبت رابطه نامشروع به عایشه می‌دهند؛ درحالی که شیعه چنین نسبتی را به هیچ‌یک از همسران پیامبر نمی‌دهد. از این قبیل افتراءات در کتاب‌های دیگر هم هست که نمی‌خواهم به همه آنها پردازم و در کتب قدیمی هم هست و اکنون این کتاب‌ها پخش می‌شوند و مخصوصاً وهابی‌ها کتاب‌های ابن تیمیه و مختصر التحفه را پخش می‌کنند.

**سؤال:** آیا در میان شیعه اصلاً چنین نظرهایی را نداشته‌ایم یا مثلاً یک دسته‌ای مثل غرابیه یا نصیریّه و اینها برخی غلوها را داشته‌اند و آنها به کل شیعیان تعمیم داده‌اند؟

**توحیدی:** کتب ملل و نحل را غیر شیعیان، نوشته‌اند و متأسفانه برخی از شیعیان نیز از آنان پیروی کرده‌اند. اشتباهی که در این کتب صورت گرفته، این است که غلات را جزء شیعه می‌دانند؛ درحالی که غلات ربطی به شیعه ندارند. شیعه کسی است که به خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام معتقد است و آن حضرت را اولین خلیفه رسول الله می‌داند. این اعتقاد شیعه است. این چه ربطی دارد به اعتقاد کسی که معتقد است علی خداست. قدر مشترک این است که هر دو از حضرت علی دم می‌زنند و هر دو او را تعریف می‌کنند. اگر چنین استدلالی صحیح باشد، باید بگوییم مسلمان‌ها هم مسیحی‌اند؛ مسلمان‌ها مانند مسیحی‌ها حضرت عیسی مسیح را تجلیل می‌کنند! لکن آنها مسیح را ابن‌الله می‌دانند، ما او را نبی‌الله می‌دانیم. همین فرق بین شیعه و غلات وجود دارد. شیعه می‌گوید حضرت علی خلیفه رسول الله است، غلات می‌گویند علی خداست. اصلاً غلات را جزء شیعه به حساب آوردن کار بسیار غلطی است و افتراء است که ربطی به شیعه ندارد. این نکته اول.

نکته دوم این است که همانگونه که در برخی کتب فرق گفته‌اند و برخی از اهل سنت هم تصریح کرده‌اند، هرگاه به صورت مطلق شیعه گفته می‌شود، منصرف به شیعه امامیه است. اگر مقصود فرقه‌های دیگر باشد، تصریح می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند شیعه زیدیه چنین می‌گوید، شیعه اسماعیلیه چنین می‌گوید. از نظر جمعیت و آمار هم بیشترین شیعه، شیعه امامیه است. بعضی‌ها مثل نویسنده تحفه اثنی عشریه گفته‌اند

اگر واژه شیعه بدون قید به کار رود، مقصود امامیه است. از طرفی، می‌دانند بیشترین جمعیت شیعه، شیعه اثنی عشریه است و انصراف واژه شیعه هم به این است، اما از طرف دیگر، اگر فرقه‌ای که معلوم نیست وجود خارجی دارد یا ندارد، دارای افکار انحرافی باشد که عده آنها هم اندک‌اند، برای فریب دادن شنوندگان و خوانندگان، می‌گویند شیعه چنین اعتقادی دارد و آن را به حساب شیعه امامیه می‌گذارند؛ درحالی که خودشان می‌دانند عقیده شیعه امامیه چنین نیست. الآن تقابل عمده وهابیون با شیعه امامیه است، نه با زیدیه، نه با اسماعیلیه و نه با فرقه‌های گذشته.

**مُتَبَرِّحٌ** یعنی ما باید از اصل منکر بشویم یا اینکه بگوییم چنین عقیده‌ای بوده، اما ارتباطی به شیعه امامیه ندارد؟ گاهی اوقات اینها دروغ‌هایی به ما شیعیان نسبت می‌دهند و بعد آدرس آنها را می‌آورند که در فلان کتاب است.

**توحیدی:** جوابش را عرض کردم. موقعی که به شیعه نسبت می‌دهند، چون واژه شیعه به شیعه امامیه انصراف پیدا می‌کند، طبعاً ادعایشان تهمت و دروغ است. اما آدرس‌هایی که می‌آورند، ربطی به ما ندارد؛ چون اولاً، خیلی از آدرس‌ها را از کتاب‌های خودشان نقل می‌کنند؛ درحالی که در کتاب‌هایشان نسبت‌های دروغ آمده و دیگران با اعتماد به کتاب آنان، سخن دروغ را نقل می‌کنند. این عمل، همان قول به غیر علم است که حرام است. آیا هر کس هر چیزی نوشت، می‌شود نسبت داد؟ آیا تهمت‌های فراوانی که مسیحی‌ها و دشمنان اسلام به اسلام زده‌اند، درست است؟ اگر کتابی ضد اسلامی نوشته شود که مسلمان‌ها و پیغمبرشان چنین و چنان بودند، می‌تواند مورد استناد قرار گیرد؟ اگر اعتماد به سخنان ضدشیعی در هر کتابی رواست، پس باید به سخنان ضد اسلامی دشمنان اسلام هم اعتماد کرد؛ درحالی که کسی اعتماد نمی‌کند.

**مُتَبَرِّحٌ** ممکن است گفته شود برخی از علمای طراز اول خود شیعه در قدیم قائل به تحریف قرآن بودند!

**توحیدی:** در هر مذهب و دینی رأی شاذ را که رأی اقلیت است، به حساب اکثر پیروان آن مذهب نمی‌گذارند و اگر به حساب همه بگذارند، این هم خیانت و تهمت است. در همه ادیان و مذاهب برخی مطالب اجماعی است، برخی مطالب رأی جمهور و اکثریت و مشهور است و برخی مطالب و آرای شاذ و استثنائی هم ممکن است وجود داشته

باشد. کدام انسان عاقل و فهمیده‌ای حرف اقلیت را به حساب کل مذهب و به حساب اکثریت می‌گذارد. این خیانت است یا نیست؟ از طرفی، تمام مذاهب آرای شاذ دارند، حتی ممکن است آن رأی شاذ از شخصیتی بسیار مهم باشد، ولی به هر حال رأیش رأی استثنائی است. در میان علمای اهل سنت آقای بخاری کتاب صحیح بخاری دارد که می‌گویند صحیح‌ترین کتاب‌ها بعد از کتاب الله است. در عین حال ایشان رأیی دارد که عموم اهل سنت قائل نیستند. آیا ما می‌توانیم به حساب اهل سنت بگذاریم؟ مثلاً آقای سرخسی، از علمای معروف حنفی در کتاب *المبسوط* می‌گوید که آقای بخاری فتوا داده که اگر یک حیوان - مثلاً یک گوسفند - به دو بچه شیر بدهد، اینها خواهر و برادر رضاعی و با هم محرم می‌شوند. قاعدتاً آن گوسفند هم مادر رضاعی اینها می‌شود و بره‌های دیگر هم قاعدتاً خواهر و برادر اینها می‌شوند. این فتوا را آقای بخاری داده، اما آیا می‌توانیم بگوییم اهل سنت معتقدند با شیر حیوان هم محرمیت حاصل می‌شود؟ نه، اگر این نسبت را بدهیم، افترا است. بله، اگر بگوییم آقای بخاری این را گفته، افترا نیست. هرچند ایشان در میان علمای اهل سنت در درجه اول قرار می‌گیرد، اما این رأیش یک رأی شاذ است؛ اما جایگاه مرحوم محدث نوری هرگز مانند جایگاه بخاری در میان اهل سنت نیست؛ چون بخاری در میان اهل سنت حرف اول را می‌زند، ولی محدث نوری هرگز جایگاهش این نیست. به فرض که وی چنین عقیده‌ای داشته باشد، نمی‌توان سخن او را به حساب کل شیعه گذاشت. این تهمت بزرگی به مذهب شیعه است.

مثال دیگری می‌زنم: عایشه، همسر پیامبر، از نظر اهل سنت جایگاه بسیار بالایی دارد. آنها می‌گویند کل کتاب صحیح مسلم، صحیح است، در عین حال همین صحیح مسلم نقل می‌کند که عایشه فتوا داده زن می‌تواند به یک مرد شیر بدهد تا محرم بشود. آیا ما می‌توانیم به اهل سنت نسبت بدهیم که همه اهل سنت معتقدند زن می‌تواند به یک مرد بزرگ شیر بدهد تا محرم بشود؟ فقط می‌توانیم بگوییم در این کتاب هست. در مورد بعضی مطالب ممکن است روایاتی وجود داشته باشد، اما وجود یک روایت در یک کتاب، حتی در یک کتاب بسیار معتبر، دلیل بر این نمی‌شود که ما مضمون آن را نسبت بدهیم به پیروانش. چرا؟ چون اولاً، روایات، صحیح و ضعیف

دارند و حتی گاه بنا بر روایت صحیح فتوا نمی‌دهند؛ چون روایات صحیح ممکن است که معارض قوی‌تر داشته باشند.  
بنابراین صرف نقل یک حدیث یا فتوا نمی‌تواند منتسب به کل مذهب شود.

#### ◆ اقدامات شیعه در برابر افتراءات

سیدالمراد آیت‌الله‌العظمی شیعه شذوذات و اصول مورد قبول را از هم تفکیک و گردآوری کرده‌اند؟

توحیدی: در کتاب‌های شیعه اعم از کلام، فقه و تفسیر، آرا نقل شده است؛ مثل *مختلف الشیعه* علامه حلی یا مثل *منهاج الکرامه* مرحوم سید جواد عاملی که آرای مختلف را در هر مسئله‌ای ذکر کرده‌اند. در مسائل کلامی مرحوم شیخ مفید در *اوائیل المقالات* آرای شیعه و غیر شیعه را یکایک ذکر کرده است. علمای شیعه برای جلوگیری از این تهمت‌ها و نسبت‌های ناروا به شیعه، از قدیم کتاب‌های مختلف نوشته‌اند؛ مثل مرحوم صدوق که کتاب *اعتقادات* را نوشته و شیخ مفید تصحیح *الاعتقاد* را، علامه مجلسی *اعتقادات* را و مرحوم مظفر *عقائد الامامیه* را نوشته‌اند. از علمای کنونی حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته) کتاب *عقائدنا* را نوشته‌اند که ترجمه فارسی آن هم به نام *اعتقاد ما* چاپ شده است. آیت‌الله العظمی سبحانی (دامت برکاته) هم *منشور عقائد شیعه* را نوشته‌اند تا بگویند اعتقادات ما این است و اگر کسی غیر از این را به ما نسبت بدهد، تهمت و افتراست. از گذشتگان مرحوم کاشف الغطا کتاب *اصل الشیعه و اصولها* را نوشت که درباره ریشه شیعه و اصول عقاید و مبانی شیعه است.

اگر کسی بخواهد بدون غرض اعتقادات شیعه را بداند، به راحتی می‌تواند در این کتاب‌ها به خواسته‌اش برسد، ولی برخی مطالبی که دشمنان شیعه به شیعه نسبت داده‌اند، مغرضانه است. کتاب‌ها مشکل مغرضان را حل نمی‌کنند؛ مثل کسی که نوشته است بعد از انقلاب همه در ایران در اذان چهار بار الله اکبر و بعد دو بار خمینی رهبر می‌گویند. اگر این فرد مغرض نباشد، با شنیدن اذان از کانال‌های رادیویی و تلویزیونی می‌تواند به کذب بودن ادعا پی‌ببرد. بنابراین این‌گونه تألیفات شیعی در باب اعتقادات

شیعه برای کسانی مفید است که به موازین شرعی پای بند باشند، نه برای کسانی که هیچ ابایی از انواع افتراءات و دروغ‌ها ندارند. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup> فقط افرادی تهمت می‌زنند و دروغ می‌سازند که ایمان ندارند. ما بر اساس اینها کشف می‌کنیم که اینها ایمان واقعی ندارند اگر ایمان داشتند دروغ نمی‌ساختند.

### ◆ اسباب و علل افتراءات علیه شیعه

سراج طبیح فرمایش شما، انگیزه اینها فقط غرض ورزی است. آیا دلایل دیگری نیز دارد؟

توحیدی: علل افتراءات چند چیز است:

اول: یک مطلب همین ضعف ایمان است که آیه شریفه هم فرمود: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۲</sup>

دوم: برخی چیزها افراد را برای افتراءات تحریک می‌کند؛ مثل رشد تشیع. امروز در دنیا تشیع مورد توجه است. از افرادی که از این قضیه ناراحت‌اند، متعصبان هستند که نمی‌دانند چگونه واکنش نشان دهند؛ از این رو تهمت می‌زنند یا تهمت‌هایی را منتشر می‌کنند تا شاید از گرایش مردم به تشیع جلوگیری کنند. به نظر ما راه منطقی و عقلایی این است که اگر استدلالی در ردّ مبانی شیعه دارند، بیان کنند. این راه اسلامی و انسانی در این زمینه است، اما عده‌ای با استفاده از دروغ‌ها و افتراءات گمان می‌کنند که می‌توان جلوی موج تشیع‌گرایی را در کشورهای اسلامی گرفت.

سوم: علت دیگر، جهل به عقاید شیعه است و هرچه می‌شنوند، اعتماد می‌کنند. خیلی از مردم وقتی درباره گروهی سخنی می‌شنوند باور می‌کنند و این حالت در برخی خواص هم هست. از این رو شایعاتی را که علیه شیعیان در جامعه پخش می‌شود،

۱. سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۰۵.

۲. همان.

بدون تحقیق باور می‌کنند؛ درحالی که قرآن می‌گوید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾؛<sup>۱</sup> «چیزی را که نمی‌دانید، پیروی نکنید». این جمله شامل نسبت دادن بدون علم هم می‌شود.

چهارم: گاهی اوقات مقصود شیعه و علت کار او را از مطلبی نمی‌دانند و تهمتی می‌زنند. فرض کنید می‌بیند که شیعه روی مهر سجده می‌گذارد، اما نمی‌داند چرا روی مهر سجده می‌کند. به او گفته‌اند مهر به‌عنوان بت است و بنابراین شیعیان مشرک‌اند. علت این تهمت زدن، توهمات و خیالات است. اگر از شیعه علت سجده بر مهر را بپرسند، برایشان توضیح می‌دهند که اولاً، ما مهر گذاشتن را الزامی نمی‌دانیم، آنچه لازم است سجده بر زمین است. پس اگر روی زمین فرشی نباشد، سجده روی خاک و سنگ را درست می‌دانیم. در زمان پیامبر هم، مسجد پیامبر همین‌گونه بود و کف آن قالی و موکت نداشت و همان‌طور سجده می‌کردند. امروز هم اگر خانه یا مسجد ما مثل خانه و مسجد پیامبر در آن زمان باشد، احتیاجی به مهر گذاشتن نیست. بنابراین سجده بر خاک و سنگ جایز است. سجده بر مهر در مواردی است که نتوان بر زمین و خاک سجده کرد و چیزی مانند قالی و موکت مانع باشد. اهل سنت نیز سجده بر خاک و زمین را جایز می‌دانند و بر همان خاک و زمین سجده می‌کنند. ما می‌گوییم چه تفاوت است بین خاک بیابان با خاک یا سنگی که از بیابان به خانه آورده‌ایم و روی آن سجده می‌کنیم؟ آیا در اینجا این خاک، بت است و در آنجا بت نیست؟

پنجم: کینه‌ها هم تأثیر دارد. موقعی که انسان عینک بدبینی می‌زند، مثل موقعی است که عینک رنگی می‌زند. اگر عینک سبز باشد، همه چیز را سبز می‌بیند. موقعی که عینک عداوت با شیعه و بدبینی درباره او زده باشند، همه کارهای شیعه را منفی می‌بینند و این سوءتفاهمات پیش می‌آید و همه نسبت‌های بد را باور می‌کنند.

**توحیدی:** علاوه بر این عوامل، عوامل سیاسی هم در این زمینه نقش داشته‌اند؛<sup>۲</sup> بلکه، تأثیر زیادی دارند. مسئله این است که امروزه ایران مرکز اصلی مبارزه با استعمار و آمریکا و عداوت استعمارگران با ایران را هرگز نمی‌توان انکار کرد. آنها به

۱. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۳۶.

شیوه‌های مختلف می‌خواهند ایران و ایرانیان را زیر سؤال ببرند و عداوت با ایران و ایرانی را در دل مردم ایجاد کنند. یکی از بهانه‌هایشان بحث تشیع است و چون مرکز عمده شیعه، ایران است و رهبر انقلاب به عنوان عالم و مرجع شیعی در دنیا مطرح است. استعمارگران مخالفان شیعه را تحریک کردند. وهابی‌ها می‌خواهند اختلاف شیعه و سنی را دامن بزنند و عداوتی از شیعه و ایران در دل‌ها به وجود بیاورند تا شاید به این شیوه جلوی رشد انقلاب و بیداری را بگیرند. برای این منظور از مطالعه کتب شیعیان و کتب امام و بزرگانی که در این انقلاب موثر بودند، مردم را بر حذر می‌دارند. پس مسائل سیاسی نیز مطرح است.

خود ایجاد اختلافات، سیاست استعماری است و یکی از راه‌های ایجاد اختلاف‌های مذهبی، همین تهمت‌هاست. تهمت‌ها خیلی از عداوت‌های مذهبی و درگیری‌های مذهبی را تشدید می‌کند و وهابی‌ها از این تهمت‌ها ابا ندارند و دیگران هم آنها را تحریک می‌کنند.

**بیراج مَنیر** به نظر می‌رسد که این افتراءات در اذهان مسلمانان و بعضی از علمای آنها تثبیت شده است. نظر شما چیست؟

**توحیدی:** بله، در ذهن عده‌ای تثبیت شده و علت آن شاید این باشد که در طول تاریخ، از صدر اسلام تا اکنون، غالباً قدرت و حکومت در کشورهای اسلامی در دست غیر شیعیان بوده است. فقط در صدر اسلام قریب پنج سال حکومت در دست علی علیه السلام و شش ماه در دست امام حسن علیه السلام بود و بعد از آن، دیگر قدرت در دست بنی‌امیه و بنی‌عباس و مخالفان شیعه بوده است. مخالفان و دشمنان امامان شیعه، امامان را به زندان می‌انداختند و این قضیه همچنان ادامه پیدا کرد. در غالب زمان‌ها که قدرت در دست مخالفان شیعه بوده است، آنها از این فرصت استفاده می‌کردند و افتراءات علیه شیعیان را مطرح و ترویج می‌کردند. البته نمی‌خواهم بگویم همه اهل سنت اهل افتراء هستند، ولی عده‌ای افتراءات را مطرح می‌کردند؛ چون قدرت در دست آنها بود. شیعیان جرئت اظهار تشیع هم نداشتند، چه رسد به اینکه بخواهند به افتراءات پاسخ بدهند. قرن‌ها به همین منوال بوده و در کتاب‌های مختلف هم مطرح شده است و عده‌ای این



دروغ‌ها را باور کردند. خارج کردن این افتراءات از لابه‌لای صدها کتاب، کار بسیار مشکل و سختی است. بعضی از افتراءات مانند غلو از قدیم مطرح بوده و به آسانی از ذهن افراد بیرون نمی‌آید و احتیاج به کار حساب‌شده دارد.

**سیرالمنتهی** لطفاً کتاب‌هایی را که در زمینه افتراءات و برخورد با افتراءات وجود دارد، معرفی کنید.

**توحیدی:** عرض کردیم کتاب‌ها دو قسم‌اند. یک سلسله کتاب‌ها عقاید را بیان می‌کنند که در ضمنش مشخص می‌شود که افتراءات جزء عقاید شیعه نیستند. کتاب‌هایی هم وجود دارند که در خصوص این افتراءات نوشته شده‌اند. چند کتاب در این مورد هست. مرحوم علامه امینی در جلد سوم *الغدير* مقداری از این تهمت‌ها را بیان کرده است. کتاب دیگر از آقای محمد جواد شیرى، شیعه عرب زبان، است. این کتاب ترجمه فارسی شد با عنوان *شیعه و تهمت‌های ناروا* که بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی چاپ کرده است. کتاب خوبی است. کتاب سوم از آقای سید رضی رضوی به نام *کذبوا علی‌الشیعه* است؛ یعنی بر شیعه تهمت زدند. آقای سید محسن امین نیز کتاب *الشیعه بین الحقائق و الاوهام* را نوشته است که پاره‌ای از این تهمت‌ها را ذکر و رد کرده. البته کتاب‌های متعددی غیر از اینها هم هست، لکن چند کتابی که نام بردم، به طور خاص درباره این افتراءات نوشته شده‌اند.

#### ♦ راهکارهای زدودن غبار تهمت‌ها از چهره تشیع

**سیرالمنتهی** درباره نیاز به کار حساب‌شده سخن گفتید. برای زدودن این تهمت‌ها از اذهان اهل سنت، چه راهکارهای عملی می‌توان داشت تا این تهمت‌ها را از بین ببریم یا حداقل بکاهیم؟

**توحیدی:** راهکارهای زیادی هست که برای نمونه چند مورد را عرض می‌کنم: راهکار اول برای عموم مردم است. عموم شیعیان باید چیزهایی را رعایت کنند؛ مثلاً زمام مراسم دینی و کیفیت عزاداری و برخی از امور دیگر را به دست افراد غیرمتمتعص و عوام نسپرنند. گاهی برخی از کارهای عوامانه زمینه اتهام می‌شود.

راهکار دوم که البته در مورد علماست، ارتباط حضوری در صورت امکان و الا غیر حضوری با علمای بزرگ و منصف غیر شیعی و نفی صریح و مستند تهمت‌هاست؛ یعنی از بالا، از علمای بزرگ در هر منطقه‌ای شروع کنیم. با آنها که می‌دانیم منصف‌اند و لجوج نیستند، علمای شیعه ارتباط داشته باشند و این تهمت‌ها را که در ذهن اینها هست، به صورت صریح و مستند با مدرک از ذهن اینها بیرون بیاورند. پاک کردن تهمت از ذهن عالم بزرگ آنها بیشتر از هزاران عوام اهمیت دارد. حرف آن عالم بزرگ که خودش توضیح بدهد، بیشتر روی پیروان و شاگردانش تأثیر دارد.

راهکار سوم ارسال و رساندن تألیفاتی است که در این موضوع وجود دارد. اگر ارتباط مستقیم ممکن نیست، باید این‌گونه کتب را برای علمای منصف و بزرگ و حق جو فرستاد؛ مثلاً کتاب منشور عقاید شیعه یا کتاب عقاید ما فرستاده بشود تا با اعتقادات ما آشنا گردند و بدانند غیر این سخنان، افتراست. این همان کاری است که مرحوم کاشف الغطا انجام داد و اصل الشیعه را نوشت و برای عده‌ای از علمای اهل سنت فرستاد و از آنها نظرخواهی کرد. در یکی از جوابیه‌ها برای ایشان نوشته بودند که از کارتان تشکر می‌کنم، ولی ای کاش این کار را خودتان زودتر انجام داده و عقاید خودتان را معرفی کرده بودید. شما خودتان را معرفی نکردید و دشمنان شما را آن‌گونه که دلشان خواست، معرفی کردند. بنابراین نوشتن کتاب در محیط‌های شیعی کافی نیست. باید این کتاب‌ها را بنویسیم و به شخصیت‌های تأثیرگذار غیر شیعی برسانیم.

راهکار چهارم نهی شدید مذاحان و خطبا از استعمال کلماتی است که بوی غلو می‌دهد و شیعه را متهم به غلو می‌کند و یا نهی از کلماتی است که کینه را می‌افزاید. این کینه‌ها سبب فاصله گرفتن از اهل سنت و سبب رونق و باور افتراءات می‌شود. مرحوم صدوق در عیون اخبار الرضا در باب ۲۸، حدیث ۶۳ روایتی از امام رضا علیه السلام می‌آورد که فرمودند: دشمنان ما احادیثی جعل کردند و اینها را سه دسته قرار دادند: یک دسته احادیثی است که در مدح ما و همراه با کلمات غلوآمیز است. اینها را دشمنان ما جعل کردند که ظاهرش مدح ماست، اما کلمات غلوآمیز دارد. دسته دوم احادیثی است که در مذمت دشمنان ماست، با تصریح به نام آنها و دسته سوم کلماتی

است که عیب و نقصی را به ما نسبت می‌دهند. امام رضا علیه السلام در ادامه فرموده‌اند: روایاتی را که غلوآمیز است، از این رو ساختند که مردم، شیعیان ما را تکفیر کنند و به شیعیان نسبت غلو بدهند. این‌گونه احادیث به حساب شیعه گذاشته می‌شود و نتیجه‌اش، تکفیر شیعیان است. یکی از مباحث مهم امروز، تکفیر است. طبق این روایت، دیگران بعضی از روایات را ساختند تا شیعه را به این وسیله تکفیر کنند. آن دسته از احادیث که در آنها به مخالفان ما اهانت و به اسمائشان تصریح شده، جعل شده‌اند تا افراد را برای مقابله به مثل با اهل‌بیت تحریک کنند. دشمنان اهل‌بیت خوارج و نواصب هستند. عموم اهل سنت ضدیتی با اهل‌بیت ندارند، بلکه خود را دوست‌دار اهل‌بیت و محبت اهل‌بیت را شرط ایمان می‌دانند. این‌گونه احادیث را خوارج و نواصب ساختند تا سایر گروه‌های اهل سنت را همگام با خودشان بکنند و آنها را در مقابل ائمه اهل‌بیت و شیعیان قرار دهند تا به مقدسات و اهل‌بیت اهانت کنند. بعد حضرت امام رضا علیه السلام به آیه قرآن استشهد فرموده است که در قرآن آمده است بت‌های بت‌پرستان را سب نکنید تا آنها هم خدای شما را سب نکنند: ﴿وَلَا تُسَبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾<sup>۱</sup>. در مورد دسته سوم هم فرمودند احادیثی در منقصد ما جعل کردند تا مردم باور کنند و معتقد بشوند که این عیوب در اهل‌بیت بوده.

مقصود این است که به سخنان غلوآمیز و آثار منفی اینها توجه کنیم. یک کلمه غلوآمیز، سبب تکفیر و ارتداد می‌شود. در نتیجه حکم مرتد قتل است؛ پس باید شیعیان را کشت. بسیاری از کسانی که حکم به تکفیر می‌کنند و خون‌ریزی‌هایی انجام می‌دهند، چنین دستاویزهایی دارند، اما برخی از عوام شیعه توجه ندارند که این اشعار غلوآمیز خون‌عده‌ای را می‌ریزد. این باعث می‌شود که دشمنان آن را مستند قرار می‌دهند که این اعتقاد شیعه است.

راهکار پنجم نشر عقاید شیعی با عنایت به افتراءات است؛ یعنی عقاید شیعه را طوری بیان کنند که هرگاه تصور خلافی درباره شیعه شده باشد، روشن بشود که

۱. سوره انعام(۶)، آیه ۱۰۸.

عقیده ما این نیست؛ مثلاً گفته شود همین قرآنی را که امروزه در دست عموم مسلمانان است، قبول داریم، بدون یک کلمه کم یا زیاد، و اگر کسی یک آیه یا یک جمله‌اش را منکر بشود، کافر است. وقتی این مطلب بیان بشود، آن تهمت از ذهن‌ها بیرون می‌رود. هرگاه ما بیان کردیم که افضل انبیا و اشرف مخلوقات را پیامبر اسلام می‌دانیم، آن‌گاه اگر بشنود که شیعه حضرت علی علیه السلام را افضل از پیامبر می‌داند، می‌فهمد که این سخن دروغ و اتهامی ناروا به شیعه است. شاید یک وجه اینکه در ابتدای خطبه‌ها شهادتین گفته می‌شده، همین است که شهادتین مرز اسلام است. همه در ابتدا می‌گویند «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له». خطبه‌های ائمه علیهم السلام این‌گونه بود و ما هم باید همیشه این‌گونه باشیم.

بنابراین یک راهکار، نشر عقاید شیعه با عنایت به افتراءات است. در سایت‌ها و شبکه‌های مختلف، و با سی‌دی عقاید شیعه معرفی و به مراکز مختلف فرستاده بشود. در این رسانه‌ها به صراحت گفته شود که غیر از این سخنان، تهمت به ماست.

راهکار ششم محکوم نمودن حرکت‌های تند برخی از عوام و یا عده اندکی از روحانیون است. برخی برخوردهای تند و غلط افراد با دیگران، سبب ایجاد کینه می‌شود و به دنبالش تهمت‌ها را باور و پخش می‌کنند. باید این‌گونه امور سریعاً محکوم بشود؛ همچنان که تهمت‌ها باید محکوم بشوند. در هر گروه و مذهبی افراد تندرو هستند. همان‌گونه که در جامعه اهل سنت، تکفیری‌ها هستند و ما نمی‌توانیم همه اهل سنت را تکفیری معرفی کنیم، در میان شیعه نیز افراد تندرو هستند، چه روحانی و چه غیرروحانی. این نکته را باید بیان کرد که کار تندروها را در هیچ دین و مذهب نمی‌شود به حساب همه گذاشت. اگر شبکه‌ای ماهواره‌ای منتسب به شیعه است که تندروی می‌کنند، حرف آن را نباید به حساب کل شیعیان گذاشت.

راهکار هفتم افشای مفتریان متعمد است. افرادی که نسبت‌های غیر واقعی می‌دهند و افترا می‌بندند، دو قسم هستند: یک عده افراد متعمدند و می‌دانند افتراست و عمداً این کار را انجام می‌دهند. عده دیگر بر اثر جهلشان و اعتماد به دیگران است. اینها با هم فرق دارند. آنهایی را که مفتری متعمدند، باید افشا و رسوا کرد؛ مثل همانی که می‌گوید در مساجد ایران، در اذان خمینی رهبر می‌گویند. باید افشا شود که این

شخص عمداً دروغ می‌گوید؛ درحالی که آقای قفاری، نویسنده این کتاب، در ابتدای کتابش مدعی است که در آنچه که در این کتاب آورده، به واسطه‌ها اعتماد نکرده و خودش مستقیم تحقیق کرده است که پس از انقلاب در تمام مساجد ایران در اذان بعد از چهار تکبیر، خمینی رهبر می‌گویند. اینها را باید رسوا کرد تا اعتماد عمومی مردم از اینها سلب بشود. دروغ او هم واضح است؛ چون حداقل اهل سنت ایران می‌دانند که چنین چیزی وجود ندارد، بعد مردم می‌فهمند این قفاری که کتاب نوشته و کتابش بهترین کتاب و پایان نامه برتر شناخته شده، کذاب است. در اهدای کتاب نوشته‌اند توصیه می‌کنیم که این کتاب دست به دست در میان دانشجویان بچرخد و همه استفاده کنند. افرادی هم هستند که متمدد نیستند و دروغ‌ها را پخش می‌کنند؛ چون به چیزی اعتماد کرده‌اند که نباید اعتماد می‌کردند. گاهی اعتمادسازی‌ها و شخصیت سازی‌های کاذب در برخی جوامع به وجود می‌آید و در جامعه اهل سنت نیز چنین است که باید این اعتمادهای کاذب را از بین برد؛ مثلاً در جامعه وهابیت اعتماد زیادی به ابن تیمیه وجود دارد و گویا ابن تیمیه را بالاترین شخصیت می‌دانند. شاید بعد از خلفا کسی را به اندازه ابن تیمیه قبول نداشته باشند و شاید هشتاد درصد حرف‌های وهابی‌ها برگرفته از ابن تیمیه است. باید این اعتماد را در مورد ابن تیمیه سلب کرد و راه سلب اعتماد، بیان دروغ‌های واضحی است که ابن تیمیه دارد. ما می‌توانیم در ایران و خارج از ایران بگوییم که تلویزیون و رادیو ایران در اذان چه می‌گویند. اثبات دروغ بودن برخی از دروغ‌های ابن تیمیه ممکن است احتیاج به دلیل داشته باشد، اما دروغ بودن برخی حرف‌هایش دلیل لازم ندارد؛ مثل اینکه ابن تیمیه گفته است شیعیان برای زنان مهریه قرار نمی‌دهند. یا می‌گوید شیعیان با عدد ده مخالفاند. تعبیر ابن تیمیه این است که: «و من حماقاتهم انهم يكرهون التكلم بلفظة العشرة و لا يبنون على عشرة أعمدة و لا بعشرة جذوع؛ لأنهم يبغضون خيار الصحابة و هم العشرة المشهود لهم بالجنة». اهل سنت معتقدند پیامبر به ده نفر بشارت به بهشت داد. می‌گویند شیعیان چون با این ده تا مخالفاند، با عدد ده هم مخالفاند. از این رو ساختمانی که ده تا ستون داشته باشد یا سقفی که ده تیر داشته باشد، نمی‌سازند. دروغ بودن این سخن را برای اهل سنت دنیا به آسانی می‌توان ثابت کرد؛ چون شیعه ایران و پاکستان و هندوستان،

اتفاقاً روی ده تأکید دارند و برنامه‌ها و مراسم مذهبی‌شان ده روز است؛ مثل دهه محرم، دهه فجر و دهه فاطمیه. آن‌گاه برای اهل سنت ثابت می‌شود که نباید به سخن ابن تیمیه و مغرضان دیگر اعتماد کرد.

نکته هشتم هم مربوط به علماست و آن بیان این مطلب است که امامیه به محتوای احادیث تمام کتب حدیثی التزام و اعتقاد ندارد. گاهی اوقات علت برخی افتراءات این است که مطلبی را در کتاب حدیثی می‌بینند و بعد خیال می‌کنند شیعه به مضمون همه آنها معتقد است و این را به عقاید شیعه نسبت می‌دهند. به آنها می‌گوییم آیا اهل سنت هم محتوای همه کتاب‌های حدیثی خود را قبول دارند و جزء عقایدشان است؟ آنها کتابی در بحث مهدویت نوشته‌اند که به فارسی ترجمه شده است. نویسنده کتاب، هر مؤلفی که شیعه بوده، هر حدیثی را که نوشته، جمع کرده و به‌عنوان عقاید شیعه آورده است. ما هم می‌توانیم صد برابر اینها از کتاب‌هایشان مطالبی نقل کنیم که شرمنده شوند. همان‌طور که آنها می‌گویند ممکن است حدیث، مجعول، مردود و ضعیف باشد، ما هم می‌گوییم همه احادیث را معتبر نمی‌دانیم. این در حالی است که شیعه در اینجا احتیاط و دقت بیشتری دارد؛ زیرا شیعیان هیچ کتابی غیر از قرآن را صحیح نمی‌نامند، اما اهل سنت می‌گویند صحیح البخاری، صحیح مسلم، بعضی‌ها می‌گویند صحاح سته. شیعه هیچ‌گاه نگفته است صحیح الکافی، صحیح من لایحضر، یا نگفته صحاح اربعه. ما نویسندگان و مؤلفان این کتب را کاملاً به لحاظ علمی قبول داریم، اما اینها را معصوم از خطا نمی‌دانیم تا هر چه را که صحیح دانستند، ما هم صحیح بدانیم. ما می‌گوییم باب اجتهاد باز است و مجتهدین می‌توانند درباره احادیث نظر بدهند. مجتهد همان‌طور که در فهم حدیث، خودش استنباط می‌کند، درباره صحت سند حدیث هم خودش اظهار نظر می‌کند. بعضی از راویان مورد اختلاف‌اند؛ برخی آنها را ثقه می‌دانند و برخی غیر ثقه. آرای فقهای شیعه را هم باید در کتب فقهی بررسی کرد، نه در کتاب‌های حدیثی. آقای نووی در کتاب *التقريب* که در علم الحدیث است، می‌گوید «اول مصنف فی الصحیح المجرّد، کتاب البخاری ثم بعده مسلم؛ اول کتابی که تألیف شده در صحیح مجرد و خالی از حدیث غیر صحیح، کتاب بخاری است، بعد مسلم». حالا در کتاب صحیح مسلم روایاتی وجود دارد که

مضمونش را قبول ندارند؛ مثل اینکه پیامبر به یک خانمی گفت فلان مرد را شیر بده تا به تو محرم بشود. این را ما به شما نسبت نمی‌دهیم، با اینکه در صحیح مسلم است و این را رأی همه اهل سنت نمی‌دانیم. بعضی گفته‌اند که این مورد خاص بوده؛ در حالی که در سنن ابی‌داوود و جاهای دیگر هم مشابه آن هست. سنن ابی‌داود نیز از کتب سته است. در این کتاب آمده که عایشه معتقد بود این امر اختصاص به آن مورد ندارد. لذا اگر می‌خواست مردی با او محرم بشود، دستور می‌داد دختر خواهرش یا دختر برادرش به او شیر بدهد تا عایشه هم به او محرم بشود. او بشود مادر رضاعی، و این بشود عمه یا خاله رضاعی. با اینکه این مطلب در صحیح مسلم وجود دارد، ما آن را به اهل سنت و کل فقه اهل سنت نسبت نمی‌دهیم. از این قبیل مطالب فراوان است. در صحیح بخاری می‌گوید وقتی عزرائیل برای قبض روح حضرت موسی عليه السلام آمد، حضرت موسی عليه السلام چنان سیلی به صورت او زد که عزرائیل کور شد. این مطلب در صحیح بخاری هست و تمام روایات آن را صحیح می‌دانند، ولی ما شیعیان نمی‌گوییم که عقیده کل اهل سنت این است. پس نباید یک دیدگاه نادر و غیر اجماعی را به همه مذهب تعمیم داد.

#### ♦ راه‌های پیشگیری از افترا به شیعه

برای پیشگیری از افتراآت به نکاتی باید توجه شود: یکی دقت در دعوت سخنران و مدّاح و مشورت با علمای معتمد در این باره است. هر کسی را دعوت نکنند. ممکن است مداحی صدای خوبی داشته باشد و یا شاعری شعر خوبی بگوید، ولی ممکن است حرف‌های بیجایی بگوید؛ همچنان که اگر می‌خواهند روحانی‌ای برای سخنرانی دعوت کنند، مشورت کنند. برای بیماری پیش هر پزشکی نمی‌رویم، در مسائل دینی هم که مهم‌تر از آن است، نباید پیش هر کسی رفت. نباید هر روحانی و هر کسی را دعوت کنند.

نکته دوم اجتناب از کارهایی است که مذهب را در معرض تهمت قرار می‌دهد. مردم باید دقت کنند. ما روایت داریم که از مواضع و از جاهایی که ممکن است موجب بدبینی و بدگمانی به شما شود، پرهیزید. بدتر از تهمت به خود انسان، این است که

مذهب و دین خود و همه هم‌مذهبان را در معرض تهمت قرار دهیم. نباید کاری انجام داده شود که موجب بدبینی، تهمت و بدگمانی به شیعیان می‌شود. نقل می‌کردند مرحوم آیت الله بروجردی نهی می‌کردند که روی مهرها چیزی بنویسند. از روی علاقه، اسم ائمه را روی مهرها می‌نویسند، اما نمی‌فهمند که این کار موجب سوءظن می‌شود و عده‌ای خیال می‌کنند که ما می‌خواهیم امام حسین را بپرستیم. دشمنان دنبال بهانه برای تهمت‌ها هستند.

اقدام سوم که مردم باید انجام بدهند، اجتناب از کارهایی است که ایجاد کینه می‌کند. گفتیم کینه، در اذهان بدبینی ایجاد می‌کند و در نتیجه، تهمت‌ها را زود باور می‌کنند؛ درحالی که ما روایات فراوان درباره جلب مودت و محبت مردم داریم؛ مثلاً روایت هست: «خدا رحمت کند کسی را که محبت دیگران را به خودش جلب کند!» حرف‌هایی که قابل قبول است، بگوییم، نه حرف‌هایی که برایشان قابل هضم و قابل قبول نیست. در روایت ممکن است حرف‌هایی داشته باشیم که برای مردم قابل هضم و درک نباشد، آنها را نباید گفت و باید مردم را از کارها و حرف‌هایی که کینه و عداوت علیه شیعیان ایجاد می‌کند، منع کرد.

**سراج منیر: بعضی می‌گویند این با تبری مخالف است. نظر شما چیست؟**  
**توحیدی:** تبری را هم باید توضیح بدهیم. تبری اصل درستی است و اصل قرآنی و عقلی است. اصل شیعی نیست. لازمه دوست داشتن هر فردی تنفر از مخالفین اوست. هرچه بیشتر او را دوست داشته باشی، از دشمنش بیشتر بدت می‌آید. لازمه دوست داشتن خدا، تنفر از دشمنان خداست. لازمه دوست داشتن پیامبر، تنفر از دشمنان اوست و لازمه دوست داشتن اهل بیت، تنفر از دشمنان اهل بیت است. این یک اصل است که در قرآن هست. حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: «وَدَايِنَنَا وَبَدِكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَلِّهِ»<sup>۱</sup> یا گفت: «إِنَّا بَرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> ما از شما و از معبودان شما متنفریم. اصل تبری، تنفر قلبی از دشمنان آن فرد محبوب است.

۱. سوره ممتحنه (۶۰)، آیه ۴.

۲. همان.



دشمنی با دشمنان خدا و پیغمبر و اهل بیت، یک اصل است. نمی شود هم حضرت علی را دوست داشت و هم دشمن او را دوست داشت. اینکه ما قلباً متنفر از دشمنان خدا و پیامبر و اهل بیت باشیم، یک مطلب است و ابراز این مطلب، مطلب دیگری است. ابراز این دوستی و دشمنی در هر جایی که مشکل و مانعی نداشته باشد، صحیح است، اما اگر مانع وجود داشته باشد و ابراز تنفر یا ابراز دوستی در دوسر ساز باشد، اینجا جای عمل به دستور دوم اهل بیت یعنی تقیه است. مشکل ما این است که از دین یک چیز را می گیریم و به چیز دیگر توجه نمی کنیم. همان پیامبر و ائمه و قرآنی که به ما تولا و تبرا را یاد داده اند، مسئله تقیه و حفظ جان هم آموخته اند. قرآن فرموده: ﴿وَلَا تُقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾.<sup>۱</sup> پس باید به اصل تولا و تبرا توجه کرد، اما با توجه به اصل تقیه که اصل قرآنی و عقلایی نیز هست. ائمه فرمودند کسی که (در جای تقیه) تقیه نکند، دین ندارد. اگر بی جهت برای خود و دیگران در دین درست کند، دین ندارد. آیین ما این گونه نیست که بدون جهت برای مردم در دین درست کنیم. در حدیث آمده تقیه دین من و پدران من است: «التقية ديني و دين آبائي».

راه چهارم تبیین نقش استعمار در ایجاد جنگ های مذهبی و اهداف آنها برای عموم مردم است. مردم نمی دانند که یکی از نقشه های استعمارگران برای تسلط بر مسلمانان و کشورهای اسلامی، درگیری های داخلی و ایجاد جنگ مذهبی و تفرقه است. سیاست ایجاد تفرقه برای حاکمیت بر مردم، یک سیاست استعماری با قدمت فراوان است. در قرآن دارد که فرعون برای تسلط بر مردم، اهل زمین و اهل منطقه و مملکت خودش را از فرقه های مختلف قرار داد، اینها را به جان یکدیگر انداخت. یک عده را تضعیف می کرد، یک عده را تقویت: ﴿يَسْتَضِعُّ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ﴾.<sup>۲</sup> در آیه دیگر یکی از عذاب های الهی فرقه فرقه شدن بیان شده است: ﴿يَلْبِسْكُمْ شَيْعاً وَبِدِينٍ بَعْضَكُمْ بِأَسْ بَعْضٍ﴾،<sup>۳</sup> شما را به صورت فرقه های مختلف در می آورد

۱. سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۵.

۲. همان.

۳. سوره انعام (۶)، آیه ۶۶.

و بعد به جان هم می‌افتید. سیاست آمریکا این است که جنگ مذهبی بین شیعه و سنی درست کند و یک نادان را تحریک می‌کند تا حرفی بزند که آنها تحریک بشوند. یکی از نادان‌های آن طرف هم حرفی بزند که اینها تحریک بشوند و به جان هم بیفتند. معروف است که می‌گویند سیاست انگلیس «فَرَق تَسُد» است؛ تفرقه بینداز، آقایی و سیادت کن. اگر دیدید فرد نادانی کاری انجام داد، شما نباید عکس العمل نشان بدهید. این یا نادان است یا عامل دشمن که می‌خواهد جنگی درست کند و طرف مقابل را وادار به مقابله کند. در عراق حضرت آیت الله العظمی سیستانی (دامت برکاته) ایشان هوشیار و متوجه هستند. چندین بار شیعیان از او اجازه خواستند که با تکفیری‌ها مقابله به مثل کنند، اما ایشان اجازه مقابله به مثل ندادند؛ چون می‌دانند که دست دشمن و آمریکا در کار است تا شیعیان را تحریک کنند و هزاران نفر از دو طرف کشته و بهانه‌ای برای ماندن آمریکا و بعد کشاندن پای نیروهای حافظ صلح به کشور اسلامی شود. باید این آگاهی را به مردم داد تا در جهت اهداف آمریکا و اسرائیل عمل نکنند و حرفی نزنند.

**سیراج مَنینیر** راهکار دیگری به غیر از تبیین برای عدم ورود شیعه به جنگ‌های مذهبی هست؟ براساس سخنان شما، نظر شما تعامل است و معتقدید تقابل جواب نمی‌دهد. در همین زمینه نیز سخنان پایانی را بیان فرمایید.

توحیدی: ما برای این قضیه چند راهکار گفتیم: یکی لزوم تبیین نقش استعمار، نکته دوم تبیین سیره و دستور ائمه اهل بیت در برخورد با سایر مذاهب؛ برای مردم تبیین شود که ما اگر پیرو اهل بیت هستیم، دستورشان چگونه بوده و خودشان چگونه برخورد می‌کردند. ائمه اهل بیت فرموده‌اند هر کس شهادتین گفت، مسلمان است. (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، ج ۲، باب انّ الایمان یشرک الإسلام و الإسلام لایشرک الایمان). در آنجا حضرت می‌فرماید اسلام این است که شهادتین بگویی: «الاسلام ان تشهد لاله الا الله و ان محمد رسول الله و ان تقیم الصلوة و تؤتی الزکوة و تصوم شهر رمضان». هر کس شهادتین بگوید، نماز، زکات و این واجبات را قبول داشته باشد، مسلمان است. بعد فرمودند: «و به حقن الدماء و علیه جرت المناکح و المواريث؛ هر کسی این کلمات را گفت و ضروریات دین مثل نماز و روزه را قبول کرد، خون او

محفوظ و محترم است و از یکدیگر ارث می‌برند و ازدواجشان جایز است». مرز اسلام را شهادتین قرار دادند. اگر کسی علاوه بر اینها، اعتقاد به ولایت اهل‌بیت هم دارد، مومن به اهل‌بیت هم حساب می‌شود، و الاً مسلم است، ولی مومن به اهل‌بیت نیست. خودش هم می‌داند این اعتقاد شیعی را ندارد. او مومن به اسلام است، اما مومن به اهل‌بیت نیست. در روایات شیعه مقصود از مؤمن، مؤمن به ولایت اهل‌بیت است. باید تبیین کرد که ائمه ما هر کس را که شهادتین گفت، مسلمان می‌دانستند و جان و مالش را محترم می‌شمردند. این مرز اسلام است. اما نکته مهم این است که سیره ائمه چه بوده است؟ با ناصبی‌ها چگونه برخورد می‌کردند؟ ما امروزه شاید در جامعه ناصبی اصلاً نداشته باشیم. بعضی اعتقاد ناصبی داشتند و نزد ائمه اهل‌بیت می‌آمدند. شخصی شامی به مدینه آمده بود. شام منطقه تبلیغاتی معاویه و مخالفان شیعه و اهل‌بیت بود. مرد شامی امام را که دید، شروع به فحاشی کرد. اما حضرت، نه خود به او جواب دادند و نه به هیچ یک از شیعیان اجازه دادند که برخوردی با او داشته باشند. بعد که حرف‌هایش تمام شد، علت ناراحتی او را پرسیدند: آیا قرض به تو فشار آورده؟ گرسنه‌ای؟ آواره‌ای؟ اگر قرض داری، خدا به ما لطف کرده و می‌توانیم کمک کنیم. اگر گرسنه‌ای، می‌توانیم به تو غذا بدهیم. اگر غریبی، مهمان ما باش. او به امام اهانت کرد، امام با او چنین برخوردی کرد. چنان در این مرد ناصبی تأثیر گذاشت که ۱۸۰ درجه عوض شد و عذرخواهی کرد و پیرو امام شد و روزی که می‌خواست از مدینه برود، به امام گفت من روزی که وارد این شهر شدم، شما و اولاد علی را منفورترین افراد می‌دانستم و امروز در حالی از مدینه خارج می‌شوم که محبوب‌ترین فرد عالم شما هستید. برخورد ائمه با افراد ناصبی این چنین بود. ولی امروز عموم اهل‌سنت می‌گویند ما ائمه اهل‌بیت را دوست داریم و واقعاً هم دوست دارند. به زیارت امام رضا و سایر ائمه اهل‌بیت می‌آیند. چگونه با آنها برخورد می‌کنیم. ما این روش اهل‌بیت را باید تبیین کنیم. این نکته دوم.

نکته سوم اینکه غیر از استعمار، اهداف وهابیت را در ایجاد جنگ مذهبی، تبیین کنیم. اینها هم به این نتیجه رسیده‌اند که اگر برخوردها برخوردهای علمی و محبت‌آمیز باشد، عموم مردم در دام وهابی‌ها نمی‌افتند. احساس کرده‌اند اگر جو آرام

باشد و درگیری‌های مذهبی نباشد، شیعیان سبب رسوایی وهابیت می‌شوند. به دنبال بلوا هستند تا جو آرامی نباشد. اگر جو آرام باشد و منطق حاکم باشد دست وهابیت خالی است. از قدیم می‌گفتند که دزد بازار را آشفته می‌پسندد تا کسی نفهمد چه شد. افراد منطقی جو آرام می‌خواهند. همیشه جو آرام به نفع کسی است که منطق و استدلال دارد و جو احساسی و درگیری به نفع کسی است که منطق ندارد و لذا به دنبال شلوغی و تحریک احساسات هستند و ما باید از تحریک احساسات دیگران کاملاً برحذر باشیم تا بتوانیم منطقمان را تبیین بکنیم.

آخرین نکته در این باره، تبیین فتاوی‌ای علما و مراجع تقلید درباره مسلمان بودن تمام گویندگان شهادتین است و اینکه احکام اسلام را پیدا می‌کنند و جانشان و مالشان محترم می‌شود. من به موضوع جالبی اشاره کنم: عده‌ای از یکی از مناطق مشترک مرزی ایران برای حضرت آیت‌الله العظمی وحید خراسانی (دامت برکاته) نوشته بودند که در منطقه ما عده‌ای ما را تکفیر می‌کنند و می‌گویند شیعه کافر است. (البته همه اهل سنت این طور نیستند). آیا ما هم حق داریم مقابله به مثل کنیم و متقابلاً آنها را تکفیر کنیم؟ ایشان جواب داده بودند که هر کس که شهادتین بگوید و ضروریات اسلام را قبول دارد مسلمان است و جان و مالش مانند جان و مال شیعه جعفری، محترم است و اگر آنها به ناحق با شما برخورد کنند، شما نباید مقابله به مثل کنید. شما باید به حکم خدا راضی باشید که فرموده: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْنَا مُؤْمِنًا﴾؛ «به کسی که اظهار اسلام می‌کند، نگویند که تو مؤمن نیستی». حکم خدا را در نظر بگیرید. اگر یکی از آنها مریض شد، به عبادتش بروید و اگر مُرد، به تشییع جنازه‌اش بروید. اگر حاجتی به شما داشت، حاجتش را روا دارید. ایشان مرجع تقلیدی است که بر امر ولایت هم بسیار تأکید دارد، اما با این حال می‌گوید روش برخورد شما نباید با غیر شیعیان مثل خود آنان باشد و نباید شما هم آنها را تکفیر کنید. اگر این مطلب برای شیعیان تبیین شود و بفهمند که مرجع تقلیدمان می‌گوید شما نمی‌توانید مقابله به مثل کنید، بسیاری از سوء تفاهم‌ها رفع می‌شود. یکی از آقایان در بلوچستان

در برخی مجامع عمومی اهل سنت، این فتوا را خوانده بود که تأثیر بسیار فراوانی گذاشت. امام جمعه اهل سنت چابهار نیز نامه تشکرآمیز به آیت الله وحید نوشت و از این فتوا تقدیر و تشکر کرد. ما باید اینها را بیان کنیم که اهل سنت غیروهابی در دام وهابیت نیفتند. بدانند که شیعیان این گونه برخورد می کنند، بلکه وهابی ها هستند که به دنبال فتنه و ایجاد دردسر برای مسلمان ها هستند.

**سیراج مَنَیْبُجِ** اگر نکته ناگفته ای مانده، بفرمایید.

**توحیدی:** بعضی می گویند که ما در روایت داریم که سب کنید و شما هم به آنها تهمت بزنید. مرحوم علامه مجلسی در *بحار/الانوار* (ج ۷۶، ص ۲۰۴، کتاب العشره) به مناسبت حدیثی نقل می کند و می فرماید: «و المراد بسبهم الاتیان بکلام یوجب الاستخفاف بهم». اولاً گفته شده: «اذا رأیتم اهل الریب و البدع». مرحوم مجلسی می گوید اهل الریب کسانی اند که در دل خودشان در دین شک دارند و در ایمان مردم تشکیک ایجاد می کنند. حدیث می گوید اگر اهل شک و اهل بدعت را دیدید، «فاکثروا من سبهم و الوقیعة فیهم و باهتوهم». ایشان چنین معنا می کند: «و المراد بسبهم الاتیان بکلام یوجب الاستخفاف بهم»؛ یعنی حرفی بزنید که اینها در جامعه محترم نباشند، سبک بشوند و موجب بشود مردم بفهمند اینها حقه باز و فتنه جو هستند. بعد ایشان می نویسد: «و قال شهید الثانی: یصح مواجهتهم بما یکون النسبة إلیهم حقاً لا بالکذب». عیب و ایرادی را که در آنها هست و واقعیت دارد، بیان کنید تا موجب بشود اینها از چشم مردم بیفتند، نه اینکه کذب و دروغ بگویید. اجازه دروغ داده نشده است، بلکه مطلبی گفته شود که واقعیت دارد و اگر بیان کنید، اینها سبک می شوند آن را بیان کنید، «لا بالکذب؛ نه اینکه دروغ بگویید». بعد ایشان معنای «باهتوهم» را توضیح می دهد. می گوید «باهتو» به معنای بهتان بزنید نیست. باهتو از ماده بَهَتْ یا بَهْت است و به این معناست که تحیر ایجاد شود؛ یعنی کاری بکنید؛ مثل این آیه شریفه است: ﴿فَبَهَّتِ الَّذِی کَفَرَ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی کاری کند که نتواند چیزی بگوید. تصریح می کند که یعنی با دلیل و منطق جوابشان را دهید که دیگر طمع در فساد نکنند: گی

<sup>۱</sup> . سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۸.

لايطمعوا في الفساد في الارض. بايد به گونه‌ای برخورد شود که ببينند دليلشان واهی شد و پنبه‌اش را زدند و ديگر تأثیری ندارد. «باهتوهم» يعنی بحث کنید؛ مثل حضرت ابراهيم به نمرود جواب داد و نمرود در بُهت فرو رفت: ﴿قَبِهَتَ الَّذِي كَفَرَ﴾. مبهوت شد نه اينکه بهتان به او زده شد. حضرت ابراهيم به او تهمت نزد، بلکه فرعون مبهوت شد و زبانش بند آمد، از جواب دادن فروماند. پس بايد طوری بحث کرد که طرف مقابل فروماند و نتواند جوابی بدهد.

در پايان، به سهم خود از مؤسسه دارالإعلام لمدرسة اهل البيت عليه السلام و از شما عزيزان که اين کار خطير را به عهده گرفته‌ايد، سپاسگزارم.

ما هم از حضرت عالی کمال تشکر را داريم و از خداوند متعال دوام توفيقات را برای شما خواهانيم.



## تقدیمی بر تردیدهای سلفیان در باب شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام

محسن افضل آبادی\*

### چکیده

امام حسن مجتبی علیه السلام یکی از مصادیق آیه تطهیر و اهل بیت پیامبر اکرم نزد تمام مسلمانان بشمار می آید. آن حضرت در طول زندگی با مشکلاتی روبرو شدند که یکی از آنها معاویه بود که در برابر حضرت قرار داشت. پس از شهادت حضرت علی علیه السلام معاویه که امام حسن علیه السلام را مانعی عمده بر سر راه نقشه‌های خود می دید، برای هموار کردن خلافت فرزندش، در صدد از بین بردن حضرت برآمد تا این که ایشان را به شهادت رساند.

جریان شهادت امام مجتبی علیه السلام با سمی که معاویه آماده کرده بود، از قضایایی است که اندیشمندان اهل سنت به طور فراوان به آن پرداخته و این ماجرا را نقل کرده‌اند، اما برخی برای تبرئه معاویه از این جنایت، آن را انکار و شبهاتی در این باره مطرح کرده‌اند که در این نوشتار به بررسی آنها پرداخته می شود.

کلیدواژه‌گان: سلفیان، معاویه، امام حسن علیه السلام، جعده.

## ◆ مقدمه

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام، سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله، مقام و منزلت عظیمی در نزد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله داشت؛ به طوری که آن حضرت نوه عزیزش را بر دوش می گرفت و می فرمود: «خدایا، من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست داشته باش»<sup>۱</sup>. همچنین از زید بن ارقم نقل شده است که پیامبر خطاب به فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرمودند: «من با کسی دشمنی می کنم که با شما دشمنی کند و با کسی سازش می کنم که با شما سازش کند»<sup>۲</sup>.

طبق روایات فوق، جایگاه رفیع امام مجتبیٰ علیه السلام و نیز حکم دشمنی با آن حضرت بر همگان روشن است، اما سفارش های پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و عظمت آن امام باعث نشد که معاویه از خلافت چشم پوشی کند و به معاهدات خود در توافق نامه صلح عمل کند، بلکه برای هموار کردن خلافت فرزندش، دست خود را به خون فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله آلوده کرد.

## ◆ شبهات سلفیان درباره مسمومیت امام به دست معاویه

طبق برخی گزارش ها، معاویه نه یک بار، که چندین بار سعی کرد با سم امام حسن علیه السلام را به شهادت برساند.<sup>۳</sup> زمخشری (م ۵۳۸ق) با ذکر جزئیات این جریان نوشته است:

معاویه صد هزار (درهم) به زن حسن رضی الله عنه، جعه دختر اشعث و عده داد تا ایشان را مسموم کرد. او دو ماه بعد از آن زنده ماند. سم

۱. «البراء قال: رأيت النبي (صلى الله عليه وسلم) وَالْحَسَنُ بن عَلِيٍّ على غَائِقِهِ يقول: اللهم إني أُجِبُّهُ فَأَجِبَّهُ» (بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۷۰، ح ۳۵۳۹؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۲).
۲. «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِقَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ: أَنَا حَزْبٌ لِمَنْ حَازَبَكُمْ وَسَلَّمَ لِمَنْ سَأَلَكُمْ» (تمیمی، محمد، صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، ج ۱۵، ص ۴۳۴).
۳. «كان الحسن بن علي سمّ مراراً كل ذلك يفلت حتى كانت المرة الأخيرة التي مات فيها، فإنه كان يختلف كبده. فلما مات أقام نساء بني هاشم النوح عليه شهراً» (حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۹).



آن قدر اثر کرد که چندین طشت پر از خون از مقابلش برمی داشتند. حسن علیه السلام می فرمود: چند بار پیش از این به من سم داده اند، اما هیچ یک مثل این سم اثر نکرده است. لخته های خونی را که از من خارج شده است، با چوبی که در دست داشتیم، زیرو رو کردم و دیدم این دفعه سم اثر کرده است.<sup>۱</sup>

اما امروزه برخی از سلفیان با انکار حقایق و مسلمات تاریخی، با استناد به سخنان بعضی از افراد، در تبرئه معاویه سعی کرده و با کتمان حقایق درصدد دفاع از وی برآمده اند که پس از طرح هر یک از این شبهات، به نقد و بررسی آن می پردازیم.

#### ◆ ۱. نبود خبر معتبر در این زمینه

برخی معتقدند در حال فتنه و جنگ نمی توان به اخبار مربوط به نقش معاویه در مسمومیت امام حسن علیه السلام اعتماد کرد؛ زیرا هیچ کس آن را به نقل معتبر روایت نکرده است. ابن عربی مالکی<sup>۲</sup> (م ۵۴۳ ق) در این باره می نویسد:

(نقش معاویه در شهادت امام حسن علیه السلام) امری است که جز خداوند متعال کسی بر آن مطلع نیست. چگونه آن را به غیر بینه و حجت به کسی منتسب می کنید، در حالی که چنین نسبتی بعید است و نمی توان به نقل کنندگان این اخبار اطمینان یافت؛ چرا که دست گروهی در میان است که صاحب هوا هستند. در حال فتنه و عصبیت هر یک از گروه ها به دیگری مسائلی را نسبت می دهد که سزاوار نیست. پس این سخنان پذیرفته نمی شوند، مگر در صورتی

۱. زمخشری، جارالله، ربيع الأبرار و نصوص الأخبار، ج ۵، ص ۱۵۶-۱۵۷، رقم ۱۹۶ (باب الحادی و الثمانون).

۲. محمد بن عبدالله ابوبکر بن عربی معافری اشبیلی، دانشمند مالکی مذهب اندلسی است که آثار زیادی در فقه، تفسیر، کلام و حدیث از وی برجای مانده است. از جمله آثار مهم او کتاب العواصم من القواصم فی تحقیق مواقف الصحابة بعد وفاة النبي می باشد. وی در بخشی از این کتاب به موضع مواقف صحابه در جنگ صفین پرداخته است.

که خالص شده باشد، و این گونه اخبار پذیرفته نمی‌شوند، مگر از  
عادلی که مورد اطمینان باشد.<sup>۱</sup>

چنان که ملاحظه شد، ابن عربی در حقیقت معتقد است که چون ممکن است  
کسانی به جهت تمایلات مذهبی این گونه اخبار را جعل کرده باشند، پس نمی‌توان به  
این اخبار اعتماد کرد، مگر آنکه از طریق راویان عادل نقل شده باشد.  
ابن تیمیه (م ۷۲۸ق) نیز سعی زیادی در انکار این مسئله دارد. وی درباره شهادت  
امام مجتبی علیه السلام به دست معاویه می‌نویسد:

اما این سخن که معاویه به حسن زهر داد (و او را به قتل  
رسانید)، از چیزهایی است که برخی از مردم آن را نقل کرده‌اند، ولی  
با دلیل شرعی یا اقرار معتبر ثابت نشده و کسی هم آن را با  
قاطعیت نقل نکرده است و این چیزی است که نمی‌توان به آن علم  
پیدا کرد و اعتقاد به آن اعتقاد بدون علم است و شکی نیست که  
حسن در مدینه بود و معاویه در شام.<sup>۲</sup>

ذهبی (م ۷۴۸ق) نیز مانند استاد خویش، هرگز نتوانسته رضایت دهد چنین جرم  
سنگینی، پرونده معاویه را سنگین تر کند. وی بعد از نقل جریان مسموم ساختن امام  
حسن علیه السلام به دست معاویه نوشته است: «قلت: هذا شيء لا يصح، فمن الذي اطلع  
عليه».<sup>۳</sup>

ابن کثیر نیز بدون ارائه دلیل، فقط به انکار این جریان پرداخته و نوشته است:  
برخی روایت کرده‌اند یزید بن معاویه به جده، همسر امام  
مجتبی، سفارش کرد که اگر آن حضرت را مسموم کند، با او ازدواج

۱. ابن عربی، محمد بن عبدالله، *العواصم من القواصم*، ص ۲۲۰-۲۲۱.

۲. ابن تیمیه، احمد، *منهاج السنة النبویة*، ج ۴، ص ۴۶۹.

۳. ذهبی، محمد، *تاریخ الإسلام*، ج ۴، ص ۴۰ (عهد معاویه). شایان ذکر است، ذهبی هر چند در کتاب *تاریخ الإسلام* درصد انکار این جنایت برآمده، ولی در کتاب *سیر اعلام النبلاء* به نقل از واقعی تصریح می‌کند که شهادت امام حسن علیه السلام با دسیسه معاویه صورت گرفته است و می‌نویسد: «وقد سمعت بعض من يقول: كان معاوية قد تلطف لبعض خدمه أن يشقته شماً» (همو، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۳، ص ۲۷۴).

خواهد کرد. جعده این کار را انجام داد و پس از قتل امام حسن از یزید خواست که به وعده‌اش عمل کند، ولی او در جواب گفت: به خدا قسم، تو به امام حسن رحم نکردی و او را مسموم ساختی؛ پس به من هم رحم نمی‌کنی. مسموم کردن امام حسن به دسیسه یزید در نزد من صحیح نیست و به طریق اولی، این امر در مورد پدرش، معاویه، نیز صحیح نمی‌باشد.<sup>۱</sup>

ابن خلدون (م ۸۰۸ق) با رد اخبار نقل شده درباره دسیسه معاویه در شهادت امام مجتبی علیه السلام، این اخبار را از روایات شیعیان دانسته و نوشته است:

آنچه درباره دسیسه کردن معاویه با همسر امام حسن، جعده، دختر اشعث در مسموم کردن امام حسن نقل شده است، از احادیث شیعیان است! حاشا از معاویه که چنین کند و حسن علیه السلام را مسموم سازد.<sup>۲</sup>

چنان که ملاحظه گردید، این عده با استبعاد شرکت معاویه در جریان مسموم کردن امام حسن علیه السلام سعی زیادی کرده‌اند تا بتوانند وی را از این عمل تبرئه کنند. شایان ذکر است هر چند ابن عربی و ابن خلدون را نمی‌توان سلفی به معنای مصطلح دانست، ولی به جهت استناد فراوان سلفیان معاصر به گفته‌های ایشان درباره شهادت امام مجتبی علیه السلام، سخنان آنان نیز ذکر گردید.

### نقد و بررسی

با نگاه اجمالی به برخی از کتب سیره و تواریخ، به آسانی می‌توان به نقش مستقیم معاویه در این پی‌برد؛ چنان که گروهی از بزرگان و اندیشمندان اهل سنت تصریح کرده‌اند معاویه سمی آماده کرد و آن را برای جعده، همسر امام، فرستاد و به وی وعده داد که اگر امام را به شهادت برساند، علاوه بر پولی که به وی خواهد داد، او را به

۱. ابن کثیر، اسماعیل، *البدایة والنهاية*، ج ۸، ص ۴۳.

۲. «ما نقل من أنّ معاوية دسّ إليه السمّ مع زوجته جعدة بنت الأشعث، فهو من أحاديث الشيعة، وحاشا لمعاوية من ذلك» (ابن خلدون، ابوزید، *تاریخ ابن خلدون*، ج ۲، ص ۶۴۹).

همسری یزید در خواهد آورد. معاویه پس از انجام دادن این عمل، پول زیادی برای جعده فرستاد، اما در مورد همسری با فرزندش، یزید، به وی گفت: من یزید را خیلی دوست دارم و نمی‌خواهم به سرنوشت حسن دچار شود. بلاذری (م ۲۷۹ق) در این باره می‌نویسد:

حصین بن منذر رقاشی می‌گفت: معاویه به هیچ‌یک از تعهداتی که به حسن رضی الله عنه داده بود، وفا نکرد. حجر بن عدی و اصحابش را به قتل رسانید و برای خلافت پسرش بیعت گرفت و خلافت را شورایی قرار نداد و حسن رضی الله عنه را مسموم کرد. گفته‌اند که معاویه مخفیانه به جعده، دختر اشعث، همسر حسن رضی الله عنه، پیام فرستاد و او را تشویق کرد که وی را مسموم کند جعده از حسن رضی الله عنه خوشش نمی‌آمد. هیشم بن عدی گفته است: معاویه دسیسه کرد و به دختر سهیل بن عمرو همسر حسن رضی الله عنه، صد هزار دینار وعده داد که اگر حسن رضی الله عنه را مسموم کند، برای او بفرستد. او نیز این کار را انجام داد.<sup>۱</sup>

### نقل اخبار از طریق موافق و مخالف

شایان ذکر است محققان این کتاب، سهیل زکار و ریاض الزرکلی، روایات وارد در این باره را، به دلیل اینکه از طریق مخالفان اهل بیت علیهم السلام نقل شده است، قطعی دانسته‌اند. ایشان در تعلیق بر این گزارش می‌نویسند:

برای این سخن (نقش معاویه برای مسموم کردن امام حسن رضی الله عنه) شواهدی قطعی از طریق راویان آل ابوسفیان و دشمنان اهل بیت رضی الله عنه وجود دارد و اینها به‌عنوان دلیل و حجت کفایت می‌کنند.<sup>۲</sup>

۱. بلاذری، احمد، *جمل من أنساب الأشراف*، ج ۳، ص ۴۷-۴۸، شماره ۵۶ و ص ۵۵-۵۹، شماره‌های ۶۷ و ۶۸.  
۲. «ولهذا القول شواهد قطعية من طريق رواة آل أبي سفیان وأعداء أهل البيت، وكفى بها حجة ودليلاً» (همان).

یادکرد این نکته به جاست که با توجه به سخنان فوق، این ادعا که این اخبار را کسانی نقل کرده‌اند که گرایش‌های مذهبی داشته‌اند، کاملاً منتفی می‌شود و به همین جهت محققان کتاب فوق، به دلیل نقل این اخبار از طریق آل ابوسفیان، این اخبار را حجت و نقش معاویه برای شهادت امام را قطعی دانسته‌اند.

مسعودی (م ۳۴۶ق) نیز با تصریح به دسیسه معاویه می‌نویسد:

جعده، دختر اشعث بن قیس که همسر حسن رضی الله عنه بود، ایشان را مسموم کرد. معاویه او را فریب داد و گفت اگر بتوانی حسن رضی الله عنه را مسموم کنی، هزار درهم می‌دهم و تو را به همسری یزید در می‌آورم. همین وعده‌ها بود که او را بر اجرای توطئه، معاویه تحریک کرد و وقتی این کار را انجام داد، معاویه مال را به جعده داد، اما به او پیام داد که من یزید را دوست دارم و اگر این نبود، به وعده‌ام وفا می‌کردم و تو را به ازدواج او درمی‌آوردم.<sup>۱</sup>

ابن طاهر مقدسی (م ۳۵۵ق) نیز در این باره تحت عنوان وفات حسن بن علی رضی الله عنه می‌نویسد:

حسن رضی الله عنه در سال ۴۹ هجری در حالی که ۴۷ سال داشت، از دنیا رفت. در مورد علت وفات او اختلاف است و گروهی بر آن‌اند که پشت پای او را با نوک مسموم نیزه مجروح کردند و دیگران نیز می‌گویند که معاویه مخفیانه به جعده، دختر اشعث، پیام داد که اگر حسن رضی الله عنه را مسموم کند، او را به ازدواج یزید درمی‌آورد. پس او حسن رضی الله عنه را مسموم کرد و به قتل رساند. معاویه به او گفت: یزید در نزد ما جایگاهی دارد. چطور چیزی که برای فرزند رسول خدا صلاحیت نداشت، برای او صلاحیت خواهد داشت؟ در عوض کاری که کرده بود، به او صد هزار درهم داد.<sup>۲</sup>

۱. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۳۴۶.

۲. مقدسی، ابن طاهر، البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۵.

البته طبرانی (م ۳۶۰ق) به نقل از ابوبکر بن حفص می‌نویسد: «سعد و حسن بن علی رضی الله عنهما در زمان معاویه از دنیا رفتند و به نظر مردم می‌آید که معاویه او را مسموم کرده است»<sup>۱</sup>.

ابن عبدالبر (م ۴۶۳ق) نیز تقریباً مشابه گزارش ابن طاهر مقدسی را آورده است.<sup>۲</sup> ابوالحسن قرطبی حنفی (م ۵۵۰ق) نیز با تصریح به دخالت معاویه در این باره می‌نویسد: «حسن رضی الله عنهما مسموم از دنیا رفت. همسرش، دختر اشعث، با دسیسه معاویه او را مسموم کرد»<sup>۳</sup>.

ابن عساکر (م ۵۷۱ق) بعد از ذکر چند گزارش در چگونگی شهادت امام مجتبی علیه السلام که در برخی تصریح به نام معاویه شده است، می‌نویسد: «کان معاویة قد تلتف لبعض خدمه أن یسقیه سماً»<sup>۴</sup>. گفتنی است جمال‌الدین مزّی نیز همین گزارش و گزارش‌های دیگری درباره سم دادن معاویه به آن حضرت را نقل کرده است.<sup>۵</sup> محمد بن ابی بکر البری (م ۶۴۴ق) نیز تصریح می‌کند که شهادت امام به دسیسه معاویه انجام گرفته است.<sup>۶</sup> اما در بین این گزارش‌ها، سبط ابن جوزی حنفی (م ۶۵۴ق) به گونه‌ای دیگر از شعبی و جدش این جریان را نقل کرده است. وی به نقل از شعبی می‌نویسد:

شعبی گفته: معاویه مخفیانه به جعه پیام داد و گفت: حسن را مسموم کن تا تو را به ازدواج یزید درآورم و صد هزار درهم به تو بدهم. وقتی حسن از دنیا رفت، کسی را پیش معاویه فرستاد تا از او درخواست کند که به وعده‌اش وفا کند. معاویه مال را برای او فرستاد و گفت: من یزید را دوست دارم و امید به زنده بودن او دارم. اگر این مسئله نبود، من تو را به ازدواج او درمی‌آوردم. شعبی گفته:

۱. طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۷۱، شماره ۲۶۹۴.
۲. ابن عبدالبر، یوسف، الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۱، ص ۲۸۹؛ طبری، احمد، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القری، ج ۱، ص ۱۴۱.
۳. قرطبی، احمد، التعریف بالأنساب و التنویه بذوی الأحساب، ج ۱، ص ۳.
۴. ابن عساکر، علی، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، ص ۲۸۴.
۵. مزّی، یوسف، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۶، ص ۲۵۲.
۶. تلمسانی، محمد، الجوهرة فی نسب النبی و أصحابه العشرة، ج ۲، ص ۲۰۷-۲۰۸.

دلیل این سخن این است که امام حسن در هنگام مرگ خودش، درحالی که از کار معاویه با خیر شده بود، می‌گفت: تو شربت او را ساختی و او به آرزویش رسید. سوگند به خدا که او به وعده‌اش وفا نخواهد کرد و به گفته‌اش عمل نخواهد کرد. جدم در کتاب *الصفوه* گفته: یعقوب بن سفیان در تاریخش گفته: جده همان کسی است که امام حسن را مسموم کرد و شاعر در این باره گفته: (ای دنیا) فریب می‌دهی! چقدر شیرینی (که می‌توانی همه مردم را فریب بدهی)! با وجود فشار اندوه، اما باز مردم را به خود شاد می‌کنی؛ اندوهی که به سبب وفات رسول خدا و وصی او و شهادت حسین و مسمومیت حسن بود.<sup>۱</sup>

ابن ابی‌الحدید (م ۶۵۵ ق)،<sup>۲</sup> عمادالدین اسماعیل بن علی (م ۷۳۲ ق)<sup>۳</sup> شهاب‌الدین نویری (م ۷۳۳ ق)،<sup>۴</sup> ابن‌الوردی (م ۷۴۹ ق)،<sup>۵</sup> زرنندی حنفی (م ۷۵۰ ق)،<sup>۶</sup> مقریزی (م ۸۴۵ ق)<sup>۷</sup> و ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵ ق)<sup>۸</sup> هر یک به گونه‌ای به نقل این ماجرا و نقش مستقیم معاویه در آن پرداخته‌اند.

احمد نکری حنفی (م ۱۱۷۳ ق) گزارش مفصل‌تری از این جریان داده است. وی در کتاب *دستور العلماء* درباره نقش مروان بن حکم در جریان مسمومیت امام می‌نویسد: در کتاب *حبیب السیر* نوشته شده است که مروان بن حکم از جانب معاویه حاکم مدینه بود. معاویه او را فرستاد و دستمالی را به

۱. سبط بن جوزی، *یوسف، تذکرة الخواص*، ص ۱۹۱-۱۹۲.
۲. ابن ابی‌الحدید، *عزالدين، شرح نهج البلاغة*، ج ۱۶، ص ۷.
۳. ابن علی، *عمادالدین، المختصر فی أخبار البشر*، ج ۱، ص ۱۲۷.
۴. نویری، احمد، *نهاية الأرب فی فنون الأدب*، ج ۵، ص ۱۹۳.
۵. ابن وردی، عمر، *تاریخ ابن‌الوردی*، ج ۱، ص ۱۵۸.
۶. زرنندی، محمد، *معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول ﷺ*، ص ۷۷-۷۸.
۷. مقریزی، احمد، *النزاع والتخاصم بین بني أمية و بني هاشم*، ص ۳۶؛ *همو، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع*، ج ۵، ص ۳۶۱.
۸. ابن صباغ، علی، *الفصول المهمة فی معرفة الأئمة*، ج ۲، ص ۷۳۶.

سمّ آلوده کرد و به او گفت: به هر تدبیری که می‌توانی، جعه‌ده، دختر اشعث بن قیس و همسر حسن را فریب بده تا او وجود حسن را از این دنیا با این دستمال بردارد و به او بگو که اگر حسن را از این جهان به جهان دیگر ببرد و این کار مهم را انجام دهد، پنجاه هزار درهم به او می‌دهم و به زودی همسر یزید خواهد شد. مروان با سرعت به طرف مدینه حرکت کرد تا دستور معاویه را انجام دهد و نیرنگ‌های بسیاری به کار برد که جعه‌ده را که لقب او اسماء بود، بفریبد و گفته معاویه را به او بقبولاند و سم را مخفیانه به امام حسن بخوراند تا در بدن او سرایت کند. پس از آن امام حسن به دیار باقی شتافت.<sup>۱</sup>

بنابراین چنان‌که ملاحظه شد، اولاً، اکثر سیره‌نویسان به نقش مستقیم معاویه در مسمومیت آن حضرت تصریح کرده‌اند. ثانیاً، برخی از این اخبار از طریق کسانی نقل شده‌اند که آنان انگیزه‌ای بر جعل این گونه اخبار نداشته‌اند، بلکه چنان‌که برخی از محققان اشاره کرده‌اند، از طریق آل ابوسفیان و مخالفان اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده است.

## ♦ ۲. بی‌خطری امام حسن علیه‌السلام برای معاویه

برخی معتقدند که از طرف امام مجتبی علیه‌السلام خطری معاویه را تهدید نمی‌کرد تا وی بخواهد آن حضرت را از سر راه خود بردارد. ابن عربی یکی از کسانی است که برای تبرئه معاویه تلاش فراوانی کرده است. وی معتقد است امام حسن علیه‌السلام خطری برای معاویه نداشت تا وی بخواهد آن حضرت را مسموم کند و به تعبیر دیگر، شهادت آن حضرت برای معاویه سودی نداشت. او در این باره می‌نویسد:

اگر گفته شود در مسموم ساختن حسن معاویه دسیسه کرده است، می‌گوییم این مطلب از دو جهت محال است: اول اینکه از

۱. نوری، عبدالنبی، دستور العلماء أو جامع العلوم في اصطلاحات الفنون، ج ۴، ص ۵۰.



جانب امام حسن خطری متوجه معاویه نبود تا معاویه بخواهد وی را مسموم کند.<sup>۱</sup>

### نقد و بررسی

هر چند ابن عربی بر اساس تعلقات خود، در صدد انکار کامل این جریان برآمده است، اما به نظر می‌رسد بزرگ‌ترین مانعی که امام حسن علیه السلام برای معاویه ایجاد کرده بود، معاهده صلح آن حضرت با معاویه بود. طبق این قرارداد معاویه متعهد شده بود که حکومت را پس از خود به امام مجتبی علیه السلام برگرداند. ابن حجر عسقلانی در این باره می‌نویسد:

امام مجتبی به همراه لشکری از کوفه به قصد جنگ با معاویه حرکت کرد. معاویه نیز با همراهی اهل شام به میدان جنگ رهسپار شد. پس از رویارویی دو لشکر و رخ دادن آن وقایع...، کار به صلح کشید و صلح‌نامه‌ای در آن میان به امضای دو طرف رسید که یکی از مفادش این بود که بعد از معاویه کسی جز حسن خلیفه نباشد.<sup>۲</sup>  
حافظ ابن عبدالبر قُرطبی نیز با نقل اتفاق علما در این باره می‌نویسد:  
علما اتفاق نظر دارند بر اینکه امام حسن مجتبی حکومت را فقط به معاویه واگذار کرد و اینکه پس از او حکومت دوباره به خودش برگردد و با این توافق، قرارداد در بینشان منعقد شد.<sup>۳</sup>

بنابراین طبق معاهده قرار بود معاویه کسی را برای پس از خودش منصوب نکند و حکومت به امام مجتبی علیه السلام برگردد. با توجه به پیمان‌نامه امضا شده، امام مجتبی علیه السلام بزرگ‌ترین مانع بر سر راه جانشینی یزید بود؛ زیرا گفته شده: «معاویه در همان زمان

۱. ابن عربی، محمد بن عبدالله، پیشین، ص ۲۲۰-۲۲۱.

۲. «علی أن يجعل العهد للحسن من بعده». (ابن حجر عسقلانی، احمد، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۵؛ ذهبی،

محمد، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۴؛ ابن حجر عسقلانی، احمد، الإصابة فی معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۱۲.

۳. «لا خلاف بین العلماء أن الحسن إنما سلم الخلافة لمعاوية لحياته لا غير، ثم تكون له من بعده، وعلى ذلك انعقد بينهما ما انعقد في ذلك» (ابن عبدالبر، يوسف، پیشین، ج ۱، ص ۳۸۷).

حیات امام حسن مجتبی، به فکر جانشینی یزید افتاده بود<sup>۱</sup> و وجود امام حسن مجتبی علیه السلام از جهاتی برای عملی شدن طرح معاویه، مانعی بزرگ بود. مهم‌ترین آن جهات، قرارداد میان امام مجتبی علیه السلام و معاویه بود که با توجه به مفاد آن، معاویه نباید پس از خود کسی را به جانشینی بگمارد و بعد از او حکومت به امام مجتبی علیه السلام و اگر آن حضرت در دار دنیا نبودند، به امام حسین علیه السلام برسد. حال با توجه به مطالب فوق، آیا باز هم می‌توان ادعا کرد که امام مجتبی علیه السلام هیچ خطری برای معاویه نداشت؟ معاویه برای جانشین شدن فرزندش چه چاره‌ای داشت، جز اینکه امام مجتبی علیه السلام را از پیش رو بردارد و آن حضرت را شهید کند. علاوه بر این، یزید هیچ‌گاه به مرتبه، موقعیت و شخصیت والای اجتماعی امام حسن علیه السلام نمی‌رسید. بنابراین نمی‌توان استدلال ابن عربی را پذیرفت؛ زیرا بزرگ‌ترین خطری که معاویه با آن مواجه بود، مخالفت امام حسن علیه السلام با طرح جانشینی یزید بود و با توجه به موقعیت و جایگاه ویژه آن حضرت در بین مسلمانان، معاویه هرگز نمی‌توانست نقشه‌های خود را عملی سازد. یاد کرد این نکته بجاست که عهدشکنی و نقض پیمان چنان در نزد خداوند زشت و عظیم است که نه تنها به ایجاد نفاق در قلب پیمان‌شکن هشدار داده،<sup>۲</sup> بلکه حتی به رعایت پیمان با مشرکان دستورهای متعدد و مؤکد داده شده است.

### برنامه معاویه برای جانشینی یزید

شایان ذکر است معاویه از زمانی که حکومت خود را تثبیت کرد، در اندیشه ولایتعهدی یزید بود، اما وجود برخی افراد مانع از انجام این کار می‌شد. ابن‌کثیر می‌نویسد: «معاویه مردم را در سال ۵۶ به بیعت با یزید به‌عنوان ولیعهد فراخواند، ولی این تصمیم را پیش از آن در زمان حیات مغیره بن شعبه گرفته بود».<sup>۳</sup>

۱. ابن‌قتیبه، عبدالله، الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۴.

۲. سوره توبه (۹)، آیه ۷۵.

۳. ابن‌کثیر، اسماعیل، پیشین، ج ۸، ص ۸۶، حوادث سال ۵۶.

ابن عبدالبر قرطبی نیز می‌نویسد: «معاویه در زمان حیات حسن به بیعت برای یزید اشاره‌ای کرده بود، ولی آن را تا زمان رحلت حسن علنی نکرد و تصمیم بر عملی کردن آن نگرفت».<sup>۱</sup>

در حقیقت بزرگ‌ترین مشکل در به خلافت رساندن یزید، وجود امام مجتبی علیه السلام بر سر راه یزید بود؛ چنان‌که احنف بن قیس، از برجسته‌ترین شخصیت‌های زمان معاویه، در چنین وضعیتی به معاویه می‌گوید: «تا زمانی که حسن بن علی زنده است، مردم حجاز و عراق به جانشینی یزید رضایت نخواهند داد و تن به بیعت با او نمی‌دهند».<sup>۲</sup>

انتصاب یزید به خلافت چنان تأثیر شگرفی در انحطاط جامعه اسلامی ایجاد کرد که حسن بصری این عمل معاویه را نوعی خطای بزرگ تلقی می‌کند و می‌نویسد:

معاویه چهار خصلت داشت که اگر فقط یکی از آنها را می‌داشت، برای هلاکتش کافی بود:

اول: خود را به کمک سفیهان بر دوش امت سوار کرد، تا آنکه بدون مشورت با امت با آنکه در میان امت اصحاب پیامبر ﷺ صاحبان فضیلت بودند، بر آنها استیلا یافت.

دوم: او پس از خود فرزند دائم الخمرش را که حریر می‌پوشید و موسیقی می‌نواخت، خلیفه قرار داد.

سوم: زیاد را فرزند ابوسفیان دانست، با آنکه پیامبر ﷺ فرمود است: «الولد للفراش و للعاهر الحجر».

چهارم: حجر بن عدی را به قتل رساند. وای بر او از کشتن حجر و اصحابش!<sup>۳</sup>

۱. ابن عبدالبر، یوسف، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲. «إنَّ أهل الحجاز وأهل العراق لا يرضون بهذا ولا يبايعون ليزيد ما كان الحسن حياً» (ابن قتیبه دینوری، عبدالله، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۱).

۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۷۹.

## مخالفین جانشینی یزید

جانشینی یزید مخالفین دیگری نیز داشت که معاویه برخی از ایشان را از سر راه خود برداشت تا راه را برای خلافت فرزندش هموار سازد، به طور خلاصه به نام و مواضع برخی از این مخالفین اشاره می‌کنیم.

۱. **سعد بن ابی وقاص:** وی از کسانی بود که با جانشینی یزید مخالف بود. ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶ق) در این باره می‌نویسد:

هنگامی که معاویه قصد کرد که برای خلافت بعد از خودش به نفع یزید از مردم بیعت بگیرد، برای حسن و سعد بن ابی‌وقاص توطئه چید و مخفیانه سم فرستاد. هر دوی آنها به فاصله چند روز از دنیا رفتند.<sup>۱</sup>

البته چنین رفتاری با مخالفان می‌تواند مقصود معاویه را از جمله «لشکری از عسل» نشان دهد.<sup>۲</sup>

۲. **عبدالرحمان بن ابی بکر:** از دیگر مخالفان ولایتعهدی یزید، عبدالرحمان فرزند ابوبکر و برادر عایشه، بود. ابن اثیر در این باره می‌نویسد:

مروان، والی مدینه، در خطبه‌ای گفت: امیرمؤمنان (معاویه) فرزندش، یزید، را به جانشینی خود بر شما برگزیده است. عبدالرحمان برخاست و گفت: ای مروان، هم تو و هم معاویه دروغ می‌گویید. شما خیری برای امت محمد نخواسته‌اید و فقط قصد پادشاهی دارید؛ به گونه‌ای که هر یک از شما بمیرد، دیگری از خاندان شما جای او را بگیرد. بعد از این اعتراض، مأموران حکومت به دنبال دستگیری او بودند که وی به خانه خواهرش، عایشه، پناه برد و عایشه از او دفاع کرد و صریحاً مروان را لعن کرد.<sup>۳</sup>

۱. «و دس معاوية إليه حين أراد أن يعهد إلى يزيد بعده، وإلى سعد بن أبي وقاص سماً فماتا منه في أيام متقاربة» (اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، ص ۶۰؛ ابن ابی‌الحدید، عزالدین، پیشین، ج ۱۶، ص ۴۹).  
۲. «إن لله جنوداً من العسل» (بلاذری، احمد، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۷؛ ابن عساکر، علی، پیشین، ج ۵۶، ص ۳۹۱).  
۳. ابن اثیر جزری، ابوالکرم، *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۲۵۰، وقایع سال ۵۶ق.

معاویه برای جلب رضایت وی در ابتدا مبلغ صد هزار درهم برای او فرستاد تا وی را بخرد، اما عبدالرحمان در پاسخ گفت: «من دینم را به دنیا نمی‌فروشم.» پس از آن، مدتی نگذشت که عبدالرحمان به صورت مشکوکی از دنیا رفت.<sup>۱</sup> شایان ذکر است برخی از مورخین تصریح کرده‌اند که معاویه قبل از مرگش به عبدالرحمان گفت: «والله لقد هممْتُ أَنْ أَقْتُلَكَ؛ به خدا قسم تصمیم دارم تو را به قتل برسانم.» پس از این تهدید مدتی نگذشت که جنازه‌اش را یافتند.<sup>۲</sup>

**۳. عبدالرحمان بن خالد:** عبدالرحمان از بزرگ‌ترین پرچم‌داران لشکر معاویه بود و مردم شام به او علاقه خاصی داشتند. همین علاقه باعث خشم معاویه شده بود. ابن‌عبدالبر در این باره می‌نویسد:

معاویه می‌خواست برای یزید از مردم بیعت بگیرد. وی برای مردم شام خطبه خواند و گفت: ای مردم، من دیگر پیر شده‌ام و مرگم نزدیک شده است و به این فکر افتاده‌ام که سرپرستی شما را بعد از خودم به کسی بسپارم که وحدت شما را حفظ و حکومت را اداره کند. من نیز فردی مثل شما هستم. پس رأی و نظر خودتان را در این باره بگویید. همه گفتند: ما عبدالرحمان بن خالد را به جانشینی شما انتخاب می‌کنیم.

رأی و نظر مردم برای معاویه، بسیار ناگوار بود و ناراحتی خود را مخفی کرد، ولی تصمیم جدی برای رفع این خطر گرفت. وقتی عبدالرحمان بیمار شد، معاویه طیبی یهودی را که جایگاه خاص نزد خود داشت، برای معالجه او فرستاد و به طیب دستور داد که در میان داروهای تجویز شده برای عبدالرحمان سمی کشنده قرار دهد، ولی به مردم گفته شود که عبدالرحمان بر اثر بیماری درگذشته است. طیب یهودی نیز طبق دستور عمل کرد.<sup>۳</sup> ابن‌عساکر با تصریح به نام طیب می‌نویسد:

۱. ابن‌عبدالبر، یوسف، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲. طبری، محمد بن جریر، پیشین، ج ۴، ص ۲۲۶.

۳. دینوری، احمد بن داوود، الأخبار الطوال، ص ۱۷۲؛ ابن‌عبدالبر، یوسف، پیشین، ج ۲، ص ۴۰۹.

معاویه به ابن‌آثال (طیب یهودی) دستور داد که برای قتل عبدالرحمان نقشه‌ای بکشد و پاداش این کار را معاف شدن غیر مسلمانان از پرداخت مالیات و عوارض قرار داد. ابن‌آثال طبق دستور، عبدالرحمان بن‌خالد را مسموم کرد و او نیز در حمص درگذشت و معاویه به قرارداد خود عمل کرد.<sup>۱</sup>

۴. **زیاد ابن‌ایبه:** زیاد شخصی بود که معاویه او را به پدرش ابوسفیان منسوب کرد، ولی زیاد از مخالفان خلافت یزید بود. از این رو در نامه‌ای به معاویه نوشت که برای معرفی یزید شتاب مکن. وقتی نامه به معاویه رسید، گفت:

وای بر فرزند عبید! <sup>۲</sup> به من خبر رسیده است که این شخص انگیزه ریاست دارد و خیال کرده است که می‌تواند جانشین من باشد. به خدا سوگند، انتساب او را به پدرم ابوسفیان نفی می‌کنم و در جامعه آبرویش را می‌برم و او را به مادرش سمیه و پدرش عبید برمی‌گردانم.<sup>۳</sup>

سرانجام بعد از رد و بدل شدن این حرف‌ها درباره جانشینی یزید، هفته‌ای نگذشت که زخمی در دست زیاد بن‌ایبه پدید آمد و به مرگ او انجامید و مردم گفتند که او به طاعون مبتلا شده است. بسیاری از مردم نیز احتمال قوی دادند که زیاد از جمله کسانی است که معاویه او را مسموم کرد و از سر راه ولایتعهدی یزید برداشت.<sup>۴</sup>

### ◆ ۳. کشتن مخالف، اقتضای طبیعی جنگ

برخی دیگر برای سرپوش گذاشتن بر این قضیه، بر این اعتقادند که مسمومیت امام حسن علیه السلام از جانب معاویه اقتضای طبیعی هر جنگی است؛ زیرا در هر جنگی هر یک از طرفین، خواهان از بین بردن طرف دیگر است. ابن‌تیمیه که یکی از منکرین

۱. ابن‌عساکر، علی، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۶۳.

۲. عبید، نام یکی از پدران زیاد است که زیاد را به او منسوب می‌کنند.

۳. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰.

۴. ذهبی، محمد، پیشین، ج ۳، ص ۴۹۶؛ ابن‌عساکر، علی، پیشین، ج ۱۹، ص ۲۰۳.

این جریان است، در دفاع از بنی‌امیه، با تنزل از موضع انکار خود درباره نقش معاویه در شهادت امام مجتبی علیه السلام می‌نویسد:

همانا جرم بنی‌امیه سنگین‌تر و بزرگ‌تر از جرم بنی‌اسرائیل نبود.  
کار معاویه که به مسموم ساختن حسن دستور داد، از بابت جنگ  
برخی با بعضی دیگر (قتال دو طرفه) بود و یزید نیز جرمی  
سنگین‌تر از بنی‌اسرائیل نداشت؛ زیرا بنی‌اسرائیل پیامبران را  
می‌کشتند و کشتن حسین بزرگ‌تر از کشتن پیامبران نیست.<sup>۱</sup>

وی همچنین معتقد است دسیسه معاویه در مسمومیت سبط پیامبر صلی الله علیه و آله از روی تأویل و اجتهاد صورت گرفت. ابن تیمیه در این باره می‌نویسد:

فهو من باب قتال بعضهم بعضاً كما تقدم وقتال المسلمین  
بعضهم بعضاً بتأویل و سب بعضهم بعضاً بتأویل و تکفیر بعضهم  
بعضاً بتأویل باب عظیم ومن لم يعلم حقيقة الواجب فيه و إلا ضل.<sup>۲</sup>

شایان ذکر است این موضع از طرفی، پذیرش ضمنی دست داشتن معاویه در مسمومیت آن حضرت است و از طرفی دیگر، طبیعی جلوه دادن این جنایت می‌باشد؛ زیرا ابن تیمیه در حقیقت معتقد است اقتضای هر جنگی، کشتن و از بین بردن مخالفین است و معاویه هم ناچار به این امر بود و از این جهت گناهی بر گردن او نیست؛ زیرا این کار وی از روی اجتهاد و تأویل بود.

### نقد و بررسی

اولاً، سخن ابن تیمیه در حقیقت تأیید دیدگاه کسانی است که قائل به دست داشتن معاویه در مسمومیت امام حسن مجتبی علیه السلام شده‌اند.

ثانیاً، گفتار ابن تیمیه برای طبیعی جلوه دادن نقش معاویه در شهادت امام، دارای اشکالات عمده‌ای است؛ زیرا اگر بخواهیم دو طرف جنگ را برای کشتن طرف مقابل موجه جلوه دهیم، دیگر هیچ گناهی بر عهده کفار و مشرکین نخواهد بود که بارها با

۱. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۵.

۲. همان، ج ۴، ص ۴۶۹.

پیامبر ﷺ جنگیده و خواهان قتل آن حضرت بودند؛ زیرا از باب قتال برخی با برخی بوده است. درحالی که این مطلب مخالف نص صریح قرآن است که خداوند جایگاه کفار و مشرکین را جهنم دانسته است.<sup>۱</sup>

علاوه بر این، اگر قتل سبط پیامبر ﷺ از روی تأویل بود، آیا ابن تیمیه حاضر است همین حکم را برای «اهل رده» و کسانی که با خلیفه اول جنگیدند، صادر کند؟

#### ◆ ۴. عدم پیگیری امام حسین ﷺ

برخی از متأخرین ادعا کرده‌اند از آنجا که امام حسین ﷺ مسمومیت و شهادت امام حسن ﷺ را پی‌گیری نکرد، پس اخبار مسمومیت جعلی است. از این رو دکتر جمیل مصری معتقد است سکوت امام حسین ﷺ دلیل بر جعل این اخبار است. وی می‌نویسد:

جریان مسمومیت حسن از جانب معاویه یا یزید جعل گردید... .  
معلوم می‌شود این قضیه در آن زمان چندان شایع نبوده است؛ زیرا  
ما در جریان قیام حسین هیچ اثری از آن (ادعای امام حسین مبنی  
بر خون‌خواهی برادرشان)، یا از درشتی حسین با معاویه نمی‌بینیم.<sup>۲</sup>

#### نقد و بررسی

عدم پی‌گیری امام حسین ﷺ به‌علت سفارش خود امام حسن ﷺ بود؛ چنان‌که مورخین در این باره نوشته‌اند:

زمانی که بیماری حسن شدت گرفت، به برادرش حسین فرمود:  
ای برادر، من سه بار مسموم شده‌ام، ولی مثل این بار مسموم نشده  
بودم. جگر من (بر اثر این سم) بیرون آمده است. حسین سؤال کرد:

۱. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا أُوْهُمْ جِهَتُهُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ». سوره تحریم (۶۶)، آیه ۹.

۲. «ثم حدث افتعال قضية سم الحسن من قبل معاوية أو يزيد... ويبدو أن افتعال هذه القضية لم يكن شائعاً آنذاك، لأننا لا نلمس لها أثراً في قضية قیام الحسين، أو حتى عتاباً من الحسين لمعاوية» (مصری، جمیل عبدالله، أثر أهل الكتاب في الفتن والحروب الأهلية، ص ۴۸۲).



برادرم، چه کسی به تو سم داد؟ حسن فرمود: برای چه سؤال می‌کنی؟ آیا می‌خواهی با آنها بجنگی؟ آنها را به خدا واگذار.<sup>۱</sup> بنابراین امام حسین علیه السلام بنا بر وصیت امام حسن علیه السلام، این قضیه را پی‌گیری نکرد.

### ◆ خوشحالی معاویه از شهادت امام حسن علیه السلام

یکی دیگر از مسائلی که باعث شده همگان نقش معاویه را در شهادت امام مجتبی علیه السلام قطعی بدانند، خوشحالی و سجده معاویه در شهادت آن حضرت است. بسیاری از مورخین نقل کرده‌اند وقتی خبر شهادت آن امام همام به معاویه رسید، وی چنان از خود بی‌خود شد که تکبیرگویان و با شادمانی سجده شکر به جای آورد! برخی از مورخین در این زمینه نقل کرده‌اند:

زمانی که معاویه از وفات امام حسن باخبر شد، صدای تکبیرش از کاخ سبز شنیده شد. مردم شام به پیروی از او تکبیر گفتند. فاخته، دختر قریظه و همسر معاویه، به او گفت: چشمت روشن! برای چه تکبیر گفتی؟ معاویه گفت: حسن از دنیا رفت. فاخته گفت: آیا برای مردن فرزند فاطمه تکبیر می‌گویی؟! معاویه گفت: به خدا قسم، به سبب شادمانی در مرگ او تکبیر نگفتم، ولی قلبم آسوده و راحت شد. ابن عباس بر معاویه وارد شد. معاویه به او گفت: آیا از اتفاقی که برای خانواده‌ات افتاده، خبر داری؟ ابن عباس گفت: نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده، ولی تو را شادمان و خندان می‌بینم و خبر تکبیر و سجده تو را شنیده‌ام. معاویه گفت: حسن از دنیا رفت. ابن عباس گفت: خدا ابومحمد را رحمت کند (این جمله را سه بار گفت). ای معاویه، سوگند به خدا قبر او قبر تو را نخواهد بست (او را در قبر تو نخواهند گذاشت) و کم شدن عمر او، بر عمر تو نخواهد افزود. اگر ما به امام حسن مصیبت‌زده شدیم، قبل از او به پیشوای پرهیزگاران

۱. ابن اثیر جزری، علی، *أسد الغابة في معرفة الصحابة*، ج ۲، ص ۲۱.

و انگشتر پیامبران مصیبت‌زده شده بودیم و خداوند این دوری را  
جبران و این اندوه را تسکین خواهد داد و خداوند جانشین او بر ما  
خواهد بود.<sup>۱</sup>

چنان‌که ملاحظه شد، خوشحالی معاویه حتی مورد اعتراض همسر وی و  
ابن عباس قرار می‌گیرد. ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ق)،<sup>۲</sup> ابن عبد ربه اندلسی (م ۳۲۸ق)<sup>۳</sup> و  
احمد زکی صفوت در *جمهرة خطب العرب* نیز خوشحالی وی را به طور مفصل ذکر  
کرده‌اند.<sup>۴</sup>

زمخشری نیز در این باره می‌نویسد:

هنگامی که خبر شهادت امام حسن به معاویه رسید، او و کسانی  
که در اطراف او بودند، سجده شکر به جای آوردند. آن‌گاه ابن عباس  
بر معاویه وارد شد. معاویه به وی گفت: آیا امام حسن مرد؟ گفت:  
آری، من شنیده‌ام سجده شکر به جای آورده‌ای. ای پسر زن  
جگرخوار، به خدا قسم، بدن او را در قبر تو نخواهند نهاد، فرارسیدن  
مرگ او موجب طول عمر تو نخواهد شد.<sup>۵</sup>

### ◆ دستبرد به تاریخ ابن سعد و تاریخ طبری

چنان‌که مشاهده شد، دسیسه معاویه در به شهادت رساندن امام مجتبی علیه السلام چندان  
مشهور بود که تقریباً اکثر سیره‌نویسان به ذکر آن پرداخته‌اند؛ هر چند برخی از  
وابستگان به پایگاه فکری بنی‌امیه درصدد حذف این حقایق برآمده‌اند. به اعتراف

۱. ابن سمعون، محمد، *أمالی ابن سمعون*، ج ۱، ص ۱۶۵؛ *تلمسانی*، محمد، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۲؛ ابن خلکان، احمد،  
*وفیات الأعیان و انباء أبناء الزمان*، ج ۲، ص ۶۶.
۲. ابن قتیبه، عبدالله، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۲.
۳. «ولمّا بلغ معاویة موث الحسن بن علی خیر ساجداً لله، ثم أرسل إلى ابن عباس، وكان معه فی الشام، فعزاه وهو  
مُستبشر» (اندلسی، ابن عبدربه، *العقد الفرید*، ج ۲، ص ۱۲۵).
۴. «لمّا بلغ معاویة نعی الحسن بن علی رضی الله عنه أظهر الفرح والسرور حتی سجد وسجد من كان معه»  
(صفوت، احمد، *جمهرة خطب العرب*، ج ۲، ص ۹۹).
۵. زمخشری، جارالله، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۱، باب الموت و ما یصل به من ذکر القبر.

برخی از اندیشوران، ابن سعد در الطبقات الکبری و طبری در تاریخش مسموم شدن امام حسن مجتبی علیه السلام به دستور معاویه را نقل کرده‌اند، اما دست‌های امانت‌دار(!) این مطلب را از این دو کتاب حذف کرده‌اند.

سبط ابن جوزی (م ۵۴۶ق) به نقل از ابن سعد می‌نویسد: «ابن سعد در کتاب طبقاتش گفته: معاویه چندین بار امام حسن علیه السلام را مسموم کرد؛ زیرا او و برادرش حسین علیه السلام به شام می‌آمدند»<sup>۱</sup>.

با وجود چنین گزارشی از سبط ابن جوزی، باید این مطلب در طبقات ابن سعد موجود باشد، ولی امروزه با مراجعه به این کتاب اثری از این گزارش تاریخی نخواهیم یافت. سعدی خزرگی (م ۶۶۸ق) نیز با تصریح به ذکر این مطلب در تاریخ طبری می‌نویسد:

در تاریخ طبری آمده است که حسن بن علی در زمان معاویه مسموم از دنیا رفت. معاویه که باهوش و زیرک بود، مخفیانه برای جعده، دختر اشعث که همسر امام حسن بود، شربتی فرستاد و به او گفت که اگر حسن را بکشی، تو را به ازدواج یزید درخواهم آورد. هنگامی که حسن از دنیا رفت، کسی را فرستاد که معاویه به وعده‌اش عمل کند. معاویه در جواب گفت: من در مورد یزید، بخل می‌ورزم (او را به دست هرکس نمی‌سپارم)<sup>۲</sup>.

چنان که مشاهده می‌شود، متأسفانه این مطلب نیز در چاپ‌های کنونی تاریخ طبری وجود ندارد و از این کتاب حذف شده است!

۱. «و قال ابن سعد في الطبقات: سَمَّه معاوية مراراً؛ لأنه كان يقدم عليه الشام هو وأخوه الحسين» (سبط بن جوزی، یوسف، پیشین، ص ۱۹۱-۱۹۲).

۲. «و في تاريخ الطبري أنّ الحسن بن علي رضي الله عنهما مات مسموماً في أيام معاوية وكان عند معاوية كما قيل دهاء فُدس إلى جعدة بنت الأشعث بن قيس وكانت زوجة الحسن رضي الله عنه شربة وقال لها إن قتلت الحسن زوجتك بيزيد، فلما توفي الحسن بعثت إلى معاوية تطلب قوله فقال لها في الجواب: أنا أضنّ بيزيد» (سعدی خزرگی، احمد، عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، ج ۱، ص ۱۷۴).

## ◆ جمع بندی

شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام به دست معاویه از قضایای مسلمی است که کمتر مورخی توانسته از کنار آن با بی تفاوتی بگذرد. گزارش های متعدد اندیشمندان درباره انگیزه معاویه از به شهادت رساندن امام مجتبی علیه السلام، مؤید این امر است که معاویه به خوبی می دانست برای اجرای طرح ولایتعهدی یزید، موانع بزرگی پیش رو دارد و نخستین مانع، وجود امام مجتبی علیه السلام بود که از دو جهت طرح معاویه را با مشکل مواجه می کرد:

جهت اول: شخصیت و موقعیت اجتماعی آن حضرت بود که در مدینه از جایگاه ویژه ای برخوردار بودند.

جهت دوم: قرارداد میان امام مجتبی علیه السلام و معاویه بود که با توجه به مفاد آن، معاویه نباید پس از خود کسی را به جانشینی بگمارد و بعد از او حکومت به امام مجتبی علیه السلام برسد.

بنابراین بزرگ ترین خطری که معاویه با آن مواجه بود، مخالفت امام حسن علیه السلام با طرح جانشینی یزید بود و با توجه به موقعیت و جایگاه ویژه آن حضرت در بین مسلمانان، معاویه هرگز نمی توانست نقشه های خود را عملی سازد. لذا با فریفتن همسر آن حضرت، سمی برای وی فرستاد و او نیز دستور معاویه را اجرا کرد و آن حضرت را با زهری که معاویه فرستاده بود، به شهادت رساند.

## ◆ منابع

۱. ابن ابی الحديد، عزالدين بن هبة الله: **شرح نهج البلاغة**، تحقيق: محمد عبدالكريم نمري، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۲. ابن اثير جزري، علي بن محمد: **الكامل في التاريخ**، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
۳. \_\_\_\_\_: **معرفة الصحابة**، تحقيق: عادل احمد رفاعي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۴. ابن تيميه حراني، احمد بن عبدالحليم: **منهاج السنة النبوية**، مؤسسة قرطبة، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۵. ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي: **الإصابة في معرفة الصحابة**، بيروت: دارالجيل، ۱۴۱۲ق.
۶. \_\_\_\_\_: **فتح الباري بشرح صحيح البخاري**، بيروت: دارالفكر، ۱۴۲۸ق.
۷. ابن خلدون، ابوزيد عبدالرحمن بن محمد: **تاريخ ابن خلدون**، بيروت: دارالفكر، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
۸. ابن خلكان، احمد بن محمد: **وفيات الأعيان وانباء أبناء الزمان**، تحقيق: احسان عباس، لبنان: دار الثقافة، بي تا.
۹. ابن سمعون بغدادی، محمد بن أحمد: **أمالی ابن سمعون**، تحقيق: عامر حسن صبري، بيروت: دارالبشائر، ۱۴۲۳ق.
۱۰. ابن صباغ مالكي، علي بن محمد: **الفصول المهمة في معرفة الأئمة**، تحقيق: سامي غريبي، قم: دارالحديث للطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۲۲.
۱۱. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله بن محمد: **الاستيعاب في معرفة الأصحاب**، تحقيق: علي محمد بجاوي، بيروت: دارالجيل، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۱۲. ابن عربي مالكي، محمد بن عبدالله ابوبكر: **العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابة بعد وفاة النبي ﷺ**، تحقيق: محب الدين الخطيب و محمود مهدي استانبولي، بيروت: دارالجيل، چاپ دوم، ۱۴۰۷ق.
۱۳. ابن عساکر، علي بن حسن: **تاريخ مدينة دمشق**، بيروت: دارالفكر، ۱۹۹۵م.
۱۴. ابن علي، عمادالدين اسماعيل: **المختصر في أخبار البشر**، مصر: مطبعة الحسينية المصرية، ۱۳۲۵ق.
۱۵. ابن قتيبة دينوري، عبدالله بن مسلم: **الإمامة والسياسة**، تحقيق: خليل المنصور، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۸ق.
۱۶. ابن كثير، اسماعيل بن عمر: **البداية والنهاية**، بيروت: دارالفكر، چاپ سوم، ۱۴۱۹ق.
۱۷. ابن وردی، عمر بن مظفر: **تاريخ ابن الوردي**، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۱۸. ابوالفرج اصفهاني، علي بن حسين: **مقاتل الطالبين**، ترجمه: سيد هاشم رسولي محلاتي، تهران: صدوق، ۱۳۵۰ش.
۱۹. اندلسي، ابن عبدربه: **العقد الفريد**، بيروت: دارالمشرق، ۱۹۸۶م.
۲۰. بخاري، محمد بن اسماعيل: **صحيح بخاري**، بيروت: دارالفكر، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
۲۱. بلاذري، احمد بن يحيى: **جمل من أنساب الأشراف**، تحقيق: سهيل زكار و رياض زركلي، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۲۲. تلمساني، محمد بن ابى بكر: **الجوهرة في نسب النبي وأصحابه العشرة**، تحقيق: محمد تونجي، رياض: دارالرفاعي للنشر و الطباعة و التوزيع، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.

٢٣. تمیمی بستی، محمد بن حبان: **صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان**، تحقيق: شعيب ارنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
٢٤. حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله: **المستدرک على الصحيحين**، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١١ق.
٢٥. دينورى، احمد بن داوود: **الاخبار الطوال**، قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد، ١٩٦٠م.
٢٦. ذهبى، محمد بن احمد بن عثمان: **تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير و الأعلام**، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت: دار الكتاب العربى، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
٢٧. \_\_\_\_\_: **سير أعلام النبلاء**، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسى، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ نهم، ١٤١٣ق.
٢٨. زرندى حنفى، محمد بن يوسف: **معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول ﷺ**، مشهد: مجمع البحوث الاسلاميه، ١٤٢٢ق.
٢٩. زمخشرى، محمود بن عمرو جارالله: **ربيع الأبرار و نصوص الأخبار**، بيروت: مؤسسة الأعلمى، چاپ اول، ١٤١٢ق.
٣٠. سبط بن جوزى، يوسف: **تذكرة الخواص**، بيروت: مؤسسة أهل البيت ﷺ، ١٤٠١ق.
٣١. سعدى خزرجى، احمد بن قاسم: **عيون الأنباء في طبقات الأطباء**، تحقيق: نزار رضا، بيروت: دار مكتبة الحياة، بی تا.
٣٢. صفوت، احمد زكى: **جمهرة خطب العرب**، بيروت: المكتبة العلمية، بی تا.
٣٣. طبرانى، سليمان بن احمد: **المعجم الكبير**، تحقيق: حمدى بن عبدالمجيد سلفى، موصل: مكتبة الزهراء، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.
٣٤. طبرى، محمد بن جرير: **تاريخ طبرى**، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٧ق.
٣٥. طبرى، احمد بن عبدالله: **دخائر العقبى في مناقب ذوى القربى**، مصر: دارالكتب المصرية، بی تا.
٣٦. قرطبى حنفى، احمد بن محمد: **التعريف بالأنساب و التنويه بذوى الأحساب**، بی جا بی تا.
٣٧. مزى، يوسف بن زكى: **تهذيب الكمال**، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٠٠ق.
٣٨. مصرى، جميل عبدالله: **أثر أهل الكتاب في الفتن و الحروب الأهلية**، مدينه: مكتبة الدار، ١٤١٠ق.
٣٩. مقدسى، ابن طاهر: **البدء و التاريخ**، بورسعيد- مصر: مكتبة الثقافة الدينية، بی تا.
٤٠. مقرئى، احمد بن على: **النزاع و التخاصم بين بني أمية و بني هاشم**، نجف: المطبعة العلمية، بی تا.
٤١. \_\_\_\_\_: **امتناع الأسماع بما للنبي ﷺ من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع**، تحقيق: محمد عبدالحميد نميسى، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
٤٢. نوبرى، احمد بن عبدالوهاب: **نهاية الأرب في فنون الأدب**، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٤ق.
٤٣. نيشابورى، مسلم بن حجّاج: **صحيح مسلم**، بيروت: دارالفكر، ١٤٠١ق.
٤٤. يعقوبى، احمد بن اسحاق: **تاريخ يعقوبى**، بيروت: دارالصادر، ١٣٧٩ق.



## تناقضات ابن عبدالوهاب در مسئله تکفیر مسلمین

حسین قاضی زاده\*

### چکیده

ابن عبدالوهاب برای تکفیر مسلمین ادله‌ای را اقامه کرده است که در این مقاله بعد از بیان ادله ابن عبدالوهاب، تناقضات موجود در آنها بیان شده و در نهایت اثبات گردیده است که این ادله با وجود هزینه‌های جانی و مالی برای اسلام، دچار فاحش‌ترین اشکال یعنی تناقض است. این تناقضات با سه عنوان مختلف (۱. مقلد یا مجتهد؛ ۲. جواز استغاثه به مخلوق فیما یقدر علیه؛ ۳. تکفیر اجماعی یا اجتهادی) به اثبات رسیده است. مراد از تناقض این است که محمد بن عبدالوهاب در اصل معتقدات خود گرفتار تناقض شده است.

کلیدواژه‌گان: ابن عبدالوهاب، توحید الوهی، عبادت، استغاثه، شرک، تکفیر.

## ◆ مقدمه

به شهادت کتب تاریخی مورد قبول وهابیان، ابن عبدالوهاب بسیاری از مسلمانان را خارج از دایره اسلام می‌دانست و از این رو حکم به تکفیر و قتل بسیاری از آنان و استباحه اموال و به غلامی و کنیزی بردن مردان و زنانشان می‌کرد؛ چنان‌که گزارش این جنایات به‌عنوان افتخارات ابن عبدالوهاب در کتب تاریخی موافقین با ابن عبدالوهاب، از جمله ابن غنام<sup>۱</sup> و ابن بشر<sup>۲</sup> به وفور یافت می‌شود؛ همان‌طور که در زمان ما نیز پیروان مکتب وهابیت به استناد تعالیم این مرد به کشتارهای فجیع مسلمین دست می‌زنند؛ به‌طوری‌که اگر نگوییم این جنایات در طول تاریخ بی‌نظیر بوده است، دست کم کم نظیر است و هیچ یک از مکاتب باطل تا به حال چنین قساوتی از خود نشان نداده‌اند. علاوه بر اسناد و مباحث تاریخی که گویای تکفیر و قتل عام مسلمین است، اعترافات ابن عبدالوهاب در تکفیر مسلمین در مکتوبات خودش نیز موجود است، و جایی برای توجیه یا تردید در آن باقی نمی‌ماند. در یکی از نامه‌های ابن عبدالوهاب آمده است: «همانا رسول خدا ﷺ مبعوث شد به چیزی که انکار می‌کردند. زمانی که فتوا به کفر آنان دادم، با اینکه اکثر مردم در منطقه ما را شامل می‌شد، عوام این کار مرا نپذیرفتند».<sup>۳</sup> در اینجا ابن عبدالوهاب اعتراف می‌کند که اکثر مردم را تکفیر کردم. این دسته از اعترافات ابن عبدالوهاب زیاد یافت می‌شود. نکته درخور تأمل این است که ابن عبدالوهاب از عبارت «فی أرضنا» استفاده کرده؛ یعنی این تکفیر علیه مردمی است که در اطراف خود او زندگی می‌کردند و همگی از اهل سنت و از هم‌کیشان (حنابله) خود او بودند، نه از شیعیان یا فرق دیگر اسلامی. این اعتراف از ابن عبدالوهاب در حالی است که وهابیان امروز خود را تنها حامی اهل سنت می‌خوانند و انگار فرموش شده است که وهابیان بیشتر خون اهل سنت را ریخته‌اند.

۱. ر.ک: ابن غنام، حسین، تاریخ نجد، ص ۹۵-۱۳۸.

۲. ر.ک: ابن بشر، عثمان، عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۶۱ و ۸۷.

۳. «أن رسول الله (صلى الله عليه وسلم) بُعث بالذي أنكروا، فلما أفتيت بكفرهم مع أنهم أكثر الناس في أرضنا، استنكر العوام ذلك» (ابن عبدالوهاب، محمد، الرسائل الشخصية، ص ۴۱).



حال اگر ثابت شود این همه خون که از مسلمین مباح شمرده و به زمین ریخته شده، ثمره افکاری متناقض از مردی کمتر آشنا با مبانی اسلام بوده است، شکننده ترین ضربه بر پیکره این آیین جعلی وارد خواهد شد. با توجه به اینکه فرقه وهابیت امروزه از ترفندهای گوناگونی برای جذب مسلمین استفاده می کند، لازم است به بررسی افکار مؤسس و پایه گذار این فرقه بپردازیم تا مسلمین به تفکر و روش و سطح علمی وی آگاهی بیشتری پیدا کنند. از این رو در آثار و نوشته های او، عقاید و باورهای او در مسئله تکفیر تبیین می شود. ما در این مقاله درصدد بررسی این موضوع هستیم که آیا ادله ابن عبدالوهاب برای تکفیر مسلمین، دچار تناقض می باشد یا خیر، و اگر تناقض در ادله وجود دارد، آیا توجیهی برای رفع تناقض می توان یافت؟ ما فرض مختلف را برای کلمات ابن عبدالوهاب آورده ایم تا نقدی منصفانه داشته باشیم. منابع ما در این مقاله، مکتوبات خود ابن عبدالوهاب است.

#### ◆ مبانی ابن عبدالوهاب بر تکفیر مسلمین

برای فهم ادله تکفیر نزد ابن عبدالوهاب، ابتدا باید به مبانی توحیدی او مراجعه کرد؛ زیرا ریشه تکفیرهای گسترده او قرائت جدیدی است که او با اجتهاد خود از توحید و کلمه لا اله الا الله دارد. این مبانی به طور خلاصه در سه محور بیان می شود: ۱. مفهوم توحید و اقسام آن؛ ۲. مفهوم عبادت؛ ۳. مصداق عبادت.

#### ◆ ۱. مفهوم توحید و اقسام آن

ابن عبدالوهاب توحید را به سه قسم تقسیم می کند: ۱. توحید ربوبی؛ ۲. توحید الوهی؛ ۳. توحید صفات.<sup>۱</sup>

#### الف) توحید ربوبی

مراد ابن عبدالوهاب از این عنوان، نسبت دادن افعالی از قبیل خلق، رزق، احیا، اماته، انزال المطر، انبات النبات، و تدبیر الأمور و... به خداوند است. ابن عبدالوهاب به

۱. همو، خمسون سؤالاً و جواباً فی العقیده، سؤال ۴۰، ص ۸.

این قسم از توحید، فعل الرب می گوید.<sup>۱</sup> او گمان می کند کفار هم این نوع توحید را قبول داشتند.<sup>۲</sup> لذا اگر کسی این نوع از توحید را داشته باشد، از شرک خارج نشده است و در زمره مشرکان قرار دارد و رسول خدا ﷺ با این گروه مقاتله فرمودند<sup>۳</sup> و خون و اموال آنان را حلال دانستند.<sup>۴</sup> دلیل ابن عبدالوهاب برای اینکه مشرکین درحالی که مشرک بودند، به توحید ربوبی اعتقاد داشتند، این دسته از آیات است:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾<sup>۵</sup>

و قوله ﴿قُلْ لَنْ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿قُلْ مَنْ يَدْعُ مَلَكَوْتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُحْيِيهِ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿<sup>۶</sup>

### ب) توحید الوهی

مراد ابن عبدالوهاب از توحید الوهی، اخلاص عبادت برای خداست؛<sup>۷</sup> یعنی عبادت فقط برای خداست و کسی غیر از خدا در آن شریک نیست. از نظر ابن عبدالوهاب عبادات شامل دعا، استغاثه، استعانت، ذبح، قربان، نذر، خوف، رجاء، توکل، انابه، محبت، خشیت، رغبت، رهبت، تأله، رکوع، سجود، خشوع، تذلل و تعظیم است.<sup>۸</sup> او مدعی است جز خدا کسی صلاحیت ندارد که این افعال برای او انجام شود؛ زیرا که این افعال را از

۱. همان، سوال ۱۵.
۲. همان، سوال ۴۰.
۳. همو، کشف الشبهات، ص ۵-۶.
۴. همان، ۷.
۵. سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۱.
۶. سوره مؤمنون (۲۳)، آیات ۸۴-۸۹.
۷. ابن عبدالوهاب، محمد، خمسون سؤالاً وجواباً فی العقیده، سوال ۴۰.
۸. همان، سؤال ۱۶.

«خصائص الوهیت»<sup>۱</sup> می‌داند. ابن عبدالوهاب این قسم از توحید را توحید الوهی می‌نامد.<sup>۲</sup> به عقیده ابن عبدالوهاب، فقط اعتقاد به این توحید انسان را وارد اسلام می‌کند<sup>۳</sup> و هدف بعثت رسولان تحقق این نوع از توحید بوده؛ چنان که خداوند فرموده:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾<sup>۴</sup>؛

رسولان نیامدند مگر برای اینکه بگویند خدائی جز من نیست پس مرا عبادت کنید.

اساساً توحید یعنی «إفراد الله سبحانه بالعبادة»<sup>۵</sup>.

ابن عبدالوهاب معتقد است اساساً کلمه لا اله الا الله یعنی همین قسم از توحید: «نافٍ جميع ما يعبد من دون الله. و مثبت العبادة لله وحده لا شريك له»<sup>۶</sup>. مستند این تفسیر از کلمه توحید را این آیه قرار داده است:

و الدلیل قوله تعالى: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾<sup>۷</sup>. فقولہ أَلَّا

تَعْبُدُوا فيه معنى لا إله، وقوله إِلَّا إِيَّاهُ فيه معنى إلا الله؛<sup>۸</sup>

«أَلَّا تَعْبُدُوا» یعنی هیچ خدایی نیست و «إِلَّا إِيَّاهُ» یعنی مگر الله.

### ج) توحید صفات

مراد ابن عبدالوهاب از این قسم، اقرار کردن به این مطلب است که خداوند دارای صفاتی است که در قرآن و یا سنت آمده،<sup>۹</sup> بدون هیچ تحریف و تعطیلی: «من الإيمان

۱. همان.

۲. همان، سؤال ۱۵.

۳. همو، الرسائل الشخصية، ص ۶۴-۶۵.

۴. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۲۵.

۵. ابن عبدالوهاب، محمد، كشف الشبهات، ص ۳.

۶. همو، خمسون سؤالاً وجواباً في العقيدة، سؤال ۲۵.

۷. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۳.

۸. ابن عبدالوهاب، محمد، پیشین، سؤال ۴۷.

۹. همان، سؤال ۴۰.

بالله: الإيمان بما وصف به نفسه في كتابه على لسان رسوله (صلى الله عليه وسلم)، من غير تحريف ولا تعطيل»<sup>١</sup>.

این تفسیر از توحید و به تبع آن تحلیلی که از وضعیت اعتقادی مشرکان بیان شد، شالوده و بنیان تکفیر را در نگاه ابن عبدالوهاب تشکیل می‌دهد.

## ◆ ۲. مفهوم عبادت

حلقه بعدی این بنیان، نگاه او به عبادت است. چنانچه توحیدی که انسان را وارد اسلام می‌کند، توحید عبادی شد، باید دید عبادت از نظر ابن عبدالوهاب چیست؟ ابن عبدالوهاب عبادت را این‌گونه تعریف کرده است:

العبادة هي غاية الخضوع والتذلل، وغاية الحب والتعلق لمن فعل له ذلك، وبعبارة أخرى هي اسم جامع لكل ما يحبه الله ويرضاه من الأعمال الظاهرة والباطنة؛<sup>٢</sup>

عبادت یعنی غایت خضوع و تذلل، و غایت محبت و تعلق برای کسی که این اعمال برای او انجام می‌شود. به عبارت دیگر، عبادت اسم جامع است برای هر عملی که مورد رضایت و محبت خداست، اعم از اعمال باطنی و ظاهری.

چنان که در تعریف به صراحت آمده، هر کاری که مورد رضایت خداوند است، عبادت او است و فقط باید برای او به‌جا آورده شود و اگر برای غیر او باشد، طبق مبنای ابن عبدالوهاب این شخص وارد دایره اسلام نشده است.

## ◆ ۳. مصداق عبادت

آخرین حلقه برای اثبات تکفیر مسلمین در نگاه ابن عبدالوهاب، تعبیراتی است که او در بیان مصداق عبادت دارد. او مصداق عبادت را این‌گونه معرفی می‌کند:

١. همو، الرسائل الشخصية، ص ٨.

٢. همو، أصول الدين الإسلامي مع قواعد الأربع، ص ٧.

منها: الإسلام والإيمان والإحسان والدعاء والخوف والرجاء  
والتوكل والرغبة والرغبة والخشوع والخشية والإنابة والاستعانة  
والاستعاذة والاستغاثة والذبح والنذر وغير ذلك من العبادات التي  
أمر الله بها، كلها مخصوصة بالله تعالى.<sup>١</sup>

چنان که مشخص است، اگر کسی از غیر خدا استعانت یا استعاذه کند و یا ذبح و یا  
نذری یا حتی محبت هم داشته باشد، غیر خدا را عبادت کرده و مشرک شده؛ پس  
خونش هدر خواهد بود؛ چون این امور مختص به خداست؛ یعنی اگر انسان  
شراب خواری را که به شراب خود محبت دارد، تکفیر کنیم، باز هم جا دارد؛ زیرا محبت  
غیر خدا را در دل دارد و این موجب شرک می شود.

ولذلك يستطيع مخالف الشيخ أن يلزمه تكفير شارب الخمر؛  
لأنه لا يشربها إلا وهو يحبها والمحبة عبادة، وصرح شيء من  
المحبة لغير الله شرك وهكذا.<sup>٢</sup>

این تعریف از شرک، طبیعتاً اکثر مسلمانان را از دایره اسلام خارج می کند؛ زیرا اکثر  
آنان هنوز در زمان ما نیز به اولیای خدا استعانت و استعاذه و... دارند که البته قصدشان  
عبادت و تقرب به خداست، نه عبادت ایشان، و تفاوت در این است که اولیای خدا را  
وسیله تقرب به خدا می دانند و برای آنان بعد از وفاتشان، قدرتی بیش از زمان حیات  
قائل اند و آنان را بی فایده نمی انگارند. البته پیروان ابن عبدالوهاب به این عقیده  
همچنان پای بندند و اکنون هم خون و جان و ناموس مسلمانان را با استناد به همین  
مبانی برای خود مباح می دانند. ریشه این تفکر تکفیر در همین مبانی نهفته است.

#### ◆ خلاصه دلیل

به طور خلاصه می توان مبانی دلیل تکفیر اکثر مسلمانان از منظر ابن عبدالوهاب را  
در سه مرحله بیان کرد.

١. توحید در عبادت (توحید الوهی)، مرز اسلام و کفر است.

١. همان، ٧-٨.

٢. ابن فرحان، حسن، دعیة و لیس نبیاً، ص ٥٧.

۲. عبادت به معنای غایت خضوع و تذلل است و هر کاری که مصداق غایت خضوع باشد، عبادت تلقی می‌شود. (مفهوم عبادت)

۳. محبت، استعانت، استعاذه، استغاثة، ذبح، نذر و... غایت خضوع شمرده می‌شود و در نتیجه عبادت هستند. (مصداق عبادت)

نتیجه این مقدمات این است که کسانی که برای اولیای خدا این اعمال را روا می‌دارند، اولیای خدا را عبادت کرده‌اند. پس برای خدا شریک قائل‌اند و مشرک‌اند و از جرگه مسلمانان خارج‌اند؛ پس خونشان مباح است.

#### ♦ تناقض اول: مقلد یا مجتهد

چنان که مخفی نیست، ابن عبدالوهاب حکم به شرک و کفر مسلمانان را صرفاً از جهت کلامی و اعتقادی صادر نکرده است، بلکه با نگاه فقهی نیز مسلمین را تکفیر کرده و لوازم کفر مثل اباحه مال و جان و ناموس را نیز بر آن مترتب ساخته است.<sup>۱</sup> از طرفی دیگر، حکم به تکفیر کسانی که برخلاف معتقدات وهابیت عمل می‌کردند، حکمی اجماعی بین علمای اسلام نبوده و نیست (اگر نگوییم اجماع بر خلاف آن است)؛ چنان که تقریباً تمام مذاهب اسلامی به معتقدات وهابیت اعتراض کردند که برخی از آنان در زمان حیات خود ابن عبدالوهاب بودند و در نامه‌ها و بیانات ابن عبدالوهاب نام آنها به عنوان علمایی که منسوب به اسلام‌اند و نه در شمار علمای یهود و نصارا آورده شده که ابن عبدالوهاب آنان را متهم به شرک کرده است:

وهذه رسائله وكتبه ليس فيها تسمية لمشرك ولا كافر وإنما فيها تسمية لعلماء المسلمين في عصره كابن فيروز، ومريد التميمي، و ابني سحيم سليمان و عبدالله، و عبدالله بن عبد اللطيف، ومحمد بن سليمان المدني، و عبدالله بن داوود الزبيري، و الحداد الحضرمي، و سليمان بن عبدالوهاب، و ابن عفالق، والقاضي طالب الحميضي، و أحمد بن يحيى، و صالح بن عبد الله، و

۱. ر.ک: ابن غنم، حسین، پیشین، ص ۹۵-۱۳۸؛ ابن بشر، عثمان، پیشین، ج ۱، ص ۶۱ و ۸۷.

ابن مطلق، و غیرهم من العلماء الذین یطلق علیهم «المشركون فی زماننا!!»<sup>۱</sup>

با در نظر داشتن این دو مقدمه (اولاً، ابن عبدالوهاب نگاه فقهی به موضوع داشته، نه نگاه کلامی و ثانیاً، مسئله‌ای که به اعتقاد و هابیت موجب شرک است، مورد اجماع مذاهب اسلامی نبوده است، بلکه این حکم فقهی، حکمی اجتهادی و مستند به مبانی اجتهادی است)، سؤال ما از ابن عبدالوهاب این است که شما بارها گفتید من مجتهد نیستم و مقلد و ادعای اجتهاد را بهتتان به خود می‌دانستید، چنان که در نامه‌ها مکرر این مطلب را با عبارات مختلف آوردید: «وحتی من البهتان الذی أشاع الأعداء: أني أدعی الاجتهاد ولا أتبع الأئمة»<sup>۲</sup> از بهتتان‌هایی که اعدا به من زده‌اند این است که من از ائمه تبعیت نمی‌کنم و ادعای اجتهاد دارم»، اگر این استنباطات اجتهاد نیست، پس اجتهاد چیست؟

در جای دیگری ابن عبدالوهاب این نگاه به توحید را منت خدا به خود دانسته و این گونه ادعا کرده:

...به دنبال علم رفتیم در حالی که هر کس مرا می‌شناخت، گمان می‌کرد من اهل علمم؛ درحالی که من حتی معنای لا اله الا الله را نیز نمی‌دانستم و دین اسلام را قبل از اینکه خدا این شناخت را بر من منت گذارد، نمی‌شناختم و تمامی استادان من هم این گونه بودند. اگر کسی گمان کند در بین علمای عارض<sup>۳</sup> کسی یافت می‌شود که معنای لا اله الا الله را بداند و یا معنای دین اسلام را بفهمد، حتی این ادعا را درباره استادان خود داشته باشد، قطعاً دروغ

۱. ابن فرحان، پیشین، ص ۵۱.

۲. ابن عبدالوهاب، محمد، الرسائل الشخصیه، ص ۴۰. این عبارت مکرراً در عبارات ابن عبدالوهاب آمده است؛ مانند ص ۶۴ و ...

۳. «عارض» نام سلسله جبالی است که به «عارض یمامه» هم مشهور است (حموی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۴، ص ۶۶). به خاطر اینکه رشته کوه در منطقه نجد و قسیم و سدیر و ریاض گسترش یافته به مجموع این مناطق نیز عارض گفته می‌شود.

گفته و افترا بسته و مردم را به اشتباه انداخته و خودش را به چیزی که ندارد، ستوده است.<sup>۱</sup>

سؤال ما این است که اگر این تفسیر از توحید در هیچ جا یافت نمی‌شد و علمای عارض و حتی استادان علما این تفسیر را نمی‌فهمیدند و شما هم که به اعتراف خود مقلدی بیش نبودید،<sup>۲</sup> پس این تفسیر را از کجا آوردید؟ آیا اجتهاد کردید؟ پس چرا ادعای اجتهاد را بهتان به خود معرفی کردید؟ آیا دروغ گفتید و یا از لوازم خود آگاهی نداشتید؟ این عبارات از تناقضات سخن شماس است. جواب هر چه باشد، نتیجه یکی است. البته این تناقض منحصر به بحث تکفیر نیست و تناقضی کلی به حساب می‌آید و در مباحث دیگر نیز جاری است، مشروط به اینکه بپذیریم ابن عبدالوهاب غیر از تکفیر مسلمانان بحثی دیگر را هم طرح کرده است.

#### ◆ تناقض دوم: جواز استغاثه به «مخلوق فیما یقدر علیه»

سؤال دوم ما از ابن عبدالوهاب درباره این عبارت او در کتاب کشف الشبهات است:

ولهم شبهة أخرى وهو ما ذكر النبي (صلى الله عليه وسلم) أن  
الناس يوم القيامة يستغيثون بأدم ثم بنوح ثم بإبراهيم ثم بموسى  
ثم بعبسى فكلهم يعتذرون حتى ينتهوا إلى رسول الله (صلى الله  
عليه وسلم). قالوا فهذا يدل على أن الاستغاثة بغير الله ليست  
شركاً. والجواب أن نقول: سبحان من طبع على قلوب أعدائه. فإن  
الاستغاثة بالمخلوق فيما يقدر عليه لا نكرها؛ كما قال الله تعالى  
في قصة موسى: ﴿فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾.<sup>۳</sup>

ابن عبدالوهاب در این عبارت استغاثه به نبی ﷺ را جایز دانسته؛ چنان که استغاثه یکی از شیعیان حضرت موسی به ایشان را آورده و در ادامه همین عبارات، آمدن

۱. ابن محمد، عبدالرحمان، الدرر السنیه فی الأجوبه النجدیه، ج ۱۰، ص ۵۱.

۲. ابن عبدالوهاب، محمد، پیشین، ص ۶۴. این عبارت را آورده که از بهتان‌ها به من این است: «انی ادعی الاجتهاد... و قوله انی خارج عن التقليد».

۳. سوره قصص (۲۸)، آیه ۱۵؛ ابن عبدالوهاب، محمد، کشف الشبهات، ص ۵۰-۵۱.



جبرئیل برای کمک به حضرت ابراهیم را صحیح دانسته؛ در حالی که این روایت استغاثه به جبرئیل را صحیح می‌شمرد.

سؤال ما این است که عبارت فوق، با این عبارت «منها: الإسلام و... والاستعانة والاستعاذة والاستغاثة والذبح والنذر وغير ذلك من العبادات التي أمر الله بها، كلها مخصوصة بالله تعالى»،<sup>۱</sup> چگونه قابل جمع است؟ استغاثه در این عبارت از عبادات شمرده شده و تصریح گردیده که از مختصات خداوند است: «كلها مخصوصة بالله». در جای دیگر در پاسخ به سؤال گفته است:

س ۱۶: ما هي أنواع العبادات التي لا تصلح إلا لله؟

ج ۱۶: من أنواعها: الدعاء، والاستغاثة، والاستعانة، وذبح القرбан،

والنذر، و... هو من خصائص الألوهية.<sup>۲</sup>

در اینجا هم تصریح شده که استغاثه از عباداتی است که غیر از خدا کسی صلاحیت آن را ندارد و این عبارت را با سیاق استثنا آورده است که حصر در خداوند را افاده می‌کند و مجدداً در ادامه تأکید می‌شود که این عبادات از خصایص الوهیت است. با این تأکیدات غلیظ و شدید، چگونه در کتاب *كشف الشبهات* حکم به جواز استغاثه به مخلوق فیما یقدر علیه شده است؟ آیا ابن عبدالوهاب عبادت نبی ﷺ را جایز دانسته است و رسول خدا ﷺ، حضرت موسی، جبرئیل و غیر اینها را در طلب استغاثه با خدا شریک کرده که در این صورت طبق مبنای خود، مشرک و کافر است؛ چنان که معترف است هر کس این عبادات را برای غیر خدا به کار برد، مشرک و کافر است: «من صرف منها شيئاً لغير الله تعالى فهو مشرك كافر وإن صلی وصام وحج وزعم أنه مسلم».<sup>۳</sup> یا دروغ گفته است و یا این عبارات از تناقضات او است. جواب هر چه باشد، نتیجه یکی است.

۱. همان، ۷-۸.

۲. همو، *خمسون سؤالاً و جواباً فی العقیده*، سؤال ۱۶.

۳. همو، *أصول الدین الإسلامی مع قواعد الأربع*، ص ۸.

## ♦ توجیہات کلام ابن عبدالوہاب

### توجیہ اول: عبادت عنوانی نسبی است

شاید ابن عبدالوہاب در توجیہ عباراتی کہ برای مصادیق عبادت آورده، این گونه اجتہاد کند کہ استغاثہ در صورتی عبادت است کہ در قبال خدا باشد؛ یعنی عنوان عبادت برای استغاثہ، عنوانی نسبی است. اگر برای خدا بود، عبادت است و اگر برای مخلوق فیما یقدر علیہ بود، عبادت نیست و جایز است. پس برای اینکہ بخواہیم حکمی را برای استغاثہ ثابت کنیم، ابتدا باید ببینیم بہ چه کسی استغاثہ صورت گرفتہ است. پس می توان حکم استغاثہ در این سہ فرض را این گونه بیان کرد:

الف) استغاثہ بہ خدا عبادت است.

ب) استغاثہ بہ قادر جایز است و عبادت ہم نیست.

ج) استغاثہ بہ صورت مطلق و بدون قید ہم دارای حکمی نیست.

با این توجیہ دیگر تناقضی در کلام ابن عبدالوہاب نخواہد بود، زیرا استغاثہ بہ نبی اعظم ﷺ در صحنہ محشر ہنگام حیات و قدرت ایشان است و استغاثہ بہ ایشان در این شرایط، جایز است و عبادت ہم نخواہد بود.

### نقد توجیہ اول

اما این توجیہ را از چند جہت نمی توان طرح کرد و بہ آن اشکال وارد است.

۱. خلاف ظاہر عبارات و تصریحات است: چنان کہ گذشت ابن عبدالوہاب در موارد متعدد عنوان عبادت را بر صرف استغاثہ اطلاق کردہ و گفتہ نفس استغاثہ از مختصات خداست و کس دیگری صلاحیت این را ندارد کہ بہ او استغاثہ شود. در این عبارت کہ در مقام شمارش عبادات است، دقت بفرمایید:

منہا: الإسلام والإيمان و ... والإنباء والاستعانة والاستعاذة  
والاستغاثة والذبح والنذر وغير ذلك من العبادات التي أمر الله بها،  
كلها مخصوصة بالله تعالى.<sup>۱</sup>

و یا در کتاب *خمسون سؤالاً وجواباً فی العقیدة* در سؤال ۱۶ چنین آمده:

۱. همان، ص ۷؛ همو، *خمسون سؤالاً وجواباً فی العقیدة*، سؤال ۱۵.

س ۱۶: ما هي أنواع العبادات التي لا تصلح إلا لله؟  
ج ۱۶: من أنواعها الدعاء، والإستغاثه، والإستعانه، وذبح القران،  
والنذر، و... و التعظيم الذي هو من خصائص الألوهية.<sup>۱</sup>

ابن عبدالوهاب در این عبارات به وضوح بیان کرده صرف استغاثه کردن بدون هیچ قیدی، عبادت است، نه اینکه استغاثه به غیر مقدور، عبادت است، بلکه نفس استغاثه کردن عبادت است. اگر مقصود مؤلف از این عبارات صرف این عناوین نباشد و عبادی بودن آنها را نسبی بداند:

اولاً، این گونه مطلق گوئی نمی‌کند؛ درحالی که مرادش مقید است.  
ثانیاً، از این سیاق که سیاق حصر است، استفاده نمی‌کند؛<sup>۲</sup> زیرا سیاق حصر دارای این مفهوم است که این امور به هیچ وجه برای غیر خدا به کار نمی‌رود.  
ثالثاً، از کلماتی نظیر خصائص الألوهیه و یا مخصوصه بالله استفاده نمی‌کند، زیرا این عبارات تصریح دارد که نمی‌توان این امور را برای غیر خدا به کار برد؛ درحالی که اگر قائل به نسبییت باشد، این امور طبیعتاً برای غیر خدا هم استفاده خواهد شد.  
رابعاً، از این نوع عبارات که یا بواسطه مفهوم حصر و یا کلمات صریح بیان شده به این کثرت استفاده نمی‌کند. با توجه به این قرائن باید گفت که اگر ادعا شود مراد ابن عبدالوهاب عبادی بودن نسبی این عناوین بوده نه مطلق آنها، این ادعا خلاف ظاهر کلمات ابن عبدالوهاب است و البته لازمه این ادعا این است که ابن عبدالوهاب از لوازم کلام آگاهی نداشته باشد و این برای شخصی که به عنوان رهبر جریان فکری شروع به تألیف می‌کند، عیب بزرگی محسوب می‌شود.

**۲. خلاف تعریف ارائه شده از عبادت است:** دلیل دیگر بر اینکه ابن عبدالوهاب صرف استغاثه را عبادت دانسته، تعریفی است که از عبادت آورده است: «العبادة هي غاية الخضوع والتذلل وغاية الحب والتعلق لمن فعل له ذلك، وعبارة أخرى هي اسم

۱. همان، سؤال ۱۶.

۲. مراد از سیاق حصر این است که ابتدا نفی کلی می‌شود و سپس یک مورد استثنا می‌گردد. این سیاق که در سؤال به کار برده شده، به اتفاق علمای اصول دارای مفهوم است.

جامع لكل ما يحبه الله ويرضاه من الأعمال الظاهرة والباطنة؛ عبادت یعنی نهایت خضوع و تذلل و غایت حب و تعلق برای هر کسی...<sup>۱</sup>

در این تعریف هر عملی که مصداق غایت خضوع و تذلل برای کسی باشد، عبادت آن کس شمرده شده است. به عبارت دیگر، خضوع به کسی، عبادت آن کس تلقی می‌شود. پس امر دایر مدار تحقق عنوان غایت خضوع است و هر جا این عنوان صادق بود، عبادت هم صادق است و صرف استغاثه هم به اعتراف ابن عبدالوهاب غایت خضوع است. پس هر جا صرف استغاثه صادق بود، باید عبادت صادق باشد. بنابراین تعریف وی از عبادت نیز مؤید این است که او عنوان عبادت را بر صرف استغاثه اطلاق کرده است. پس اگر صرف استغاثه عبادت است، جواز استغاثه به نبی قادر به معنای جواز عبادت نبی ﷺ است و این یعنی شرک.

**۳. خلاف ادله‌ای که برای تکفیر مسلمانان اقامه شده است:** روشن‌ترین دلیل برای اثبات اینکه ابن عبدالوهاب عبادی بودن استغاثه را مطلق می‌داند نه نسبی، ادله‌ای است که برای تکفیر مسلمین اقامه کرده است. برای نمونه چند مورد ذکر می‌شود.

**نمونه اول:** ابن عبدالوهاب در کتاب *خمسون سؤالاً وجواباً فی العقیده*، درباره انواع شرک می‌گوید:

س ۳۱: ما هي أنواع الشرك ؟

ج ۳۱: أنواعه هي: طلب الحوائج من الموتى، والإستغاثة بهم

والتوجه إليهم. وهذا أصل شرك العالم.

انواع شرک: طلب حاجت از اموات، استغاثه و توجه به آنان. و

این اصل شرک در عالم است.

این کلمه قصار از ابن عبدالوهاب که استغاثه به اموات را شرک دانسته، دلیل بر این است که از نظر وی، استغاثه به صورت مطلق عبادت است و نه به صورت نسبی؛ زیرا در نظر ابن عبدالوهاب شرک یعنی «دعوة غیر الله معه، وأن تجعل لله نداً في العبادة»

۱. ابن عبدالوهاب، محمد، *أصول الدين الإسلامي مع قواعد الأربع*، ص ۷.

وهو خلقك؛<sup>۱</sup> خواندن غیر خدا کنار خدا و اینکه در عبادت برای او شریک قائل شوی؛ درحالی که او تو را خلق کرده است».

با توجه به این تعریف وقتی شرک صادق است که عبادت برای غیر خدا صادق باشد. پس وقتی می گوید استغاثه از موتی شرک است، به این معناست که استغاثه از موتی، عبادت برای غیر خداست. پس برای تحقق عبادت، نفس استغاثه کافی است و این یعنی عنوان عبادت برای استغاثه عنوانی مطلق است، نه نسبی. اگر عبادت بودن استغاثه عنوان نسبی بود، به این صورت که استغاثه به خدا عبادت بود و به غیر خدا عبادت نبود، پس نباید کسانی را که به موتی استغاثه می کنند، مشرک خواند؛ زیرا عبادت غیر خدا محقق نشده؛ درحالی که ابن عبدالوهاب به آسانی به این افراد نسبت شرک می دهد.

**نمونه دوم:** ابن عبدالوهاب در یکی از نامه های خود، بعضی از مواردی را که به خاطر آن حکم به تکفیر کرده اینگونه بیان می کند:

أَنْ مَنْ دَعَا عَبْدَ الْقَادِرِ فَهُوَ كَافِرٌ وَعَبْدَ الْقَادِرِ مِنْهُ بَرِيءٌ، وَكَذَلِكَ مِنْ نَحْوِ الصَّالِحِينَ أَوْ الْأَنْبِيَاءِ، أَوْ نَدَبَهُمْ أَوْ سَجَدَ لَهُمْ، أَوْ نَذَرَ لَهُمْ أَوْ قَصَدَهُمْ بِشَيْءٍ مِنْ أَنْوَاعِ الْعِبَادَةِ الَّتِي هِيَ حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعَبِيدِ. وَكُلُّ إِنْسَانٍ يَعْرِفُ أَمْرَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ لَا يَنْكُرُ هَذَا الْأَمْرَ، بَلْ يَقَرُّ بِهِ وَيَعْرِفُهُ؛<sup>۲</sup>  
همانا کسی که عبد القادر را بخواند (و از او طلب حاجت کند) پس کافر است و خود عبدالقادر از او بیزار است و همچنین کسی که صالحین یا انبیا را بزرگ شمارد یا بخواند یا به آنها سجده کند یا برای آنان نذر کند و یا انواع عبادات دیگر را که حق خداوند بر عباد است، برای صالحین به کار برد نیز کافر است.

بنا بر نص ابن عبدالوهاب علت تکفیر کسانی که عبدالقادر را می خوانند و یا صالحین را تعظیم و تکریم می کنند، این است که با این اعمال صالحین را عبادت می کنند و چون عبادت غیر خدا موجب شرک است، حکم به کفر آنان کرده است. پس

۱. همان، ص ۵.

۲. همو، الرسائل الشخصية، ص ۵۲.

ابن عبدالوهاب مطلق این افعال را برای تحقق عنوان عبادت کافی می‌داند. لذا اگر برای صالحین به کار رود، عبادت صالحین به شمار می‌رود و شرک، صادق است. اگر عبادی بودن برای این اعمال نسبی بود، یعنی عنوان عبادت وقتی صادق بود که برای خدا انجام شود و در صورتی که برای صالحین انجام گیرد، عنوان عبادت محقق نشده، پس نباید حکم به کفر این افراد صادر می‌شد و نباید آنان را مشرک معرفی کرد؛ حال آنکه ابن عبدالوهاب عنوان عبادت و به تبع آن حکم به کفر را تابع نفس این اعمال دانسته است و این یعنی عنوان عبادت نسبی نیست و مطلق است.

**نمونه سوم:** ابن عبدالوهاب در کتاب *التوحید* خود بابتی به نام «من الشرك: الاستعاذه بغير الله» دارد. در اینجا نیز عنوان عبادت را دایر مدار مطلق استغاثه قرار داده؛ یعنی اگر استغاثه به خدا بود، عبادت خدا است و اگر به غیر خدا بود، عبادت غیر خداست و شرک محقق شده است. اگر عنوان عبادت نسبی بود، باید می‌گفت اگر استغاثه به خدا بود، عبادت است و اگر به غیر خدا بود، عبادت نیست و به تبع شرک هم نیست و...؛ ولی ابن عبدالوهاب این‌گونه نگفته است.

**نمونه چهارم:** عقیده مطلق بودن عنوان عبادت منحصر به استغاثه نیست، بلکه او تمام انواع عبادات را به صورت مطلق، عبادت می‌داند. ابن عبدالوهاب در کتاب *توحید* خود آورده:

كذلك التوكل من أنواع العبادة، إن توكلت على الله صار توحيداً، وإن توكلت على صاحب القبة صار شركاً قال تعالى: ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾.

وأكبر من ذلك كله: الدعاء، تفهمون أنه يُذكر أن الدعاء مخ العبادة؟ قالوا: نعم، قال الله تعالى: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً﴾ أنتم تفهمون أن هنا من يدعو الله ويدعو الزبير، ويدعو الله

ویدعو عبدالقادر، الذي يدعو الله وحده مخلصاً، وإن دعا غيره صار مشركاً. فهمتم هذا؟ قالوا: فهمنا.<sup>۱</sup>

توکل نیز همین گونه است. اگر بر خدا توکل کردی، توحید است و اگر بر صاحب قبه توکل کردی، شرک است... از همه اینها بزرگتر دعاست... . اگر کسی خدا را خواند، او مخلص است و اگر غیر خدا را خواند او مشرک است. آیا فهمیدید؟ گفتند: فهمیدیم.

چنان که روشن است، ابن عبدالوهاب عنوان عبادت را بر مطلق توکل و دعا اطلاق می‌کند، یعنی اگر از خدا باشد، عبادت است و اگر از غیر او باشد، شرک و کفر است. عبارات ابن عبدالوهاب بر استغاثه اشاره به این اجتهاد جدید و چنان که بیان شد، بر پایه این مبنا (مطلق بودن عبادات)، وی آیین جدیدی ابداع کرده است.

بر فرض از اشکالات اول و دوم چشم پوشی کنیم، از این اشکال نمی‌توان گذشت؛ زیرا اگر فرض کردیم استغاثه در صورتی که به خدا باشد، عبادت تلقی می‌شود، پس کسانی را که به اولیای خدا استغاثه می‌کنند، نباید مشرک خواند؛ زیرا عبادت وقتی است که برای خدا باشد (طبق فرض) و این شرط در استغاثه به اولیای خدا نیست، پس شرک صادق نیست و تمام تکفیرهایی که بر این مبنا بوده، باطل می‌شود (همان‌طور که اشاره شد). این نتیجه، مخالف تمام مبانی و عملکرد وهابیت است و قطعاً وهابیت این توجیه را بیان نخواهند کرد.

### توجیه دوم: استغاثه در ما لا یقدر الا الله عبادت است

شاید ابن عبدالوهاب تناقض بین دو عبارت (عبارت اول: مطلق استغاثه و ... عبادت است. عبارت دوم: استغاثه به مخلوق فیما یقدر علیه جائز است.) را این‌گونه توجیه کند که نفس استغاثه به صورت مطلق عبادت نیست، بلکه عنوان عبادت بر استغاثه وقتی ثابت است که درخواستی فراتر از قدرت مستغاث<sup>۲</sup> به (کسی که به او استغاثه می‌شود) طلب شود؛ یعنی اگر درخواست از اموری باشد که فقط خداوند قادر بر آن باشد و در عین حال از غیر خدا درخواست گردید، این مصداق عبادت خواهد بود. به عبارت دیگر،

۱. همو، جواهر المصیبه، ص ۳۶.

استغاثه مقید به قید ما لا یقدر الا الله عبادت است. پس اگر استغاثه در اموری باشد که مقدور مستغاث<sup>۱</sup> به است، عبادت محقق نمی‌شود. لذا استغاثه به نبی ﷺ در حال حیات و قدرت او، عبادت شمرده نمی‌شود و تناقضی در کار نیست.

### نقد توجیه دوم

شاید بتوان گفت این توجیه، توجیهی است که وهابیت بدان معتقد است و در عبارات بزرگان دیگر وهابی هم مشاهده می‌شود، اما به این توجیه هم اشکالاتی وارد است و تناقض بین دو عبارت مورد بحث را حل نمی‌کند.

۱. **بر خلاف ظاهر عبارات و تصریحات است:** این توجیه هم مثل توجیه قبل بر خلاف عبارات ابن‌عبدالوهاب است که ظاهر در این بود که صرف استغاثه عبادت است. در نقد توجیه اول چهار نکته بیان شد که در نقد این توجیه هم وارد است و همه مؤید این هستند که نفس استغاثه بدون هیچ قیدی عبادت است و اینکه استغاثه را اگر در ما لا یقدر الا الله باشد عبادت بدانیم، برخلاف تمام تصریحاتی است که در نقد توجیه اول بیان شد و نیازی به برگشت نیست.

۲. **بر خلاف تعریف ارائه شده از عبادت است:** این توجیه مانند توجیه قبل با تعریفی که از مفهوم عبادت بیان شد، مغایرت دارد. تعریف عبادت عبارت بود از غایت خضوع و خشوع که شامل استغاثه از مخلوق فیما یقدر علیه هم می‌شد. باید گفت یا این تعریف، تعریف دقیقی نیست و یا این قید اشتباه است و یا باید گفت ابن‌عبدالوهاب از لوازم کلماتی که می‌آورده، آگاهی نداشته است. این نقد نیز در نقد توجیه اول بیان شده است.

۳. **بر خلاف عبادی بودن استغاثه از خداوند در ما یقدر غیر الله است:** اشکال دیگری که به فرض عبادی بودن استغاثه در ما لا یقدر الا الله وارد است، اینکه اگر عبادی بودن استغاثه را منحصر در فرض ما لا یقدر الا الله بدانیم، هرچند دیگر بین دو عبارتی که موضوع بحث بود،<sup>۱</sup> تناقضی وجود نخواهد داشت و بین دو عبارت جمع می‌شود، اما محذور دیگری به وجود می‌آید و آن اینکه اگر در امور جزئی که غیر از

۱. دو عبارت در ذیل عنوان تناقض دوم آمده است.



خدا هم قادر به انجام آن است، به خداوند استغاثه شد، نباید این نوع استغاثه را عبادت تلقی کرد؛ چون شرط عبادی بودن استغاثه این بود که ما لا یقدر الا الله باشد؛ یعنی غیر خدا قادر به انجام دادن آن نباشد و این شرط در این گونه استغاثه‌ها موجود نیست. این نتیجه قطعاً خلاف بداهت است؛ زیرا اگر کسی در اموری جزئی به خداوند استغاثه کرد، قطعاً خداوند را عبادت کرده است، بلکه درخواست امور جزئی از خداوند در روایات اهل سنت نیز سفارش شده است. این موضوع آن قدر مورد اهتمام بوده که رسول الله برای نشان دادن نهایت کوچکی درخواست، به طلب اصلاح پارگی نخ نعلین از خداوند مثال زده‌اند: «عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَيْسَ أَلَّا أَحَدُكُمْ رَبَّهُ حَاجَتَهُ كُلُّهَا حَتَّى يَسْأَلَ شَيْئاً نَعْلِهِ إِذَا انْقَطَعَ».<sup>۱</sup>

درخواست اصلاح پارگی نخ نعلین، قطعاً از اموری است که لایقدر الا الله نیست و از دست مخلوقین هم برمی‌آید، اما رسول الله فرمودند از خدا طلب کنید و قطعاً این طلب عبادت خواهد بود، اما طبق قیدی که ابن عبدالوهاب در عبارت خود آورده است، باید بسیاری از دعاها را که از خداوند درخواست می‌شود، از زمره عبادات خارج بدانیم؛ درحالی که این نتیجه بر خلاف آیات قرآن کریم<sup>۲</sup> و سنت نبوی<sup>۳</sup> و نیز برخلاف مبانی وهابیت در عبادی بودن دعاست.<sup>۴</sup>

**۴. مثبت شرک در استغاثه به حی در صورت عجز است:** اشکال دیگری که به این توجیه وارد است، در فرضی است که از حی درخواستی شود؛ درحالی که آن حی عاجز از انجام آن باشد و فراتر از قدرت او باشد. طبق این توجیه باید گفت در این فرض عبادت صورت گرفته و شرک حاصل شده؛ زیرا درخواست از مخلوق فیما یقدر علیه نیست، بلکه در خواست فراتر از قدرت مخلوق است و باید علی القاعده تحت

۱. ترمذی، ابوعیسی، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۸۱.

۲. بنا به آیه ۶۰ سوره غافر هر گونه دعایی که از خداوند درخواست شود، عبادت خواهد بود: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ».

۳. روایات متعدد در منابع اهل سنت مبنی بر دعا بودن عبادت بیان شده است. از باب نمونه می‌توان به روایت الدعاء هو العبادة (ابن ماجه، محمد، سنن/بن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۵۸) اشاره کرد.

۴. وهابیت غایت خضوع را عبادت می‌داند و یکی از بارزترین مصادیق این تعریف دعاست.

عنوان عبادت باقی بماند و موجب تحقق شرک شود؛ درحالی که هیچ یک از بزرگان وهابی قائل به شرک بودن این فرض نیستند، بلکه نهایت حرفی که در این فرض می‌زنند، این است که این عمل لغو است. ابن عثیمین در بیان اقسام استغاثه به این فرض پرداخته و حکم به لغویت آن کرده است و شاید احدی از وهابیون قائل به شرک بودن این فرض نباشند:

الإستغائة بحی غیر قادر من غیر أن یعتقد أن له قوة خفیه مثل  
أن یستغیث بمشلول علی دفع عدو صائل. فهذا لغو وسخریه  
بالمستغاث به.<sup>۱</sup>

نظیر این بیان در کتاب *البراهین الجلیه* نیز آمده است:

ما الوجه فی الإقرار بالأول وإنکار الثانی، مع أن الدلیل لا یساعد  
علی هذا التفصیل. فإن کان منشأه عجز المیت وقدره الحی لزمه  
عدم جواز التوسل بالحی فی صورة عجزه، و إن کان لأجل منافاة  
سؤال المخلوق لدعاء الخالق فذلك یقتضی عدم جواز السؤال من  
الحی وإن کان قادراً.<sup>۲</sup>

### ◆ ملاک قدرت چیست؟

از این اشکالات صرف نظر می‌کنیم و بنا را بر این می‌گذاریم که مراد ابن عبدالوهاب از عباراتی که مصادیق عبادت را بر شمرد، همگی مقید به قید ما لا یقدر الا الله باشد و اگر استغاثه یا استعانت و دعا و ... از مخلوق فیما یقدر علیه باشد جائز است.<sup>۳</sup> سوالی که ما از ابن عبدالوهاب داریم این است که شما چه وقت معتقد به قادر بودن نبی ﷺ و یا اولیای خدا و صالحین هستید؟ به عبارت دیگر، عنوان قادر چه وقت صادق است؟

۱. عثیمین، محمد، شرح کشف الشبهات، ص ۲۸-۲۹.

۲. قزوینی، محمدحسن، البراهین الجلیه، ص ۴۴.

۳. با این فرض، تناقض بین عبارات از بین می‌رود.

طبق مبانی ابن عبدالوهاب، استغاثه به نبی ﷺ در اموری که مقدر ایشان بوده، در زمان حیات آن حضرت جایز است، اما همان درخواست در زمان وفات مصداق عبادت نبی ﷺ و شرک است. آنچه در این دو صورت تغییر کرده و در یک صورت جائز و بلکه مایه تقرب و در صورت دیگر حرام بوده و موجب شرک گردیده، تنها حیات و ممات پیامبر است؛ یعنی در صورت اول چون حضرت حی بودند، استغاثه به ایشان مطلوب و در فیما یقدر علیه بوده و وقتی ایشان از دنیا رحلت فرمودند، استغاثه به ایشان موجب شرک و در ما لا یقدر الا الله گردیده است. پس باید ملاک قادر بودن در نظر ابن عبدالوهاب را در زمان حیات و ممات جستجو کرد؛ یعنی اگر استغاثه در زمان حیات باشد، استغاثه از قادر است و جایز است، ولی اگر همان درخواست در زمان ممات باشد، موجب شرک می شود؛ چنان که در نامه ای به عموم مسلمین آورده است:

لكني يَبْتَئْتُ للناسِ إِخْلَاصَ الدِّينِ وَنَهْيَتَهُمْ عَنِ دَعْوَةِ الْأَنْبِيَاءِ  
وَالْأَمْوَاتِ مِنَ الصَّالِحِينَ وَغَيْرِهِمْ؛<sup>۱</sup>

من اخلاص دین را برای مردم تبیین کردم و آنان را از دعوت انبیا و اموات از صالحین و غیر آنان نهی کردم.

یا در جای دیگر از قول ابن قیم برای اثبات کلام خود استفاده می کند و در شمارش انواع شرک می گوید:

ومن أنواعه طلب الحوائج من الموتى، والاستغاثة بهم، والتوجه إليهم. وهذا أصل شرك العالم. فإن الميت قد انقطع عمله، وهو لا يملك لنفسه نفعاً ولا ضراً؛<sup>۲</sup>

از انواع شرک طلب حاجت از مردگان و استغاثه و توجه کردن به آنان است و این اصل شرک عالم است؛ چون میت عملش قطع شده و مالک نفع و ضرری نیست.

۱. ابن عبدالوهاب، محمد، پیشین، ص ۲.

۲. همو، مفید المستفید فی کفر تارک التوحید، ص ۲۹۶.

و دلیل تکفیر شدن کسانی که زیارت قبور می‌کنند نیز همین است که به اموات استغاثه می‌کنند. پس مرگ موجب عدم قدرت، و حیات موجب قدرت است.

### ◆ قدرت استقلالی یا تبعی

بعد از اینکه روشن شد دیدگاه وهابیت در تبیین قدرت و عدم قدرت مستغاث به، در حیات و ممات او خلاصه می‌شود، باید دید در نگاه دین بین حیات و قدرت اولیای خدا چه رابطه‌ای برقرار است. آنچه از آیات قرآن کریم برداشت می‌شود، این است که انبیا در حال حیات خود نیز قدرتی برای خود قائل نبودند و این مطلب را مکرراً با فعل امر از جانب خداوند به امت ابلاغ می‌کردند. آیه زیر دستور خداوند به رسول اعظم ﷺ است تا به مردم ابلاغ فرمایند که مالک هیچ‌گونه قدرتی نیستند، مگر اینکه خداوند بخواهد:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْرَمْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup>

در آیه‌ای دیگر مجدداً همین عبارت از رسول اعظم ﷺ به دستور خدا به امت انتقال داده شده است:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾<sup>۲</sup>

همچنین در سوره جن دوباره این معنا مورد تأکید قرار گرفته است: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾<sup>۳</sup>

این مفهوم با عبارات مختلف در آیات قرآن کریم مورد اشاره قرار گرفته است و تمام این آیات بیان حال آن حضرت در حین حیات ایشان است. این یعنی پیامبر در حال حیات هم بدون اذن خدا قادر به امری نبود. پس زنده بودن او موجب قادر بودن

۱. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۸۸.

۲. سوره یونس (۱۰)، آیه ۴۹.

۳. سوره جن (۷۲)، آیه ۲۲.

ایشان نیست چنان که تصریح آیات شریفه همین است و آنچه موجب قادر بودن حضرت است، اذن خداوند حی قادر به رسول خود است که از بندگان دستگیری کند. پس امر دایر مدار این است که آیا خداوند اذن به اولیا و صالحان داده است یا خیر؛ خداوندی که همیشه حی و قادر بر همه امور است، نه اینکه امر دایر مدار حیات یا ممات خود آن حضرت باشد. اگر ما خدا را قادر بر همه امور بدانیم، چه مانعی دارد که بگوییم خداوند متعال بعد از حیات اولیا هم به آنان قدرت دستگیری عنایت فرموده، قدرتی که حتی بالاتر از زمان حیاتشان بوده است. آیا با موت اولیای خدا، خداوند هم از حیات ساقط شده است و یا اینکه قدرت خداوند بعد مرگ صالحین از بین می‌رود.

سؤال ما از ابن عبدالوهاب این است که شما که برای حضرت رسول در حال حیات قدرتی تصور کردید که قائم به حیات ایشان است و استغاثه از ایشان به سبب برخورداری از این قدرت را جایز دانستید، آیا برای آن حضرت قدرت مستقل قائل شدید و یا قدرت غیر مستقل و وابسته به خداوند؟ اگر قدرت را قائم به حیات ایشان می‌دانید و بعد از موت از ایشان سلب قدرت می‌کنید، پس قدرت را قائم به خود آن حضرت تصور کردید و این یعنی منبع قدرتی را در کنار خدا قائل شدید. به عبارت دیگر، برای خداوند شریک قائل شدید و مشرک گشتید و باید طبق مبانی‌ای که خود به آن اعتقاد دارید، شما را مشرک خواند و لوازم شرک را بر شما بار کرد؛ چنان که شما این لوازم را بر بسیاری از مسلمانان بار کردید و به اجرا گذاشتید و اگر قدرت حضرت را غیر مستقل و با اراده خدا می‌دانید، پس امر دایر مدار اراده خداست و نه دایر مدار حیات یا وفات نبی اکرم ﷺ. پس نباید گفت بعد از مرگ آن حضرت دیگر قدرت ایشان هم در دستگیری از امت از بین رفته؛ زیرا خداوند باقی است و او است که به پیامبر چنین عطایی کرده بود.

### خلاصه کلام

با توجه به اشکالاتی که بیان شد، باید گفت تناقض بین دو عبارت مورد بحث قابل حل نیست. توجیه اول که عبارت بود از نسبی فرض کردن عنوان عبادت، دچار اشکالات جدی است که مهم‌ترین آن این است که دلیل وهابیت برای تکفیر کاملاً بی

اساس خواهد شد؛ زیرا در فرض نسبیت، وقتی عنوان عبادت صادق است که اعمال عبادی برای خدا انجام بگیرد و اگر این اعمال برای غیر خدا باشد، اساساً عبادت نخواهد بود. پس دلیلی برای مشرک دانستن مسلمین وجود نخواهد داشت؛ درحالی که وهابیت جمع کثیری از مسلمین را مشرک می‌دانند.

توجیه دوم که عبارت بود از تقييد عبودی بودن اعمال به مالا يقدر الا الله، هر چند در نگاه اول وجیه به نظر می‌رسد (و وهابیت هم در واقع قائل به همین فرض هستند)، اما دارای لوازمی است که به هیچ وجه نمی‌توان ملتزم به آن شد؛ لوازمی از قبیل عدم عبادی بودن استغاثه از خداوند در ما يقدر غير الله و یا اثبات شرک در صورتی که به حی عاجز استغاثه شود و اینکه در واقع این توجیه خودش بر مبنای شرک و استقلال در قدرت مستغاث به بنا نهاده شده است و این لوازم را نمی‌توان از توجیه منفک کرد. البته باید گفت ابن‌عبدالوهاب آگاهی به لوازم کلام خود نداشته و اساساً آگاهی داشتن به لوازم کلام و دچار نشدن به تناقض‌گویی، نیاز به تحصیلاتی بیش از این دارد، مخصوصاً اگر کسی بخواهد به‌عنوان رئیس یک مکتب اظهار نظر کند. این در حالی است که بنا بر تحقیق، مجموع تحصیلات ابن‌عبدالوهاب در مدینه در جانب‌دارانه‌ترین تواریخ مثل ابن‌غنام و ابن‌بشر از سه سال تجاوز نمی‌کند. ما در این تحقیق درصدد اثبات این موضوع نیستیم؛ هرچند در جای خود ثابت است.

#### ◆ تناقض سوم: تکفیر؛ اجماعی یا اجتهادی

بر فرض از این تناقض‌گویی‌ها چشم‌پوشی کنیم و از فساد این کلام فاسد بگذریم و بپذیریم که استغاثه به مخلوق فیما يقدر علیه با مبانی بیان‌شده تنافی ندارد، ولی باز هم دلیل ابن‌عبدالوهاب، جواز تکفیر را اثبات نمی‌کند.

ابن‌عبدالوهاب در نامه‌ای به علمای مکه در باب هدم بناء بر قبور صالحین این مطلب را به‌عنوان قاعده کلی بیان کرده و گفته:

اگر مسئله اجماعی بود، پس در آن بحثی نیست و اگر مسئله اجتهادی بود، نمی‌توان در مسائل اجتهادی کسی را محکوم کرد.

هر کس در منطقه خود به مذهب خویش عمل کند، نباید انکار شود.<sup>۱</sup>

به اعتراف ابن عبدالوهاب در مسائل اجماعی باید همه اطاعت کنند و در مسائل اجتهادی هر کسی در منطقه خود به مذهب خویش عمل کرد، نباید باز خواست شود. باید دید آیا ابن عبدالوهاب به این قاعده که به آن معترف است، عمل کرده است؟ دلیل ابن عبدالوهاب برای تکفیر مسلمانان را می‌توان به صورت خلاصه این‌گونه بیان کرد:

**صغراً:** استغاثه به مخلوق غیر قادر، عبادت غیر خداست.

**کبراً:** عبادت غیر خدا، شرک اکبر است.

**نتیجه:** استغاثه به مخلوق غیر قادر، شرک اکبر است و شرک اکبر، مایه خروج از اسلام است.

این قیاس را می‌توان ما حصل عمر و علم و عمل ابن عبدالوهاب دانست. آیا این دلیل، با قاعده‌ای که به آن اعتراف کرده (یعنی قاعده تبعیت از موارد اجماعی و جواز اجتهاد طبق مذهب خویش) همخوانی دارد؟

### تمسک به اجماعات خیالی

ابن عبدالوهاب در موارد متعدد به اجماعی بودن عقیده خود استناد کرده است و کسانی را که اعتقادات او را نپذیرند، به عناد محکوم کرده است:

کسانی که بت‌ها را عبادت می‌کنند، بعد از اینکه فهمیدند این دین مشرکین است و با این حال آن را برای مردم زینت می‌دهند، اینان کسانی هستند که من تکفیرشان می‌کنم و هر عالمی در روی زمین اینها را تکفیر می‌کند، مگر اینکه معاند یا جاهل باشد.<sup>۲</sup>

۱. «فإن كانت المسألة إجماعاً فلا كلام، وإن كانت مسألة اجتهاد فمعلومكم أنه لا إنكار في مسائل الاجتهاد؛ فمن عمل بمذهبه في محل ولايته لا ينكر عليه» (ابن عبدالوهاب، محمد، الرسائل الشخصية، ص ۴۱).  
۲. «وكذلك من عبد الأوثان بعد ما عرف أنها دين للمشركين وزينة للناس؛ فهذا الذي أكفره. وكل عالم على وجه الأرض يكفر هؤلاء، إلا رجلاً معانداً أو جاهلاً؛ والله أعلم» (همان، ص ۵۸).

در جای دیگر می‌گوید دین ما با دین دیگران هیچ تفاوتی ندارد. علت اختلاف ما با دیگران در عمل به این عقاید است:

اگر از سبب اختلاف بین ما و مردم سؤال کنی، گوییم ما در هیچ یک از شرایع اسلام مثل نماز، زکات، روزه، حج و دیگر مسائل و همین‌طور در هیچ یک از محرمات با هم اختلاف نداریم. آنچه نزد ما زیباست، نزد مردم هم زیباست و آنچه نزد آنان زشت است، نزد ما هم زشت است. تنها عامل اختلاف ما و دیگران در این است که ما به آنچه زیباست، عمل می‌کنیم و در برابر آنچه مانع آن شود، تعصب می‌ورزیم و از زشتی هم نهی و مردم را بر آن تأدیب می‌کنیم. آنچه باعث شده مردم علیه ما باشند، همان چیزی است که مردم را بر علیه پیامبر ﷺ شوراند!

چنان که روشن است، ابن‌عبدالوهاب عقاید خود را فراتر از این می‌داند که برای اثبات آن نیاز به اجماع باشد؛ یعنی اصل صحت عقاید، مفروغٌ عنه است و فقط عمل به این عقاید است که باعث اختلاف شده، و الا در اصل اعتقاد اختلافی نیست. آنچه موجب اختلاف شده، این نیست که عبادت غیر خدا شرک است و کسی که شرک بورزد، از اسلام خارج و کافر است، بلکه عمل به این حکم است؛ یعنی اینکه باید خونس را ریخت و ناموس و اموالش را به تاراج برد، بر مردم گران آمده؛ چنان که اعمال رسول خدا ﷺ بر مردم گران می‌آمد! این نوع از عبارات در کلمات ابن‌عبدالوهاب فراوان است و کافی است به واژه‌های شرک و عبادت غیر خدا رجوع کرد تا به کثرت چنین تعبیری در عبارات ابن‌عبدالوهاب پی برد.

۱. «وإن سألت عن سبب الاختلاف الذي هو بيننا وبين الناس فما اختلفنا في شيء من شرائع الإسلام من صلاة وزكاة وصوم وحج وغير ذلك ولا في شيء من المحرمات الشديدة الذي عندنا زين هو عند الناس زين والذي عندهم شين هو عندنا شين إلا إننا نعمل بالزين ونعصب الذي يدنا عليه وننهى عن الشين ونؤدب الناس عليه والذي قلب الناس علينا الذي قلبهم على سيد ولد آدم (صلى الله عليه وسلم)» (همان، ص ۴۴).



## نتیجه تابع اخص مقدماتین است

در این مورد حق با ابن عبدالوهاب است که عبادت غیر خدا شرک است و باید طبق احکام شرع با مشرک برخورد کرد و این مطلب اجماعی بلکه ضروری است، اما این موضوع تنها کبرای قضیه است. آنچه باید تامل شود، این است که ابتدا باید عبادت برای غیر خدا بودن را ثابت کرد و بعد آن را شرک شمرد و بعد فتوا به کفر و ارتداد داد. به عبارت دیگر، دلیل وقتی اجماعی است که هم صغرا و هم کبرای آن اجماعی باشد. با فرض اینکه ابن عبدالوهاب استغاثه به مخلوق فیما یقدر علیه را جایز دانسته، اول باید اثبات کند که استغاثه مسلمین به اولیای خدا از مصادیق جایز استغاثه نیست اجماعاً؛ یعنی این مخلوق که به آن استغاثه شده، قادر نیست اجماعاً و بعد وقتی صغرا اجماعی شد و به عنوان یکی از مصادیق کبرا که آن هم اجماعی است، قرار گرفت، آن گاه نتیجه هم اجماعی خواهد بود. در غیر این صورت، اگر یکی از صغرا و یا کبرا اجماعی نبود، نمی توان گفت نتیجه اجماعی است؛ زیرا نتیجه تابع اخص مقدماتین است.<sup>۱</sup> حال سؤال ما از ابن عبدالوهاب این است که آیا اولیای خدا و صالحین بعد از وفاتشان به اجماع امت، قادر بر امری نیستند؟ آیا اینکه پیامبر بعد از رحلتش دیگر قادر به هیچ امری نیست، اجماعی است و یا این فقط اعتقاد شماست که عصای چوبی خود را از پیامبر ﷺ نافع تر می دانید؛ چون شما به عصا می توانید تکیه کنید، ولی پیامبر بعد از رحلت به این اندازه هم توانایی ندارد؛ چنانکه این موضوع در حضور شما بیان شد: «حتى أن بعض أتباعه كان يقول عصاي هذه خير من محمد، لأنها ينتفع بها في قتل الحية ونحوها ومحمد قد مات ولم يبق فيه نفع أصلاً وإنما هو طارش».<sup>۲</sup> آیا واقعاً این اعتقاد، اجماعی است و یا اینکه به عکس، خلاف اجماع است و شما کلامتان مخالف اجماع امت است؟! اگر اجماعی بر قادر نبودن پیامبر و اولیای خدا بعد از مرگشان نباشد - که نیست - پس طبق اعتراف خودتان در مسائل اجتهادی و غیر

۱. یعنی نتیجه همیشه تابع ضعیف ترین مورد از بین صغرا و کبرا است. و وقتی صغری اجماعی نیست (هر چند کبرا اجماعی باشد)، نتیجه اجماعی نخواهد بود.

۲. زینی دحلان، احمد، الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه، ص ۴۲؛ صدقی زهاوی، جمیل، الفجر الصادق، ص ۱۶.

اجماعی، انکار و توبیخی نیست و هر کس که طبق مذهب خود عمل کند، نباید مؤاخذه شود. آیا کسانی که به اولیای خدا استغاثه می‌کردند و آنان را قادر در امور خود می‌دانستند، به مذهب خود عمل نمی‌کردند؟ پس چرا آنان را مشرک خواندید و در مقام اجرای این حکم! برآمدید و خون و مال و ناموس مسلمین را مباح دانستید؟ آیا دروغ گفتید؟ یا این عبارت از تناقضات شماست؟ در هر صورت، نتیجه یکی است.

### ◆ نتیجه بحث

در این تحقیق سه عنوان اساسی و کلی در تفکرات ابن‌عبدالوهاب مورد بررسی قرار گرفت؛ عناوینی که هر یک تأثیرات مبنایی در تکفیر و یا عدم تکفیر خواهد داشت، خصوصاً دو عنوان اخیر که به عبادی بودن اعمال و رفتار مسلمین در برابر اولیای خود و مشرک دانستن مسلمین برمی‌گشت.

ابن‌عبدالوهاب در عین اینکه خود را مقلد معرفی می‌کند، به مباحثی می‌پردازد که سرنوشت جان و مال و ناموس مسلمین در گرو آن است و در آنها شروع به اجتهاد می‌کند و در این مقام به فتوا بسنده نمی‌کند، بلکه حکم صادر می‌کند و خود به اجرای آن کمر همت می‌بندد و تمام اینها را به عنوان یک مقلد انجام می‌دهد و این قطعاً تناقض به حساب می‌آید.

در بحث دوم نیز اعمالی را که می‌تواند به صورت عبادی آورده شود، به نحو مطلق عبادت می‌خواند (که البته فقط با این حربه می‌توان به تکفیرهای گسترده دست زد). از طرف دیگر، استغاثه به مخلوق فیما یقدر علیه را جایز می‌داند که ما فروض مختلف را برای توجیه آن بیان کردیم، اما نتوانستیم وجه جمعی برای این دو عبارت پیدا کنیم. به نظر می‌آید خود ابن‌عبدالوهاب نیز برای فرار از محذور، قائل به جواز استغاثه به مخلوق در فرض مذکور شده است و کلامش شبیه شخص غریقی است که برای نجات به هر چیزی دست می‌زند.<sup>۱</sup> ما خلاصه این تناقض را در متن ذکر کرده‌ایم.

۱. این برداشت در بیان صاحب‌براهین جلیه نیز آمده است: «فأین قوله إنا لا ننکر الاستعانة بالمخلوق فیما یقدر علیه فما ذکره ابن‌عبدالوهاب أشبه شيء بکلام من ضاق علیه الخناق، فلا یدری ماذا یقول فیتشبه تارة بأن دعاء المخلوق وندائه عبادة له فیکون شرکاً، وأخری یکون دعاء المیت لغواً، فإن کان لغواً فمن أين یکون»

در بحث سوم نیز جای تعجب است که وقتی ابن عبدالوهاب خود اعتراف می‌کند که در موارد اجماعی همه مکلف به اطاعت‌اند ولی در موارد اختلافی هر کسی باید طبق اجتهادی که در منطقه خود است، عمل کند و معذور هم خواهد بود (زیرا به اعتراف همه علما از جمله وهابیت داشتن تأویل عذر محسوب می‌شود)، چگونه حکم به تکفیر مسلمانان کرده است؛ درحالی که قطعاً عاجز بودن اولیای خدا بعد از مرگ مورد اجماع امت نبوده است و نمی‌توان با حکمی که اجماعی نیست، دیگران را محکوم کرد و این مورد هم از تناقضات اساسی ابن عبدالوهاب است.

❖ شرکاً؟ إذ لا تلازم بین اللغویة والشرك، وإن كان شرکاً فمن أين جاء التفصیل بین کون التوسل به حياً أو میتاً» (قزوینی، محمد حسن، پیشین، ص ۴۴).

## ◆ كتابنامه

١. ابن بشر، عثمان بن عبدالله: **عنوان المجد في تاريخ نجد**، رياض: مطبوعات دار الملك عبدالعزيز، چاپ چهارم، ١٤٠٢ق.
٢. ابن عبدالوهاب، محمد: **أصول الدين الإسلامي مع قواعده الأربع**، تحقيق: رتبه محمد الطيب بن اسحاق انصاري، مکه مکرمه: دار الحديث الخيرية، بی تا.
٣. \_\_\_\_\_: **الجواهر المضية**، رياض: دار العاصمة، چاپ سوم، (چاپ اول در مصر ١٣٤٩ق)، ١٤١٢ق.
٤. \_\_\_\_\_: **الرسائل الشخصية**، تحقيق: صالح بن فوزان بن عبدالله فوزان، محمد بن صالح عيلقي، رياض: جامعة الإمام محمد بن سعود، بی تا.
٥. \_\_\_\_\_: **خمسون سؤالاً و جواباً في العقيدة**، موقع مشكاة الإسلامية.
٦. \_\_\_\_\_: **كشف الشبهات**، عربستان سعودی: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٧. \_\_\_\_\_: **مفيد المستفيد في كفر تارك التوحيد**، دراسة و تحقيق: اسماعيل بن محمد انصاري، رياض: جامعة الإمام محمد بن سعود، بی تا.
٨. ابن غنام، حسين: **تاريخ نجد**، دارالشروق، چاپ چهارم، ١٤١٥ق.
٩. ابن فرحان مالكي، حسن: **داعية و ليس نبياً**، اردن: دارالرازي، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
١٠. ابن ماجه، محمد: **سنن ابن ماجه**، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دارالفكر، بی تا.
١١. ابن محمد بن قاسم، عبدالرحمان: **الدرر السنية في الأجوبة النجدية**، بی جا، چاپ پنجم، ١٤١٦ق.
١٢. ترمذی، ابو عيسى: **سنن الترمذی**، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: دار الغرب الإسلامي، ١٩٩٨م.
١٣. حموی، ياقوت: **معجم البلدان**، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٩٧٩م.
١٤. زيني دحلان، احمد: **الدرر السنية في الرد على الوهابية**، استانبول: مكتبة ايشيق، ١٣٩٦ق.
١٥. صدقي زهاوي، جميل: **الفجر الصادق**، استانبول: مكتبة اشيق، ١٩٨٤م.
١٦. عثيمين، محمد بن صالح بن محمد: **شرح كشف الشبهات و يليه شرح الأصول الستة**، إعداد: فهد بن ناصر بن ابراهيم سليمان، رياض: دار الثريا للنشر والتوزيع، چاپ اول، ١٤١٦ق.
١٧. قزويني حائري، سيد محمد حسن: **البراهين الجلية**، تحقيق: علامه سيد محمد كاظم قزويني، بی جا، بی تا.



## جاگاه علمی و دینی مردم نجد در دوران محمد بن عبدالوهاب

احمد کوثری (باغچقی)\*

### چکیده

محمد بن عبدالوهاب با کمک محمد بن سعود جنبش وهابیت را در منطقه نجد عربستان بنا نهاد. او با تکفیر مسلمین راه را برای قتل و غارت‌ها و جنگ‌های ابن سعود علیه مسلمانان نجد باز کرد. موافقان محمد بن عبدالوهاب به پیروی از او و برای توجیه اقدامات جنگ‌جویانه‌اش، قائل به مشرک و جاهل بودن مردم نجد در دوران او می‌باشند. در مقابل، مخالفان ابن عبدالوهاب این فکر را زیربنای مشروعیت بخشیدن به قتل و غارت‌های وهابیون می‌دانند و با شواهدی که ذکر می‌کنند، فهمیده می‌شود که حکم به کفر و جهل مردم نجد وسیله‌ای برای دستیابی به قدرت سیاسی و اجتماعی و دستاویزی برای انتقام از مردمی بود که زیر بار سخنان او نرفتند.

در این مقاله به بررسی وضع علمی دوران محمد بن عبدالوهاب از منظر موافقان و مخالفانش می‌پردازیم.

کلیدواژه‌گان: محمد بن عبدالوهاب، نجد، شرک.

## ◆ مقدمه

محمد بن عبدالوهاب، مؤسس فرقه وهابیت، در سال ۱۱۱۵ ق<sup>۱</sup> در شهر عیینه از منطقه نجد عربستان به دنیا آمد و به سال ۱۲۰۶ ق درگذشت.<sup>۲</sup> او بیشتر عمر خود را در این منطقه گذراند و در سال ۱۱۵۷<sup>۳</sup> یا ۱۱۵۸ ق<sup>۴</sup> به ناچار از عیینه خارج و عازم درعیه<sup>۵</sup> گشت<sup>۶</sup> و مورد استقبال و اکرام محمد بن سعود، امیر درعیه، قرار گرفت.<sup>۷</sup> چون محمد بن سعود از افکار ابن عبدالوهاب در مورد توحید و شرک باخبر گشت، او را تصدیق کرد و قول همکاری و جهاد با مخالفان او را داد. امیر محمد با شیخ محمد بیعت کرد<sup>۸</sup> و بسیاری از بزرگان درعیه هم قول همکاری به او دادند.<sup>۹</sup>

۱. در تاریخ نجد سنت جون فیلیپی، تاریخ ۱۷۰۳ میلادی ذکر شده است (فیلیپی، سنت جون، تاریخ نجد، ص ۵۱).
۲. ابن غنام، حسین، تاریخ نجد، ص ۸۱؛ ابن بشر، عثمان بن عبدالله، عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۳۳؛ بن باز، عبدالعزیز، الامام محمد بن عبدالوهاب دعوت و سیرته، ص ۱۵ و... .
۳. عجلانی، منیر، تاریخ البلاد العربیة السعودیة الدولة السعودیة الأولى، الجزء الثاني، عهد الامام عبدالعزیز بن محمد، ص ۵؛ وهبه، حافظ، جزیرة العرب فی القرن العشرين، ص ۳۳۷؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل آل سعود، ص ۲۶.
۴. آل بوطامی، شیخ احمد، الشیخ محمد بن عبدالوهاب عقیدته السلفیة و دعوتة الاصلاحیة، ص ۱۸؛ قحطانی، عبدالله، هؤلاء هم الخوارج، ص ۴۴.
۵. درعیه یکی از شهرهای منطقه نجد است.
۶. زیرا شیخ محمد در عیینه با استقبال حاکم شهر، عثمان بن حمد معمر، به تخریب بناها و قبور مورد عبادت مردم - از جمله قبه قبر زید بن خطاب - پرداخت، اما مخالفت‌ها با او بالا گرفت؛ به طوری که شیخ سلیمان بن محمد رئیس احساء به عثمان بن حمد بن معمر، حاکم عیینه، نامه نوشت که شیخ محمد را یا به قتل برساند و یا از عیینه بیرون کند که اگر چنین نکند، خراج آنها را از احساء قطع می‌کند و بدین ترتیب، شیخ محمد از عیینه خارج و راهی درعیه شد (ر. ک: ابن بشر، عثمان بن عبدالله، پیشین، ج ۱، ص ۳۹-۴۰).
۷. فیلیپی، سنت جون، پیشین، ص ۶۱؛ ابن غنام، حسین، پیشین، ص ۸۶-۸۷؛ ذهبی، ابوعبدالله، السیرة الامام محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۱.
۸. ر. ک: الگار، حامد، الوهابیة، ص ۲۵؛ ابن غنام، حسین، پیشین، ص ۸۷.
۹. ابن غنام، حسین، پیشین، ص ۸۷.

این آغاز آشنایی ابن عبدالوهاب در مقام مفتی و ابن سعود در مقام حاکم برای همکاری‌های دوجانبه بود<sup>۱</sup> که به تأسیس فرقه وهابیت انجامید و زمینه قتل و غارت‌های بسیاری از مسلمین منطقه نجد را فراهم ساخت.<sup>۲</sup>

بزرگ‌ترین دلیل ابن عبدالوهاب برای جهاد در مقابل مردم و اباحه جان و مال آنان، حکم به جهل و کفر و شرک<sup>۳</sup> ایشان است. او در جای‌جای رساله کشف الشبهات خود که آن را برای امیر درعیه، محمد بن سعود، نگاشته است، حکم به کفر مسلمین کرده و آیاتی را که در شأن کفار و مشرکان قریش نازل شده است، بر اتقیای امت حمل کرده است و این کتاب و فتاوی آن دستاویز محمد بن سعود برای ریختن خون مسلمین و تصرف اموال آنان گردید.<sup>۴</sup>

امروزه با توجه به اسلام مردم نجد و فتاوی محمد بن عبدالوهاب و قتل و غارت‌های محمد بن سعود، مسئله مسلمان یا مشرک بودن مردم نجد در زمان ظهور ابن عبدالوهاب نیاز به بررسی دارد و بازگشت آن به درستی یا نادرستی جنگ‌ها و کارهای ابن عبدالوهاب و ابن سعود است؛ زیرا اگر کفر یا شرک مردم نجد روشن نشود، مشروعیت عملی وهابیت زیر سؤال می‌رود و این همان چیزی است که وهابیون از روبه‌رو شدن با آن وحشت دارند.<sup>۵</sup>

با روشن شدن اهمیت این مسئله، به بررسی جایگاه علمی و دینی مردم نجد

می‌پردازیم.

۱. ر.ک: ، احمد، امین، زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث، ص ۱۸؛ ر.ک: وردانی، صالح، ثقافة الراهبیه فی کتب الوهابیه، ص ۱۷.

۲. سعید، ناصر، تاریخ آل سعود، ص ۱۵؛ صبیحی، احمد محمود، جذور الراهب فی العقیده الوهابیه، ص ۳۶؛ علیزاده موسوی، سید مهدی، سلفی‌گری و وهابیت؛ تبارشناسی، ص ۲۶۲-۲۶۴.

۳. برای اطلاعات بیشتر در مورد توحید یا شرک مردم نجد ر.ک: موحدی‌پور، محمدعلی، «توحید و شرک در نجد قبل از ظهور محمد بن عبدالوهاب»، ص ۱۴۷.

۴. صدقی زهاوی، جمیل، الفجر الصادق فی الرد علی الوهابیه المارقه، ص ۱۴ و ۱۵.

۵. ابن‌غنام، حسین، روضه الافکار و الافهام (تاریخ ابن غنام)، ص ۱۰۵-۱۰۸، مقدمه کتاب.

## ◆ دیدگاه موافقان محمد بن عبد الوهاب

غالب موافقان محمد بن عبد الوهاب به پیروی از او و برای توجیه حرکت جهادی‌اش، مردم نجد را در دوران او مردمانی جاهل و مشرک شمرده‌اند<sup>۱</sup> و خود ابن عبد الوهاب نیز در کتاب *كشف الشبهات* با عباراتی مردم زمان خود را کافر خطاب می‌کند و می‌آورد:

فإذا عرفت أن جهال الكفار يعرفون ذلك فالعجب ممن يدعي  
الإسلام و هو لا يعرف من تفسير هذه الكلمة ما عرفه جهال الكفرة؛<sup>۲</sup>  
كفار جاهل زمان پیامبر ﷺ بهتر از مردم در زمان ما که ادعای  
اسلام می‌کنند، معنای توحید (لا اله الا الله) را می‌فهمیدند.  
وتحققت أن رسول الله (صلى الله عليه وسلم) قاتلهم ليكون  
الدعاء كله لله ، والنذر كله لله ، والاستغاثة كلها بالله ، وجميع  
أنواع العبادات كلها لله؛<sup>۳</sup>  
پیامبر ﷺ به سبب این کفرشان با آنها مقاتله کردند، تا آنها  
دعا و نذر و استغاثه را برای خدا انجام دهند و همه عبادات را برای  
خدا به جا آورند.

ابن عبد الوهاب اینها را توجیهی برای افکار خود و جواز جنگ با مردم نجد بیان می‌کند.

۱. حمزه، فؤاد، *قلب جزيرة العرب*، ج ۱، ص ۹۷؛ ابن غنم، حسین، *تاریخ نجد*، ص ۱۳- ۲۲؛ ابن بشر، عثمان بن عبد الله، پیشین، ج ۱، ص ۳۳-۳۴؛ وهبه، حافظ، پیشین، ص ۳۳۶؛ آل بوطامی، شیخ احمد، پیشین، ص ۱۳-۱۴؛ بن باز، عبد العزیز، پیشین، ص ۲۳ و ...  
۲. ابن فوزان، صالح، *شرح كشف الشبهات* محمد بن عبد الوهاب، ص ۴۷؛ ابن عبد الوهاب، محمد، *مجموع مؤلفات الشيخ محمد بن عبد الوهاب - كشف الشبهات*، ج ۱، ص ۵۱-۵۲.  
۳. ابن عبد الوهاب، محمد، پیشین، ج ۱، ص ۵۱.



## ۱. دیدگاه حسین بن غنام

ابن غنام تاریخ‌دان هم‌عصر محمد بن عبدالوهاب و شاگرد وی است.<sup>۱</sup> او در کتاب تاریخ نجد در شرح حال مردم دوران ابن عبدالوهاب نه تنها مردم نجد را بلکه تمام مسلمین را مشرک می‌خواند. وی می‌نویسد:

اکثر مسلمین در طلیعه قرن دوازدهم مشرک شده و به جاهلیت بازگشته بودند؛ به طوری که بر اثر غالب شدن جهل در درونشان و تسلط صاحبان هوا و ضلالت بر آنها، نور هدایت در جان‌هایشان خاموش گشته بود. پس کتاب خدا را رها کرده و به ضلالت‌های پدرانشان روی آورده و به پرستش اولیا و صالحان مشغول بودند. آنان برای برآورده شدن حاجاتشان، به اموات و احیا استغاثه می‌کردند، بلکه بدتر از آن بسیاری از آنان دفع ضرر و جلب منفعت خود را از سنگ‌ها و درختان تقاضا می‌کردند.<sup>۲</sup>

وی عمل برخی از مسلمین در تقدیس قبور اولیا و صالحین و تبرک به آنان را موجب خروج از دین و بزرگ‌تر از عمل شرک‌آمیز مسیحیت بیان می‌کند و می‌گوید: «واتوا من الشرك اعظم مما فعل النصارى بالمسيح».<sup>۳</sup> آن‌گاه در وصف حال مردم نجد می‌نویسد:

مردم نجد در ضلالت بزرگی بودند و به قصد زیارت قبر زید بن خطاب به جیب‌ه می‌رفتند و از او برطرف شدن مشکلات و برآورده شدن حاجات خود را طلب می‌کردند... زنان و مردان به آبادی (فدا) می‌رفتند و زشت‌ترین افعال را در آن محل انجام می‌دادند و به نخلی که به فحال معروف بود، تبرک می‌جستند... و در بینشان مردی از اولیا بود که «تاج» نام داشت. مردم برایش نذر

<sup>۱</sup> برای اطلاع بیشتر درباره کتاب تاریخ نجد و حسین ابن غنام بنگرید به: موحدی‌پور، محمدعلی: «بررسی

کتاب تاریخ نجد»، نشریه سراج منیر، ش ۲، تابستان ۹۰.

<sup>۲</sup> ابن غنام، حسین، پیشین، ص ۱۳.

<sup>۳</sup> همان، ص ۲۲.

می کردند و از او طلب دعا می کردند و اعتقاد داشتند که وی مالک منفعت و دفع کننده ضرر است و برای برآورده شدن حاجاتشان گروه بسیاری نزد او می رفتند.<sup>۱</sup>

## ۲. دیدگاه سنت جون فیلی

فیلی که تاریخ نگاری مدافع وهابیت است، در تاریخ نجد خود ضمن جاهل و خرافی نشان دادن مردم زمان محمد بن عبدالوهاب در وصف این مردم چنین می نویسد:

بزرگان قوم در مقابل جهل مردم اهمال می کردند. مردمی که به اعتقادات خرافی روی آورده بودند، مثل اعتقاد به تأثیر سحر و نذر و قربانی و نیروی درختان و سنگ ها و شفاعت بعضی از قبور... و در جهل مانند سامری بودند...، اما محمد بن عبدالوهاب برخلاف دیگران، اعتقادی به این امور نداشت و از این کارها خجالت می کشید.<sup>۲</sup>

فیلی با متهم ساختن علمای زمان شیخ محمد به رفاه طلبی و سکوت و بی اعتنایی آنان در مقابل جهل و خرافات مردم،<sup>۳</sup> می کوشد قتل و غارت های ابن عبدالوهاب و ابن سعود را توجیه کند. او هدف وهابیان از کشتار مردم بی دفاع منطقه نجد را اخلاص در راه دین خدا و پیامبر بیان می کند و می نویسد: «امیر (محمد بن سعود) و شیخ (محمد بن عبدالوهاب) با اخلاص، برای دین خدا و برای پیامبرش و قتال (مخلصانه) در راه خدا و پیامبرش پیمان بستند».<sup>۴</sup>

۱. همان ص ۱۴-۱۵.

۲. فیلی، سنت جون، پیشین، ص ۵۳-۵۴.

۳. همان.

۴. همان، ص ۶۱.

### ۳. دیدگاه عثمان بن عبدالله بن بشر

ابن بشر، متولد ۱۲۱۰ق، در کتاب خود با عنوان *المجد فی تاریخ نجد*، همانند ابن غنام و فیلبی، چهره تاریکی از مردم دوران محمد بن عبدالوهاب ارائه می‌دهد و می‌آورد:

در زمان شیخ محمد شرک در نجد و غیر نجد گسترش یافته بود. بسیاری به درختان و سنگ‌ها و قبور و بنا بر قبور و تبرک و نذر به اینها اعتقاد داشتند. از جن‌ها کمک می‌خواستند و برای آنها نذر می‌کردند... از اینها شفای مریضشان را می‌طلبیدند و به غیر خدا قسم یاد می‌کردند و غیر این امور از شرک‌های بزرگ و کوچک را انجام می‌دادند.<sup>۱</sup>

ابن بشر برای اینکه شخصیت ابن عبدالوهاب را شخصیتی مصلح معرفی و جنگ‌هایش را توجیه کند، می‌نویسد:

در نجد جهل و ضلال و ظلم و جور و قتال فراوان بود... تا اینکه محمد بن عبدالوهاب آمد و اینها را برطرف ساخت و بدعت‌ها را از بین برد و توحید آشکار گشت و شرک بعد از آنکه بلاد را فرا گرفته بود، زایل شد... پس او اسلام را عزیز کرد<sup>۲</sup> و سنت‌های جاهلی را از بین برد و قبه‌ها و مواضع شرک‌آمیز را خراب کرد.<sup>۳</sup>

### ۴. دیدگاه احمد بن حجر بن محمد آل بوطامی

او در وصف مردم نجد می‌نویسد:

مردم نجد عقاید ضاله و عادات فاسد داشتند و این امور محمد بن عبدالوهاب را مصمم بر قیام ساخت... اینها منکرات و شرک‌های قبیحی را مرتکب می‌شدند. در بین آنان قبور بسیاری بود که این

۱. ابن بشر، عثمان بن عبدالله، پیشین، ج ۱، ص ۳۳-۳۴.

۲. همان، ص ۲۷.

۳. همان، ص ۲۸.

قبور را به صحابه منسوب می کردند. از این قبور حاجات خود را می طلبیدند و برای برطرف شدن مشکلاتشان به آنها استغاثه می کردند. در جبيله به قبر زيد بن خطاب ايمان داشتند و از آن حاجت می خواستند. در درعیه در مورد برخی قبور چنین می کردند... به نخل خرما متوسل می شدند و در درعیه به غاری اعتقاد داشتند... در شعب غبیرا نزد قبر ضرار بن ازور شرک و منکر بسیاری مرتکب می شدند که قابل تصور نیست.<sup>۱</sup>

## ۵. دیدگاه عبدالعزیز بن عبدالله بن باز

در کتاب الامام محمد بن عبدالوهاب دعوت و سیرته از بن باز، در سبب قیام و دعوت ابن عبدالوهاب چنین آمده است:

اهل نجد قبل از دعوت شیخ (محمد بن عبدالوهاب) بر حالتی بودند که مؤمنی نمی پسندد. آنها شرک اکبر داشتند؛ به نحوی که درختها و سنگها را عبادت می کردند... و در نجد سحر و کهنات فراوان شده بود... مردم به سمت دنیا و شهوات روی آورده بودند و یاری کننده دین خدا کم شده بود. مردم حرمین شریف و یمن نیز چنین بودند، از شرک و بنای بر قبور و دعا از اولیا و استغاثه به آنها. در یمن بسیار مرتکب این امور می شدند. همچنین در شهرهای نجد به قدری از این کارها مابین قبرها و غارها و درختها می شد که نمی توان شمارش کرد. و از استغاثه به غیر خدا و طلب کردن از اجنه و استغاثه از آنان و ذبح حیوانات برای آنها و ترسیدن از شر اجنه بسیار بود و چون شیخ این شرک و ظهور آن را در مردم می دید و کسی را نیافت که این امور را انکار کند، برای خدا قیام کرد و ناچار به جهاد شد.<sup>۲</sup>

۱. آل بوطامی، شیخ احمد، پیشین، ص ۱۳-۱۴.

۲. بن باز، عبدالعزیز، پیشین، ص ۲۳.

## ♦ جواب از دیدگاه موافقان ابن عبدالوهاب

نکته‌ای که اکثر موافقان جریان فکری وهابیت، برای موجه جلوه دادن خون‌ریزی‌ها و تصاحب اموال مردم نجد به‌دست ابن عبدالوهاب و ابن‌سعود در کتب خود بدان استناد کرده‌اند، این است که بیشتر مردم نجد گمراه و مشرک و کافر بودند؛ پس وهابیون برای اصلاح و اقامه امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به دین خدا و سنت پیامبر ﷺ قیام کرده‌اند، نه برای رسیدن به حکومت و تصاحب اموال مردم. این مطلب علاوه بر اینکه با زیاده‌روی وهابیت در کشتن انسان‌ها و تصاحب فراوان اموال مردم نجد<sup>۱</sup> معارض است، شواهد زیادی هم بر خلاف آن قائم است و اثبات می‌کند که مردم نجد نه تنها جاهل و مشرک نبودند، بلکه موحد و مؤمن و دارای فضل بودند،<sup>۲</sup> که ما به برخی از این شواهد اشاره می‌کنیم:

### ۱. ایمان و اخلاق مردم نجد

آلوسی در کتاب تاریخ نجد خود بعد از بیان وضع شهرها و مناطق مختلف نجد، درباره اخلاق و دیانت مردم این سرزمین می‌نویسد:

اخلاق اهل نجد، اخلاق پسندیده‌ای است...<sup>۳</sup> و بدان! اهل نجد همه مسلمان و موحد هستند و اینها در همان عصر اول اسلام آوردند...<sup>۴</sup> تمام اهل نجد معتقد به رسول و آل و اصحابش هستند؛ کما اینکه در گذشته نیز چنین بودند و به آنچه در کتاب و سنت است، معتقدند.<sup>۵</sup>

۱. قحطانی، عبدالله، پیشین، ص ۱۳۵-۱۳۸؛ سبحانی، جعفر، الوهابیة بین المبنای الفکرية و النتائج العملية، ص ۵۴.

۲. آلوسی، محمود، تاریخ نجد، ص ۵۶-۶۷؛ آل‌بسام، عبدالله، علماء نجد خلال ثمانية قرون، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳. آلوسی، محمود، پیشین، ص ۵۶.

۴. همان، ص ۵۹.

۵. «و جميع أهل نجد على اختلافهم في القبائل كما انهم يعتقدون ما سبق كذلك في الآل والأصحاب، ما وردت به السنة و الكتاب... وتركوا العصبية التي هي من الأوتار الباطل و اطنابه...» (همان، ص ۶۱-۶۳).

سپس آلوسی در باب فهم و درک و علم مردم نجد مطالبی را بیان می‌کند که می‌رساند اکثر مردم نجد بری از تهمت جهالت و شرک هستند.<sup>۱</sup> ایشان ادامه می‌دهد: اینکه گفته شود مردم نجد از ششصد سال پیش تا کنون مشرک بوده‌اند، این سخن کذب محض و بهتان است.<sup>۲</sup>

پس همان‌طور که معمولاً هر کس خواسته باشد حرکتی انحرافی را شروع کند، آنچه را که در بین مردم وجود دارد، انکار و یا دیگران را رمی به شرک و کفر می‌کند، محمد بن عبدالوهاب نیز چنین کرد. این در حالی است که مسلمانان به سبب اینکه برای صاحبان قبور احترام قائل‌اند، به زیارت آنها می‌روند و نه بر قبور سجده می‌کنند و نه آنها را می‌پرستند و این عمل را هرگز نمی‌توان با عمل مشرکان قریش مقایسه کرد؛ همچنان‌که احمد زینی دحلان در جواب به اتهام مشرک و کافر بودن مردم نجد چنین بیان می‌دارد:

از استدلال باطل محمد بن عبدالوهاب (که کفار و مشرکین قریش را با مردم نجد قیاس کرده) برخی چنین نوشته‌اند: همانا انسان‌های مؤمن، انبیا و اولیا را اله و شریک خدا نمی‌دانند، بلکه آنها معتقدند اینها بندگان خدا و مخلوق اویند و اینها را شایسته عبادت نمی‌دانند و اما مشرکان (قریش) معتقد بودند که بت‌ها استحقاق الوهیت را دارند و بت‌ها را تعظیم ربوبیت می‌کردند... اما مؤمنین، انبیا و اولیا را مستحق عبادت و الوهیت نمی‌دانند و آنها را تعظیم ربوبیت نمی‌کنند، بلکه معتقدند اینها بندگان خداوند و خداوند اینها را انتخاب و به‌عنوان دوستان خود برگزیده و به برکت اینها بر بندگانش ترحم می‌کند. پس مؤمنین برای رسیدن به رحمت الهی

۱. «والحاصل ان مذهبهم في أصول الدين مذهب أهل السنة والجماعة و ان طريقهم طريقة السلف التي هي طريق الأسم، بل الاحكم... وانهم في الفروع على مذهب الإمام أحمد بن حنبل...» (همان، ص ۶۴-۶۵).  
 ۲. ایشان در ادامه هدف خود را از بیان این مطالب این‌گونه بیان می‌کند: «والقصد بما ذكرناه التنبيه على خطأ من نسب إلى القوم ما هم بريئون منه مما يخل بالديانة حتى اساء الظن بقسم عظيم من الامة العربية و انطوى على بغضهم الذي هو من اعظم اسباب النفاق» (همان، ص ۶۷).

به اینها تبرک می‌جویند که این موضوع در کتاب و سنت مورد تأیید است.<sup>۱</sup>

## ۲. عالم بودن خاندان محمد بن عبدالوهاب

اکثر تاریخ نویسان، چه موافق وهابیت و چه مخالف آن، بر این نکته اذعان کرده‌اند که عبدالوهاب، پدر محمد که استاد اصلی او در علوم دینی هم است، عالمی صالح و قاضی شهر عیننه بود<sup>۲</sup> و به تعبیر بن‌باز «کان فقیهاً کبیراً و عالماً قدیراً»<sup>۳</sup>. همچنین عبدالله بن عبدالرحمن بن صالح آل بسام در کتاب خود، علماء نجد، در مورد خاندان محمد بن عبدالوهاب می‌آورد: «محمد فرزند عبدالوهاب و او فرزند سلیمان است...»<sup>۴</sup>. سپس می‌افزاید: «پس پدرش در علم از جدش ارث برده و این خاندان، تمامشان بزرگ و از علمایند» آنگاه از برخی از آنها چنین نام می‌برد: ۱. جدش، شیخ سلیمان، بزرگ و رئیس و مرجع علمای نجد بود. ۲. پدرش، عبدالوهاب، عالم بزرگ و قاضی عیننه بود. ۳. عمویش، شیخ ابراهیم بن سلیمان، عالم و کاتب مشهور بود. ۴. عمویش شیخ احمد بن سلیمان از اهل علم بود. ۵. برادرش، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، و....<sup>۵</sup>

۱. ابن زینی دحلان، سید احمد، فتنة الوهابية، ص ۶-۷. برای مطالعه بیشتر در این زمینه می‌توانید به کتب المنحة الوهابية في رد الوهابية وأشد الجهاد في ابطال دعوى الاجتهاد، نوشته بغدادی نقشبندی، والرد على الوهابية، نوشته علامه بلاغی مراجعه کنید.

۲. از جمله تاریخ فاسیلیف، الیکسی، العربية السعودية، ص ۸۷؛ بن‌باز، عبدالعزيز، پیشین، ص ۲؛ صدقی زهاوی، جمیل، پیشین، ص ۱۰؛ ابویوب، بحوث حول شیخ محمد و حرکتہ المجدده، ص ۶؛ آل بسام، عبدالله، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۹؛ ابن زینی دحلان، احمد، پیشین، ص ۴؛ امین، سید محسن، کشف الارتیاب، ص ۱۲؛ حمداوی، جمیل، نشأة شیخ محمد بن عبد الوهاب، ص ۱.

۳. بن‌باز، عبدالعزيز، پیشین، ص ۱۶.

۴. آل بسام، عبدالله، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۲۷.

۵. همان، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۲۸.

در مورد شیخ سلیمان، برادر شیخ محمد بن عبدالوهاب، در کتاب *علماء نجد خلال ثمانیة قرون* به نقل از ابن بشر این چنین آمده است: «شیخ سلیمان عالمی فقیه و قاضی شهر حریملا بود که معرفت و درایت داشت».<sup>۱</sup>

همچنین حسن بن فرحان مالکی می گوید: «شیخ سلیمان عالم تر از برادرش، شیخ محمد، و مخالف او بود و در رد برادرش کتاب *الصواعق الالهیه* را تألیف کرد».<sup>۲</sup>

این موارد نشان دهنده این است که این خاندان عالمی اسلامی بودند و بری از شرک اند و به اعتراف بن باز وهابی، پدر ابن عبدالوهاب عالم بزرگ و فقیه بلند مرتبه ای بود.<sup>۳</sup> ابن بشر، تاریخ نگار مورد قبول وهابیت، نیز بیان می کند که پدر محمد با او مخالفت می کرد<sup>۴</sup> و بسیاری وهابیان از جمله ابن عثیمین به مخالفت های برادرش، سلیمان، با محمد بن عبدالوهاب اعتراف کرده اند.<sup>۵</sup> پس نتیجه می گیریم که در بین این خاندان آن کسی که از اسلام فاصله گرفت و در مسیر بدعت ها قرار گرفت، خود محمد بن عبدالوهاب بوده است.

### ۳. علمای نجد

علاوه بر خاندان عبدالوهاب، از دیرباز در منطقه نجد علمای فراوانی بوده اند که مردم را هدایت و از معاصی نهی می کردند. وجود چنین علمایی که در تمام دوران ها به صورت مستمر بودند، خود گواهی بر دیانت مردم منطقه است و در بسیاری از کتب نیز به این نکته پرداخته اند؛ از جمله آلوسی در *تاریخ نجد* خود درباره علمای نجد می نویسد: «در نجد علمای بزرگ و فضلالی کریمی زندگی می کردند که در علوم دین

۱. همان، ج ۲، ص ۳۵۱.

۲. ابن فرحان، حسن، *داعیة و لیس نبیاً*، ص ۱۲۸؛ ر.ک: عماد، عصام، *نقد الشیخ محمد ابن عبدالوهاب من الداخل*، ص ۱۵.

۳. بن باز، عبدالعزیز، *پیشین*، ص ۱۶.

۴. ابن بشر، عثمان، *پیشین*، ص ۳۷.

۵. آل عبداللطیف، عبدالعزیز بن محمد، *دعاوی المناوئین*، ص ۵۰. به نقل از شیخ ابن عبدالوهاب، عثیمین، ص ۶۱ و ۱۰۱.



و شریعت سید المرسلین ﷺ فعال بودند (و به قدری زیادند) که ممکن نیست همه آنها را در این کتاب بیاورم»<sup>۱</sup>.

نیز در مقدمه کتاب علماء نجد خلال ثمانیة قرون آمده: «فقط در شهر اشبقر از منطقه نجد در وقت واحد چهل عالمی که همگی صلاحیت قضاوت داشتند (آن هم در وقتی که قضاوت، منصب کبار علما بود)، زندگی می کردند». وی اضافه می کند: «در شهر عیینه علمای بسیار بودند؛ به طوری که فقط در یک زمان هشتاد عالمی که مدرس علوم بودند، در عیینه به تدریس می پرداختند»<sup>۲</sup>.

حسن بن فرحان مالکی در کتاب *داعیة و لیس نبیا* با شمردن نام ۵۱ عالم هم عصر ابن عبدالوهاب<sup>۳</sup> و ذکر نام کتاب *سلک الدرر فی تراجم علماء القرن الثانی عشر* که مشهورترین کتاب در مورد علمای معاصر ابن عبدالوهاب است، می نویسد: «اینها خود دلیلی بر عدم جهل امت اسلامی در دوران محمد بن عبدالوهاب است، چه رسد به شرک امت!»<sup>۴</sup>

#### ۴. تحصیل علمی محمد ابن عبدالوهاب در نجد

محمد بن عبدالوهاب بیشتر دوران علمی خود را در نجد گذرانده است و فقط برای حج در مکه و مدت دو ماه در مدینه<sup>۵</sup> و مقداری هم در بصره بوده و کار علمی او از طریق پدرش و علمای عیینه استمرار یافته<sup>۶</sup> و بعد از انتقال پدرش به حریملا او نیز به آنجا نقل مکان کرده است.<sup>۷</sup> پس باید به وجود عالمانی بزرگ در منطقه نجد اعتراف کرد، و الا باید علمیت محمد بن عبدالوهاب را زیر سؤال برد.

۱. آلوسی، محمود، پیشین، ص ۱۴۷.

۲. آل بسام، عبدالله، پیشین، ج ۱، ص ۱۵.

۳. ابن فرحان، حسن، پیشین، ص ۱۴۶-۱۴۹.

۴. همان، ص ۱۴۹.

۵. ابن غنام، حسین، پیشین، ص ۸۲؛ آل بسام، عبدالله، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۹.

۶. همان.

۷. ابن غنام، حسین، پیشین، ص ۸۴؛ ابن بشر، عثمان، پیشین، ج ۱، ص ۳۷.

### ◆ چند سؤال

با وجود اقرار برخی از تاریخ‌نویسان از جمله آلوسی به دیانت مردم نجد و مسلمان بودن آنها از صدر اسلام<sup>۱</sup> و با وجود عالم بودن خاندان ابن عبدالوهاب، به نحوی که جدش رئیس علما بود و پدر<sup>۲</sup> و برادرش<sup>۳</sup> قاضی بودند، آن هم در روزگاری که قضاوت جایگاه کبار العلماء<sup>۴</sup> و پدرش بزرگ‌ترین استادش بود و اینکه در سرزمین نجد علمای بسیاری بودند که به قول آلوسی قابل احصا نیست<sup>۵</sup> و بیشتر بهره علمی محمد بن عبدالوهاب هم در منطقه نجد بوده، با این همه، چگونه می‌توان گفت مردم این منطقه دچار شرک و کفر گردیده‌اند و روزگار مردم منطقه محمد پر از گمراهی و جهل بوده؟ آیا این علما عالم و عامل نبوده‌اند؟ آیا خود این علما نیز به کفر و شرک گرویده بودند؟ پس چگونه بیشتر رشد علمی محمد در این منطقه بوده؟

### ◆ دیدگاه مخالفان محمد ابن عبدالوهاب

کسانی که افکار وهابیت را قبول ندارند، هرگز جهل مردم منطقه نجد را نمی‌پذیرند و این دیدگاه را بهتانی بزرگ می‌شمارند. مخالفان ابن عبدالوهاب این فکر را زیربنای مشروعیت بخشیدن به قتل و غارت‌های وهابیون می‌دانند و می‌گویند هر کس به کتب تاریخ، فقه و تفسیر مراجعه کند، خواهد دید که علما و دانشمندان اسلامی با وجود اختلافاتی که دارند، همگی اذعان دارند که هر کس به شهادتین اعتراف کند، مسلمان است<sup>۶</sup> و احکام اسلامی از قبیل ازدواج، ارث، حرمت خون و مال

۱. آلوسی، محمود، پیشین، ص ۵۹.

۲. الگار، حامد، پیشین، ص ۱۶؛ آلوسی، محمود، پیشین، ص ۸۲.

۳. آل بسام، عبدالله، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۱.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۵.

۵. آلوسی، محمود، پیشین، ص ۱۴۷.

۶. ر.ک: بخاری، ابوعبدالله، صحیح بخاری، کتاب الایمان، باب ۱۷، ح ۲۵؛ نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، کتاب الایمان، احادیث باب ۸؛ دارمی، ابومحمد، سنن دارمی، ج ۲، کتاب السیر، باب ۱۰، ح ۲۴۴۴؛ ابن یزید، ابوعبدالله، سنن ابن ماجه، ج ۱، ح ۶۳ و ۳۹۲۷؛ ابی داوود، سلیمان، سنن ابی داوود، ج ۲، کتاب الزکاة، باب وجوب الزکاة، ح ۱۵۵۶؛ ترمذی، ابوعیسی، سنن ترمذی، کتاب الایمان، باب ۱، ح ۳۶۰۶؛ نسائی، سنن نسائی، ج ۸،

در مورد او جاری می‌شود.<sup>۱</sup> همچنین در کتاب معنی ابن قدامه<sup>۲</sup> آمده است: مردی از رسول خدا ﷺ اجازه کشتن شخصی را خواست که نه شهادتش صحیح بود و نه نمازش. پیامبر ﷺ فرمودند: خدا مرا از کشتن چنین کسانی که به وحدانیت او اعتراف می‌کنند و نماز می‌خوانند، باز داشته است.<sup>۳</sup> سپس ابن قدامه می‌گوید: «اگر عده‌ای به ارتداد و کفر شخصی شهادت دهند، ولی او به کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله اقرار کند، به شهادت گواهان اعتنا نمی‌شود و او را آزاد می‌کنند».<sup>۴</sup>

حال در اینجا به برخی از دیدگاه‌های مخالف با وهابیت می‌پردازیم:

### ۱. دیدگاه سلیمان بن عبدالوهاب

او برادر تنی محمد است و عالمی فقیه و قاضی شهر حریملا بود که معرفت و درایت داشت.<sup>۵</sup> سلیمان اولین مخالف محمد بود که کتاب الصواعق الالهیه<sup>۶</sup> را در رد او تألیف کرد.<sup>۷</sup> این کتاب<sup>۸</sup> امروزه از مهم‌ترین کتب مرجع مورد استناد برای مخالفان

① کتاب الایمان، باب ۱۵، ح ۵۰۱۸؛ ابن حنبل، احمد، مسند، ج ۱، ح ۱۱۷؛ بیهقی، ابوبکر، السنن الکبری، ج ۴، کتاب الصلاة، باب لا یأتم مسلم بکافر، ح ۵۲۴۲ و...

۱. مغنیه، محمد جواد، هذه هی الوهابیه، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ همو، این است وهابیت، ص ۱۵۳.

۲. کتاب المغنی اثر ابن قدامه است. این کتاب مورد اعتماد وهابی‌ها و حاوی فتاوی فقهی بر اساس مذهب حنبلی است.

۳. ر. ک: ابن قدامه، المغنی، ج ۷، ص ۱۲۷ و ۱۴۱؛ مغنیه، محمد جواد، هذه هی الوهابیه، ص ۱۱۴؛ همو، این است وهابیت، ص ۱۵۵.

۴. همان.

۵. آل بسام، عبدالله، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۱.

۶. گاه این کتاب را با نام فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب بیان کرده‌اند. به نقل از دعاوی المناوئین، ص ۵۰؛ طوسی، نجم‌الدین، وهابیت عامل تفرقه مسلمانان، ص ۵۱.

۷. آل بسام، عبدالله، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۳؛ عبدالحمید، صائب، الوهابیه فی صورتها الحقیقیه، ص ۱۴-۱۵؛ عماد، عصام، پیشین، ص ۱۵؛ آل عبداللطیف، عبدالعزیز بن محمد، پیشین، ص ۵۰. به نقل از الشیخ ابن عبدالوهاب، عثیمین، ص ۶۱ و ۱۰۱.

۸. برای اطلاعات بیشتر در مورد این کتاب ر. ک: محمد علی موحدی پور، «کتاب الصواعق، نقدها و پاسخ‌ها»، ص ۵۹.

وهابیت در رد این فرقه است<sup>۱</sup> که بارها در هند، مصر و ترکیه به چاپ رسیده است.<sup>۲</sup> شیخ سلیمان در رد بر افکار برادرش، محمد بن عبدالوهاب، می‌نویسد:

چگونه کسی را که به وحدانیت و یگانگی خدا و به عبد و رسول بودن محمد ﷺ شهادت می‌دهد و نماز می‌خواند و زکات می‌دهد و روزه می‌گیرد و حج می‌رود، کافر می‌دانی؟ و چگونه کسانی را که مؤمن به خدا و ملائکه و قرآن و رسول خدا و ملتزم به تمام شعائر اسلام‌اند، کافر قرار می‌دهی و سرزمینشان را سرزمین کفر و حرب اعلام می‌کنی؟ از شما می‌پرسم پیشوای شما در این امر کیست و این روش را از کجا اخذ کرده‌اید؟... و جایز نیست برای ما و برای شما و برای کسانی که ایمان به خدا و روز جزا دارند، این‌گونه استنباط کردن و کافر اعلام کردن کسانی که امت، اجماع به اسلام آنها دارند... و نزد عوام و خواص روشن است که این افعالی<sup>۳</sup> را که موجب کفر مردم می‌پنداری، بلاد اسلامی را پر کرده است و اهل علم نیز می‌دانند این امور در بین امت اسلامی هفتصد سال است که صورت می‌گیرد، ولی هیچ‌یک از اهل علم، صاحبان این افعال را کافر ندانسته و احکام ارتداد را بر آنها جاری نکرده است، بلکه اهل علم احکام اسلام را بر اینها جاری می‌کنند، به‌خلاف قول شما که حکم کفر و ارتداد بر بلاد مسلمین جاری می‌کنید و بلاد اینها را، بلاد حرب اعلام می‌کنید، تا جائیکه حتی این احکام را بر حرمین شریفین هم جاری می‌سازید؛ درحالی که پیامبر ﷺ در مورد حرمین

۱. دکتر عصام العماد از اندیشمندان جهان اسلام که قبل از گرویدن به مذهب شیعه وهابی بوده، معتقد است کتاب *الصواعق* شیخ سلیمان سبب نجاتش از عقاید وهابیت بوده و این کتاب بهترین دارو برای مقابله با وهابیت است. او همچنین می‌گوید که دولت سعودی از مطالعه این کتاب جلوگیری می‌کند و مطالعه آن را حرام می‌داند که این امر حکایت از اثرگذاری بی‌بدیل کتاب *الصواعق الالهیه* دارد. (ر.ک: همان، ص ۶۸؛ عماد، عصام، پیشین، ص ۱۵-۱۹).  
 ۲. ابن فرحان، حسن، پیشین، ص ۱۲۸؛ آل عبد اللطیف، عبد العزیز بن محمد، پیشین، ص ۵۰.  
 ۳. مثل استغاثه به نبی ﷺ و اولیا، نذر برای نبی ﷺ و اولیا، تبرک و مسح کردن به قبور.

شریفین در احادیث صحیح صریح خبر داده که این دو شهر بلاد اسلامی باقی خواهند ماند (اسلام از این بلاد زائل نخواهد شد.) و فرموده: همانا در این دو بلاد بت‌پرستی نخواهد شد.<sup>۱</sup>

## ۲. دیدگاه ابن عفالق

محمد بن عبدالرحمن بن عفالق حنبلی احسایی (۱۱۰۰-۱۱۶۴ق)، از علمای بزرگ احساء و فقیه فاضلی بود که در عصر خود دانش بالایی داشت و کتاب‌هایی در فقه و علم نجوم نوشته است.<sup>۲</sup> او در مخالفت با محمد بن عبدالوهاب کتاب *تهکم المقلدین فی مدعی تجدید الدین* را نگاشت.<sup>۳</sup> همچنین با نوشتن نامه‌هایی به عثمان بن معمر امیر عیینه، با استدلالاتی بسیار قوی باعث جدا شدن او از ابن عبدالوهاب گشت.<sup>۴</sup> او مدعی بود که نظرهای محمد بن عبدالوهاب در مسائل توحیدی، حتی با نظر ابن تیمیه و ابن قیم هم مخالف است.<sup>۵</sup> ابن عفالق در ضمن رد جاهل و مشرک بودن مردم نجد و امت پیامبر ﷺ و همچنین با رد کردن اتهام ضلالت آنها، در نامه خود به ابن معمر بیان داشت:

قد ثبت بالأدلة و البراهین القاطعة عصمة الأمة، و من نفی  
العصمة عنهم إلى الكفر اقرب؛<sup>۶</sup>  
با ادله و قرائن قطعی ثابت می‌شود که امت اسلام عصمت دارند  
(و مصون از شرک و ضلالت‌اند) و هر کسی که این عصمت را نفی  
کند، به کفر نزدیک شده است.

۱. ابن عبدالوهاب، سلیمان، *الصواعق الالهية فی رد علی الوهابية*، ص ۲۱-۲۴.

۲. ابن حمید، *السحب الوابلية*، ص ۳۸۲؛ ابن فرحان، حسن، پیشین، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ همو، *مبلغ نه پیامبر*، ص ۱۷۵.

۳. آل عبداللطیف، عبدالعزیز بن محمد، پیشین، ص ۵۲-۵۳.

۴. ر.ک: همان، ص ۵۳-۵۴؛ ابن فرحان، حسن، *داعية و ليس نبياً*، ص ۱۲۹؛ همو، *مبلغ نه پیامبر*، ص ۱۷۵.

۵. نامه ابن عفالق به ابن معمر؛ آل عبداللطیف، عبدالعزیز بن محمد، پیشین، ص ۵۳ و ۵۴.

۶. همان، ص ۲۸۳.

### ۳. دیدگاه عبدالله المویسی

نام کامل او عبدالله بن عیسی تمیمی مشهور به مویسی (۱۷۵ق) و از بزرگ‌ترین شیوخ اهل نجد بود. وی ابتدا نزد علمای نجد دانش آموخت و سپس به شام رفت و نزد علامه سفارینی<sup>۱</sup> که به اعتراف محمد بن عبدالوهاب از بزرگ‌ترین علمای نجد بود، کسب علم کرد. مویسی همان کسی است که توانست عبدالله بن سحیم، از حامیان شیخ محمد، را از حمایت او بازدارد.<sup>۲</sup> او در رد ابن عبدالوهاب در یکی از کتبش نوشت:

اما قول تو در اینکه توحید همان است که پیامبر ﷺ آورده است و دیگران این توحید را نقض کرده‌اند، پس خود به خطا رفتی از آنچه بر این مطلب صادر کردی؛ زیرا پنداشتی آنچه خود می‌گویی، همان توحید است. پس نقض کردی نوشته خود را (زیرا گفتی توحید چیزی است که رسول آورده است، اما در عمل نظر خود را توحید واقعی دانستی!) و به تکفیر مسلمانان پرداختی و مال و جانشان را مباح اعلام کردی، بدون هیچ برهانی از جانب خدا و رسولش. و این روش همان منطق خوارج است.<sup>۳</sup>

### ۴. دیدگاه علامه شامی (ابن عابدین)

او که از علمای مورد احترام و بزرگ اهل سنت دیوبند می‌باشد، چنین گفته است:

وهابیان بر این عقیده هستند که فقط آنها مسلمان‌اند و مخالفان عقایدشان مشرک‌اند و با همین تصورات کشتن اهل سنت و کشتن علما را مباح دانسته‌اند، تا اینکه خداوند قدرت آنها را درهم شکست. از این رو به وضوح می‌گوییم که محمد بن عبدالوهاب و پیروانش در سلسله علمی، فقهی، حدیث، تفسیر و تصوف جزء مشایخ ما نیستند. حلال شمردن خون، آبرو و اموال مسلمین، یا به‌حق است یا

۱. آل بسام، عبدالله، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۴؛ ابن فرحان، حسن، داعیة ولیس نبیا، ص ۱۲۹؛ همو، مبلغ نه پیامبر ص ۱۷۵-۱۷۶.

۲. همو، داعیة ولیس نبیا، ص ۱۲۹؛ همو، مبلغ نه پیامبر، ص ۱۷۶.

۳. آل بسام، عبدالله، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۵.

به ناحق. اگر ناحق باشد، یا بدون تأویل است که در این صورت، موجب خروج از دین می‌گردد و یا با تأویلی است که شرع مقدس اجازه نداده است که در این صورت، موجب فسق می‌شود...، اما در مورد مسلمانان پیشین، ما هرگز کسی را تکفیر نمی‌کنیم. کسی که تکفیر کند، بدعت کرده و عمل او موجب خروج از دین است و اهل قبله را هر چند از مبتدعه باشند، تا وقتی که ضرورتی از دین را انکار نکرده باشند، تکفیر نمی‌کنیم.<sup>۱</sup>

### ۵. دیدگاه حسن بن فرحان مالکی

ایشان از علمای حنبلی مذهب عربستان است. وی در مورد ابن عبدالوهاب می‌نویسد:

شیخ محمد با توجه به اینکه ضعف علمی او در حدیث و تاریخ هویداست و بینش عالم مسلمان با این دو علم شکل می‌گیرد، در محکوم کردن شرک و بدعت تمام سخت‌گیری‌ها را به کار می‌گیرد و برای این عمل به اطلاعات نصوص صحیح و به صریح نصوص ضعیف استناد می‌جوید و در صدور احکام کیفی صریح بر مبنای احادیث ضعیف و ساختگی یا قیاس فاسد و... زیاده‌روی می‌کند... بیشتر کلمه شرک را مورد توجه خود قرار می‌دهد و ضوابط تکفیر را رعایت نمی‌کند و برای اثبات دیدگاه خود به آرای نادر استشهاد می‌کند و استنباط‌های سخت‌گیرانه و سطحی دارد. آن‌گاه برای (جلب نظر) عوام مقلد و علمای خاضع آنها را با هم پیوند می‌زند و جمع بندی می‌کند؛ در نتیجه، خواننده ساده‌دل که اغلب پیروان او را تشکیل می‌دهند، می‌پندارد که آن دیدگاه، دانش عظیمی است که علمای گذشته به امانت آنها خیانت کرده و آنان را از شرک

۱. سهارنپوری، خلیل احمد، عقائد علماء اهل السنة والجماعة، ص ۵۸-۵۹؛ رجبی، حسین، دیده‌ها و دریافت‌ها، ص ۱۰۲.

برحذر نداشته‌اند و مردم به دوران جاهلیت اولی بازگشته‌اند... آن‌گاه بدویان از وی پیروی کردند و به طمع رسیدن به مال و مقام دنیا، خون مردم را با شمشیرهای خود به زمین ریختند و با زبان الکنشان به تکفیر مردم پرداختند.<sup>۱</sup>

### ۶. دیدگاه احمد زینی دحلان

زینی دحلان نیز اندیشه‌ها و اعمال محمد بن عبدالوهاب را نقد کرده و مردود شمرده است:

وهایبون با نسبت دادن کفر به مردم، هنگام ظهور در بلادشان جنگ‌هایی را راه انداختند و خون‌ریزی‌ها کردند؛ به قدری که قابل احصا نیست. اموال مردم را مباح و زن‌ها را اسیر می‌کردند و مؤسس این مذهب خبیث محمد بن عبدالوهاب از طایفه بنی‌تمیم بود<sup>۲</sup>... او برای اثبات عقایدش به ادله‌ای تمسک می‌جست که آن ادله نمی‌توانند هیچ یک از عقایدش را اثبات کنند و سخنانی می‌گفت و تعبیراتی به کار می‌برد که مردم عوام را بفریبید و آنان را پیرو خود سازد. وی در مورد عقایدش کتاب‌هایی نوشت و توانست مردم عوام را فریب دهد و آنان را با خودش همراه سازد؛ به طوری که آن مردم ناآگاه قبول کردند که اکثر مسلمانان و اهل توحید کافر هستند. وی با حاکمان مشرق که اهل درعیه بودند، ارتباط برقرار کرد و نزد آنان رفت و توانست نظرشان را جلب کند. این حکام به یاری‌اش پرداختند و دعوتش را پذیرفتند. البته قصد آنان از پذیرش دعوت محمد بن عبدالوهاب این بود که بدین وسیله سلطنت خود را پایدار سازند و حکومت خود را گسترش دهند. از این رو بر عرب‌های بادیه‌نشین حمله بردند و بر ایشان تسلط یافتند و آنان را تحت انقیاد

۱. ابن فرحان، حسن، *داعیة ولیس نبیا*، ص ۱۴۱-۱۴۲؛ همو، *مبلغ نه پیامبر*، ص ۱۹۲-۱۹۳.

۲. ابن زینی دحلان، احمد، *پیشین*، ص ۳-۴.



خود درآوردند و بی‌هیچ اجر و مزدی آنان را در شمار لشکریان خود درآوردند. کارشان به آنجا رسید که اعلام کردند هر کس به گفته‌های ابن‌عبدالوهاب اعتقاد نداشته باشد، کافر و مشرک است و ریختن خونش حلال! و گرفتن اموال و دارایی‌هایش مباح است...<sup>۱</sup> و هر کسی را که می‌کشند، مالش را اخذ می‌کردند و خمس آن را امیر می‌گرفت و مابقی را تقسیم می‌کردند.<sup>۲</sup> پس به بهانه کافر و مشرک شمردن مردم، هر چه را خواستند تصاحب کردند و قتل‌های زیادی مرتکب شدند.

## ۷. دیدگاه جمیل صدقی زهاوی

وی می‌گوید:

شیخ محمد با بسیاری از عقاید مردم به مخالفت برخاست و هر کس را که عقاید او را نداشت، کافر می‌خواند و حکم قتل آنها و اباحه اموال آنها را صادر می‌کرد.<sup>۳</sup> او از صلوات فرستادن بر نبی ﷺ کراهت داشت و از یاد آن حضرت در شب جمعه نهی می‌کرد.<sup>۴</sup> او سپس برای ابن‌سعود رساله *كشَف الشبهات عن خالق الارض و السماوات* را نگاشت و در آن جمیع امت اسلامی را کافر دانست و پنداشت مردم شش‌صد سال کافر شده‌اند.<sup>۵</sup> ابن‌سعود نیز به قتل مردم و تصاحب اموالشان سرعت بخشید.<sup>۶</sup> پس محمد بن عبدالوهاب بسیاری از کتب را آتش زد و بسیاری از علما و مردم را به قتل

۱. همان، ص ۵.

۲. ابن‌زینی دحلان، احمد، *الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه*، ص ۱۱۴.

۳. صدقی، زهاوی، جمیل، پیشین، ص ۱۲.

۴. همان، ص ۱۳.

۵. همان، ص ۱۵.

۶. همان، ص ۱۷.

رساند و جان و اموالشان را مباح دانست و قبور اولیا را ویران کرد و برخی از قبور در احساء را محل قضای حاجت قرار داد.<sup>۱</sup>

با توجه به آرای اهل سنت درباره وهابیت، باید به این نکته اذعان کرد که محمد بن عبدالوهاب مخالفان فراوانی دارد که حسن فرحان مالکی در کتاب *داعیه و لیس نبیا* به نام ۲۲ نفر از بزرگ‌ترین آنها که هم‌عصر خود ابن عبدالوهاب بودند،<sup>۲</sup> اشاره کرده است.<sup>۳</sup>

#### ◆ نتیجه

مهم‌ترین اساس و پایه مذهب وهابیت و یگانه شعار آنان این است: «إما الوهابية و إما السيف؛ یا وهابیت را بپذیر، یا شمشیر را». لذا هر کس به مذهب وهابیت گرایش یابد، جان‌ش در سلامت است و هر کس از قبول آن سر باز زند، خونش مباح است، فرزندانش کشته می‌شوند و مالش به غارت می‌رود و محال است که وهابیت جز این نگاه، به دیگران بنگرد و از این رو جز خود، دیگر مسلمانان را کافر، و خون و مالشان را حلال می‌داند.<sup>۴</sup>

با شواهدی که ذکر شد، فهمیده می‌شود که حکم به کفر و شرک مردم نجد صحیح نیست و این حکم دستاویزی برای به یغما بردن اموال مردم و کم کردن

۱. همان، ص ۱۸.

۲. ابن فرحان، حسن، *داعیه و لیس نبیا*، ص ۱۲۷-۱۳۱.

۳. این مخالفان عبارت‌اند از: ۱. سلیمان بن سحیم حنبلی نجدی (۱۱۳۰-۱۱۸۱ق)؛ ۲. سلیمان بن عبدالوهاب (م ۱۲۰۸ق)؛ ۳. محمد بن عبدالرحمن بن عقالق (۱۱۰۰-۱۱۶۴ق)؛ ۴. عبدالله بن مویس (م ۱۱۷۵ق)؛ ۵. عبدالله بن احمد بن سحیم (م ۱۱۷۵ق)؛ ۶. عبدالله بن عبداللطیف احسائی (استاد محمد ابن عبدالوهاب)؛ ۷. محمد بن عبدالله بن فیروز احسائی (م ۱۲۱۶ق)، ۸. محمد بن علی بن سلوم (م ۱۲۴۶ق)؛ ۹. عثمان بن منصور ناصری (م ۱۲۸۲ق)؛ ۱۰. عثمان بن سند بصری (م ۱۲۵۰ق)؛ ۱۱. محمد بن سلیمان کردی (م ۱۱۹۴ق)؛ ۱۲. مرید بن احمد تمیمی (م ۱۱۷۱ق)؛ ۱۳. سیف بن احمد عتیقی (م ۱۱۸۹ق)؛ ۱۴. صالح بن عبدالله صائغ (م ۱۱۸۳ق)؛ ۱۵. احمد بن علی البصری قبانی؛ ۱۶. عبدالله بن داوود زبیری (م ۱۲۲۵ق)؛ ۱۷. علوی بن احمد حداد حضرمی (م ۱۲۳۲ق)؛ ۱۸. عمر بن قاسم بن محجوب تونسلی؛ ۱۹. محمد بن عبدالله بن کیران مغربی (م ۱۲۲۷ق)؛ ۲۰. محمد بن عبدالله بن حمید (م ۱۲۹۵ق)؛ ۲۱. عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن عدوان (م ۱۱۷۹ق)؛ ۲۲. حسن بن عمر شطی دمشقی (م ۱۲۷۴ق)؛ ۲۳. مغنیه، محمد جواد، *این است وهابیت* (ترجمه هذیه الوهابیه)، ص ۲۰۵.

حقارت‌های درونی وهابیت و به منظور انتقام‌گیری از مردمی بود که زیر بار بدعت‌های محمد بن عبدالوهاب نرفتند.<sup>۱</sup> این بدعت‌ها و ضلالت‌ها به قدری در محمد بن عبدالوهاب آشکار بود که پدرش<sup>۲</sup> و استادانش از همان ابتدا مردم را از مراجعه به او باز می‌داشتند<sup>۳</sup> و برادرش<sup>۴</sup> کتابی مستقل در رد او و افکار منحرفش تألیف کرد.<sup>۵</sup>

پس علاوه بر اینکه باید به مسلمان بودن مردم نجد اذعان داشت،<sup>۶</sup> باید دانست که فتنه اصلی منطقه نجد، وجود خود محمد بن عبدالوهاب بود؛ زیرا او با عقاید و افکار انحرافی‌اش پایه‌گذار فرقه وهابیت و انحرافی بزرگ در دین خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گشت. وجود نازنین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز در اخباری غیبی به وجود فتنه در سرزمین نجد اشاره کرده‌اند و برخی از این احادیث در صحیحین (بخاری و مسلم) و مسند احمد بن حنبل آمده که می‌توان این فتنه را بر این خوارج (محمد بن عبدالوهاب و فرقه وهابیت) حمل کرد.<sup>۷</sup>

برای حسن ختام به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با اشاره به مشرق فرمودند: «تجیء الفتنة من ههنا من المشرق»<sup>۸</sup> فتنه از این سمت مشرق رخ می‌دهد».

و در حدیثی که می‌توان آن را تفسیر از این شرق دانست، می‌فرمایند:

۱. ر. ک: ابن عبدالوهاب، سلیمان، پیشین، ص ۲۱-۲۴؛ نامه ابن عفالق به ابن معمر؛ آل بسام، عبدالله، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۵؛ سهارنپوری، خلیل احمد، پیشین، ص ۵۸-۵۹؛ رجبی، حسین، پیشین، ص ۱۰۲؛ ابن فرحان، حسن، پیشین، ص ۱۴۱-۱۴۲؛ همو، مبلغ نه پیامبر، ص ۱۹۲-۱۹۳؛ زینی دحلان، احمد، فتنة الوهابیة، ص ۳-۵؛ همو، الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، ص ۱۱۴؛ صدقی زهاوی، جمیل، پیشین، ص ۱۲-۱۸.
۲. ابن بشر، عثمان، پیشین، ص ۳۷؛ طبسی، نجم‌الدین، پیشین، ص ۵۱.
۳. ابن زینی دحلان، احمد، فتنة الوهابیة، ص ۴؛ همو، الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، ص ۱۱۲.
۴. الگار، حامد، پیشین، ص ۱۶.
۵. صدقی زهاوی، جمیل، پیشین، ص ۱۲؛ ابن فرحان، حسن، داعیة و لیس نبیاً، ص ۱۲۸؛ رضوی، سید مرتضی، ماضی الوهابیین و حاضرهم، ص ۳۶.
۶. آلوسی، محمود، پیشین، ص ۵۹.
۷. ر. ک: علوی بن حداد، مصباح الانام و جلاء الظلام، ص ۷-۹؛ ابن زینی دحلان، احمد، پیشین، ص ۱۲۳.
۸. ابن حنبل، احمد، پیشین، ج ۲، ح ۴۷۵۴؛ ر. ک: بخاری، ابوعبدالله، پیشین، کتاب الفتن، باب ۱۶، ح ۷۰۹۳؛ نیشابوری، مسلم، پیشین، ح ۲۹۰۵.

اللهم بارك لنا في شامنا: اللهم بارك لنا في يمننا! قالوا: يا رسول الله وفي نجدنا. قال: اللهم بارك لنا في شامنا! اللهم بارك لنا في يمننا! وقال في الثالثة: هناك الزلزال و الفتن و بها يطلع قرن الشيطان.<sup>١</sup>

رسول الله ﷺ می فرمایند: در نجد فتنه رخ می دهد و به سبب آن فتنه، شاخ شیطان پدید می آید (که نجد را باید تفسیر از شرق دانست).  
از آن حضرت حدیث دیگر نیز نقل شده:

يخرج ناس من قبل المشرق و يقرءون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية ثم لا يعودون فيه حتى يعود السهم إلى فوقه. قيل: ما سيماهم؟ قال: سيماهم التحليق؛<sup>٢</sup>

برخی از مردم از مشرق می آیند که به قرآن عمل نمی کنند... و به دین بر نمی گردند... علامت آنها این است که سرهایشان را می تراشند (یکی از خصوصیات محمد بن عبدالوهاب این بود که پیروانش را مجبور می کرد سرهایشان را بتراشند).<sup>٣</sup>

۱. بخاری، ابی عبدالله، پیشین، کتاب الفتن، باب ۱۶، ح ۷۰۹۴.  
۲. همان، کتاب التوحید، باب ۵۷، ح ۷۵۶۲؛ ابن حنبل، احمد، پیشین، ج ۳، ح ۱۱۶۱۴؛ نسائی، پیشین، ح ۳۵۶۶.  
۳. ر.ک: علوی بن حداد، پیشین، ص ۹-۷؛ ابن زینی دحلان، احمد، خلاصة الكلام في بيان امراء البلد الحرام، ص ۱۵؛ همو، الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیة، ص ۱۲۶-۱۲۷؛ علوی، عبدالله، صدق الخبر فی خوارج القرن الثاني عشر، ص ۱۲۲؛ همتی، همایون، الوهابیة نقد و تحلیل، ص ۵۹.

## ◆ منابع

۱. ابن بشر، عثمان بن عبدالله: **عنوان المجد في تاريخ نجد**، رياض: مطبوعات دار الملك عبدالعزيز، چاپ چهارم، ۱۴۰۲ق.
۲. ابن حنبل، ابو عبدالله احمد: **مسند احمد**، تحقيق: محمد صدقي محمد جميل عطار، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ۱۴۲۹-۱۴۳۰ق.
۳. ابن زيني دحلان، احمد: **الدرر السننية في الرد على الوهابية**، تحقيق: دكتور جبريك حداد، دمشق: دار غار حراء، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
۴. \_\_\_\_\_: **خلاصة الكلام في بيان أمراء البلد الحرام**، استانبول: مكتبة الحقيقة، ۱۴۲۳ق.
۵. \_\_\_\_\_: **فتنة الوهابية**، تحقيق: حسين حلمي بن سعيد استانبولي، استانبول: فاتح، ۱۹۷۸م.
۶. ابن عبدالوهاب، سليمان: **الصواعق الالهية في الرد على الوهابية**، المجمع العالمي المبلغين، چاپ دوم، ۱۴۳۲ق.
۷. ابن عبدالوهاب، محمد: **مجموع مؤلفات الشيخ محمد بن عبدالوهاب - كشف الشبهات**، تحقيق: رائد بن صبري بن ابي علفه، بيروت: مليار للاستثمار، چاپ اول، ۲۰۱۰م.
۸. ترمذی، محمد بن عيسى: **الجامع الصحيح سنن الترمذی**، بيروت: داراحياء التراث العربي، چاپ اول، بی تا.
۹. ابن غنام، حسين: **تاريخ نجد**، تحقيق: دكتور ناصرالدين اسد، بيروت-قاهره: دارالشروق، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۱۰. \_\_\_\_\_: **روضة الافكار والافهام لمرئاد حال الامام و تعداد غزوات الاسلام**، تحقيق: سليمان بن صالح خراشي، رياض: دارالثلوثية، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
۱۱. ابن فرحان مالكي، حسن: **داعية و ليس نبيا**، عمان- اردن: دار الرازي مركز الدراسات التاريخية، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
۱۲. \_\_\_\_\_: **مبلغ نه پیامبر**، مترجم: سيد يوسف مرتضوى، قم: نشر اديان، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.
۱۳. ابن فوزان، صالح: **شرح كشف الشبهات محمد بن عبدالوهاب**، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۴. ابن يزيد قزويني، ابو عبدالله محمد: **سنن ابن ماجه**، تحقيق: محمود محمد محمودحسن نصار، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۱۵. ابوايوب: **بحوث حول شيخ محمد وحركته المجدده**، رياض، ۱۴۱۹ق.
۱۶. ابي داوود، سليمان ابن اشعث سجستاني ازدری: **سنن ابي داوود**، خليل مامون شيحا، بيروت: دارالمعرفة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۷. الكار، حامد: **الوهابية**، ترجمه: عباس خضير كاظم، ألمانيا. بغداد: منشورات الجمل، چاپ اول، ۲۰۰۶م.
۱۸. \_\_\_\_\_: **وها بيگري**، مترجم: احمد نمايي، مشهد: آستان قدس رضوى، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.
۱۹. امين، احمد: **زعماء الاصلاح في العصر الحديث**، بيروت: دارالكتاب العربي، بی تا.
۲۰. آل بوطامي، شيخ احمد: **الشيخ محمد بن عبدالوهاب عقيدته السلفية و دعوته الاصلاحية و ثناء العلماء عليه**، مقدمه: عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، بی جا، بی تا.
۲۱. آل بسام، عبدالله بن عبدالرحمن بن صالح: **علماء نجد خلال ثمانية قرون**، رياض: دارالعاصمة الملكة العربية السعودية، چاپ دوم، ۱۴۱۹ق.

٢٢. آلوسي، محمود شكري: **تاريخ نجد**، تحقيق: محمد بهجة الاثري، بغداد: دارالوراق، چاپ اول، ٢٠٠٧م.
٢٣. امين، سيد محسن: **كشف الارتياح في اتباع محمد بن عبد الوهاب**، تحقيق: حسن الامين، بيروت: چاپ دوم، ١٣٨٢ق.
٢٤. بخارى جعفي، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل: **صحيح البخارى**، رياض: دارالسلام، ذوالحجة ١٤١٩ق.
٢٥. \_\_\_\_\_: **صحيح البخارى**، ترقيم و ترتيب: محمد فؤاد عبدالباقي، قاهره: دار ابن حزم، چاپ اول، ١٤٢٩ق.
٢٦. بغدادى نقشبندى خالدى، داوود بن السيد سليمان: **المنحة الوهابية في رد الوهابية**، استانبول: مكتبة الحقيقة، ١٤٢١ق.
٢٧. \_\_\_\_\_: **كتاب اشد الجهاد في ابطال دعوى الاجتهاد**، استانبول: مكتبة الحقيقة، ١٤٢١ق.
٢٨. بلاغى، محمد جواد: **الرد على الوهابية**، تحقيق: سيد محمد على حكيم، بيروت: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ١٤١٩ق.
٢٩. بن باز، عبدالعزيز بن عبدالله: **الامام محمد بن عبد الوهاب دعوته و سيرته**، رياض: الرئاسة العامة لإدارات البحوث العلمية و الإفتاء و الدعوة و الإرشاد إدارة الطبع و الترجمة، چاپ دوم، ١٤١١ق (نرم افزار المكتبة الشاملة).
٣٠. بيهقى، ابوبكر احمد بن حسين بن على: **السنن الكبرى**، به اشراف مكتب البحوث و الدراسات، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٥-١٤٢٦ق.
٣١. ترمذى، محمد بن عيسى: **سنن الترمذى (الجامع الصحيح)**، تحقيق: احمد زهوة-احمد عناية، بيروت: دارالكتاب العربى، چاپ اول، ١٤٢٦ق.
٣٢. حمداوى، جميل: **نشأة شيخ محمد بن عبد الوهاب**، بی جا، بی تا.
٣٣. حمزه، فؤاد: **قلب جزيرة العرب**، مكتبة الثقافة الدينية، بی جا، بی تا.
٣٤. دارمى، ابومحمد عبدالله بن بهرام: **سنن دارمى**، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٥-١٤٢٦ق.
٣٥. سجادى، صادق: **دائرة المعارف بزرگ اسلامى**، مدخل آل سعود، شماره ٤٢٥، تهران: مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامى، چاپ اول، ١٣٨٣ش.
٣٦. ذهبى، ابو عبدالله: **السيرة الامام محمد بن عبد الوهاب**، بی جا، بی تا. (نرم افزار مكتبة الشاملة)
٣٧. رجبى، حسين: **ديدها و دريافتها**، قم: آثار نفيس، چاپ اول، تابستان ١٣٨٩ش.
٣٨. رضوى، سيد مرتضى: **ماضى الوهابيين وحاضرهم**، بيروت-لندن: الارشاد للطباعة و النشر، ١٩٨٦م.
٣٩. سبحانى، جعفر: **الوهابية بين المباني الفكرية و النتائج العملية**، قم: مؤسسة الامام الصادق عليه السلام، چاپ اول، ١٤٢٦ق.
٤٠. سعيد، ناصر: **تاريخ آل سعود**، بيروت: مطبعة الاتحاد، بی تا.
٤١. سهارنبورى، خليل احمد: **عقائد علماء اهل السنة الديوبندية (المهند الى المقتد)**، تحقيق: دكتور سيد طالب الرحمن، رياض: جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامية، ١٤٢٦ق.
٤٢. صبيحى، احمد محمود: **جذور الارهاب في العقيدة الوهابية**، با اشراف سيد والى الزاملى، بيروت: دارالنصر، چاپ اول، ١٤٢٩ق.

۴۳. صدقی زھاوی، جمیل: *الفجر الصادق فی الرد علی الفرقة الوهابية المارقة*، دارالصدیق الاکبر، بی تا.
۴۴. طبسی، نجم الدین: *وہابیت عامل تفرقه مسلمانان*، قم: برگ فردوس، چاپ اول، ۱۳۸۹ ش.
۴۵. عبدالحمید، صائب: *الوهابية فی صورتها الحقيقية*، بیروت: الغدير، ۱۴۱۵ ق.
۴۶. آل عبداللطیف، عبدالعزیز بن محمد: *دعاوی المناوئین لدعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب*، ریاض: مکتبۃ الرشد، چاپ دوم، ۱۴۲۹ ق.
۴۷. عجلانی، منیر: *تاریخ البلاد العربية السعودية الدولة السعودية الاولى، الجزء الثاني، عهد الامام عبدالعزیز بن محمد*، ریاض: دارالشبل، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.
۴۸. علوی حسینی حجازی، عبدالله بن حسن بن فضل: *صدق الخبر فی خوارج القرن الثاني عشر*، مطبعة کومین، بی جا، بی تا.
۴۹. علوی، حبیب بن عبدالله الحداد: *مصباح الأنام و جلاء الظلام*، بی جا، ۱۲۱۶ ق.
۵۰. علیزاده موسوی، مهدی: *سلفی گری و وہابیت: تبارشناسی*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۳۹۰ ش.
۵۱. عماد، عصام یحیی علی: *نقد شیخ محمد ابن عبد الوهاب من الداخل*، قم: منشورات الاجتهاد، چاپ اول، ۱۴۲۹ ق.
۵۲. فاسیلیف، الیکسی: *تاریخ العربية السعودية*، بیروت: شرکتہ المطبوعات، چاپ اول، ۱۹۹۵ م.
۵۳. فیلبی، سنت جون: *تاریخ نجد و دعوت الشيخ محمد بن عبد الوهاب*، تعریب: عمر الیسراوی، قاہرہ: مکتبۃ مدبولی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
۵۴. قحطانی، عبدالله: *هؤلاء هم الخوارج*، المکتبۃ التخصیصۃ للرد علی الوهابية، بی جا، بی تا.
۵۵. مغنیہ، محمد جواد: *این است وہابیت*، مترجم: اکبر مقدسی، قم: مؤسسۃ دارالکتاب الاسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.
۵۶. \_\_\_\_\_: *هذه هي الوهابية*، تحقیق: سامی غریبی، قم: مؤسسۃ دارالکتاب الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۷ ق.
۵۷. موحدی پور، محمد علی: «*کتاب الصواعق*، نقدها و پاسخها»، مجله *سراج منیر*، ش ۶، تابستان ۱۳۹۱ ش.
۵۸. \_\_\_\_\_: «*توحید و شرک در نجد قبل از ظهور محمد بن عبد الوهاب*»، مجله *سراج منیر*، ش ۳، پاییز ۱۳۹۰ ش.
۵۹. ابن حمید: *السحب الوايلة علی ضرائح الحنابلة*، مکتبۃ الامام احمد، چاپ اول، ۱۹۸۹ م.
۶۰. نسائی، *سنن نسائی*، با شرح: جلال الدین سیوطی، حاشیہ: السنندی، بیروت: دارالمعرفۃ، چاپ ہفتم، ۱۴۲۹ ق.
۶۱. نیشابوری، مسلم بن الحجاج: *صحیح مسلم*، ترقیم و ترتیب: محمد فؤاد عبدالباقی، قاہرہ: دار ابن حزم، چاپ اول، ۱۴۲۹ ق.
۶۲. ہمتی، ہمایون: *الوهابية نقد و تحليل*، المکتبۃ التخصیصۃ للرد علی الوهابية، بی جا، بی تا.
۶۳. وردانی، صالح: *ثقافة الارهابية فی كتب الوهابية*، تہران: دار مشعر، چاپ اول، ۱۴۳۳ ق.
۶۴. وہبہ، حافظ: *جزيرة العرب فی القرن العشرين*، لجنة التألیف والترجمة والنشر، چاپ اول، ۱۳۵۴ ق.







## نقد دیدگاه ابن تیمیه در شأن نزول آیه مباحله

علی ملاموسی میبیدی\*

### چکیده

این نوشته به بیان و نقد آرای ابن تیمیه در شأن نزول آیه مباحله می‌پردازد. وی در کتاب *منهاج السنه* آیه مباحله را به‌عنوان یکی از خصائص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام موری نقد قرار داده است. او با اعتراف به نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت و شمول اهل بیت به حضرت علی و فاطمه زهرا و امام حسن و حسین علیهم السلام، حضور ایشان را در جریان مباحله فضیلتی برمی‌شمارد، با این حال معتقد است پیامبر نیازی به دعای اهل بیت علیهم السلام برای مباحله نداشت و این حضور از خصایص حضرت علی علیه السلام به‌شمار نمی‌آید؛ چون عنوان «نفس» در آیه مباحله دلالت بر مساوات ندارد و عنوان «*أَبْنَاءُ تَائِبَاتٍ وَأَنْفُسَاتٍ*» در آیه مباحله عام است که شامل غیر اهل بیت علیهم السلام هم می‌شود؛ زیرا کسی به غیر ایشان در آن زمان برای مباحله نبود. این نوشتار با نقل روایات و کلمات علمای اهل سنت، ادعاهای ابن تیمیه را بی‌اساس و باطل می‌داند، و آیه مباحله را دلیلی محکم بر فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌شمرد.

کلیدواژگان: مباحله، خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، فضایل اهل بیت علیهم السلام، ابن تیمیه، *منهاج السنه*.

## ◆ مقدمه

یکی از باورهای شیعه و اهل سنت، اعتقاد به فضایل فراوان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. بر این عقیده آیات و روایات متعددی وجود دارد. یکی از آنها آیه مباهله است که با توجه به دلالتش، مورد توجه علمای شیعه و سنی قرار گرفته است. در دوران رشد نقل حدیث، ناقلان حدیث عثمانی مذهب با حذف روایات اهل بیت علیهم السلام مخصوصاً روایات مربوط به فضیلت حضرت علی علیه السلام سعی در کتمان حقیقت کردند و در کتب حدیثی خود چیزی نقل نکردند. در دوران بعد از آن و دوره رشد تفسیر آیات و شرح حدیث، مخالفان اهل بیت شروع به وارونه تفسیر کردن آیات و روایات کردند تا حقیقت را به گونه‌ای دیگر نشان دهند. یکی از این افراد ابن تیمیه حرّانی است. او با اینکه می‌پذیرد اهل بیت در جریان مباهله شرکت داشتند، ولی آیه مباهله را به گونه‌ای تأویل و تفسیر می‌کند که حتی فضیلتی برای اهل بیت علیهم السلام به حساب نمی‌آید. این گونه تفسیر حتی به مذاق اهل سنت خوش نمی‌آید و علمای اهل سنت با این گونه نگاه به آیه مخالفت کردند. در این نوشتار با نقل نظر علمای اهل سنت، کلمات ابن تیمیه را نقد می‌کنیم. ابتدا درباره واژه مباهله در لغت و اصطلاح سخن می‌گوییم و بعد وارد اصل کلام می‌شویم.

## ◆ مباهله در لغت

«مباهله» مصدر «باهله» از ماده «بَهَلَه بَهْلًا» است، «بَهْلَه» یعنی «او را لعن کرد»، و «بَاهَلَه» یعنی «هر دو طرف یکدیگر را لعن کردند».<sup>۱</sup> ابن اثیر در نهاییه می‌گوید: «مباهله همان ملاعنه است، به این صورت که قومی که با هم در زمینه‌ای اختلاف دارند، در جایی جمع شوند و بگویند: لعنة الله على الظالم منّا؛ لعنت خدا بر کسی از ما، که ظلم می‌کند».<sup>۲</sup>

۱. فیومی، احمد، مصباح المنیر، ص ۶۴.

۲. ابن اثیر، النهایة، ج ۱، ص ۱۶۷؛ فراهیدی، خلیل، العین، ج ۴، ص ۵۵.

## ♦ جریان مباحله<sup>۱</sup>

نجران با هفتاد دهکده تابع خود، در نقطه مرزی حجاز و یمن قرار گرفته است. در آغاز طلوع اسلام، این نقطه تنها منطقه مسیحی نشین حجاز بود که ساکنانش به عللی از بت پرستی دست کشیده و به آیین مسیح گرویده بودند. پیامبر اسلام ﷺ به موازات مکاتبه با سران دول و مراکز مذهبی جهان، نامه‌ای به اسقف نجران، ابوحارثه نوشت و ساکنان نجران را به آیین اسلام فراخواند.<sup>۲</sup>

نمایندگان پیامبر وارد نجران شدند و نامه پیامبر را به اسقف نجران دادند. آنان شورایی مرکب از شخصیت‌های بارز تشکیل دادند. در جواب این نامه چهارده نفر از اشراف نصرانی که در میان آنها سه تن از بزرگان آنها به نام‌های عبدالمسیح امیر و صاحب رأی آنها، ابو الحارث اسقف آنها، و «بهیم» که سر کاروان آنها محسوب می‌شدند، به محضر پیامبر اکرم ﷺ آمدند. آن حضرت آنها را به اسلام دعوت کرد، اما آنها خودداری کردند. حرف‌ها و احتجاجات زیادی بین هم ردّ و بدل شد، تا آنجا که پیامبر اکرم ﷺ به آنها فرمود: «اگر آنچه را که گفته شد قبول ندارید، بیایید با هم مباحله کنیم».<sup>۳</sup>

ابن تیمیه از صحیح مسلم روایتی از سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند که روزی معاویه از من پرسید چرا ابوتراب را سبّ نمی‌کنی؟

من در جواب گفتم: پیامبر اکرم ﷺ در حقّ علیؑ سه چیز فرموده است که اگر یکی از آن خصائص در من بود، آن را با شتران سرخ موی عوض نمی‌کردم و به

۱. آیت الله سبحانی درباره تاریخ مباحله می‌گوید: «جریان مباحله از حوادث معروف در تاریخ اسلام است که به تواتر نقل شده است و نظر مشهور درباره سال و ماه و روز مباحله، (روز بیست و پنجم از ماه ذی الحجه سال دهم هجرت است). بعد کلامی را از سید بن طاووس در کتاب *اقبال الاعمال* ذکر می‌کند که ایشان سه قول را نقل می‌کند و یادآور می‌شود صحیح‌ترین روایات این است که روز مباحله روز ۲۴ ذی الحجه است؛ گرچه برخی گفته‌اند ۲۱ و بعضی دیگر ۲۷ این ماه دانسته‌اند. آیت الله سبحانی بعد از نقل کلام مشهور فرموده است که در مورد سال و روز جریان مباحله باید تحقیق صورت بگیرد. وی بحث مفصّلی در این باره مطرح می‌کند که برای اطلاع بیشتر به کتاب *فروع البدیت* (ص ۹۱۱) مراجعه شود.

۲. سبحانی، جعفر، *فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام*، ص ۴۹۵.

۳. زهری، محمد بن سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۱، ص ۳۵۷.

همین دلیل من علی را سب نمی‌کنم. یکی از آن سه خصیصه این است که زمانی که آیه ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ﴾ نازل شد، رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را برای مباحله آورد و گفت: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»<sup>۱</sup>.

ابن تیمیه در ادامه، روایتی را از صحیح بخاری<sup>۲</sup> نقل می‌کند که ایهم و عبدالمسیح فردای آن روز نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمدند و خواستند همدیگر را ملاعنه کنند. یکی از آنها به دیگری گفت: «ملاعنه نکن. به خدا قسم، اگر این شخص پیامبر باشد، نه ما روی رستگاری را خواهیم دید و نه فرزندانمان». سپس هر دو گفتند: «هر آنچه از ما بخواهی، ما به شما می‌دهیم. شخص امینی را به سوی ما بفرست...»<sup>۳</sup>.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، ابن تیمیه اذعان دارد که آیه مباحله در شأن اهل بیت نازل شده است و اهل بیت پیامبر شامل حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام است و حضور آنها برای مباحله یک نحوه فضیلتی برای آنها به شمار می‌آید، اما ابن تیمیه در تفسیر این آیه و شأن نزول آن دیدگاه خاصی دارد که به بررسی آن می‌پردازیم.

#### ◆ ادعای اول: عدم دلالت واژه «نفس» بر مساوات در کلام عرب

علامه حلی رحمته‌الله در کتاب *منهاج الکرامه*، آیه مباحله را از بزرگترین فضائل و خصائص حضرت علی علیه‌السلام برمی‌شمرد؛ چراکه خداوند ایشان را در این آیه مبارک نفس خوانده است و چون اتحاد محال است، پس تساوی حضرت علی علیه‌السلام با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ثابت می‌شود و لذا همان فضیلتی که برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ثابت است،

۱. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۱.

۲. بخاری، محمد، صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۲۰.

۳. ابن تیمیه، احمد، *الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح*، ج ۱، ص ۱۸۴؛ زهری، محمد بن سعد، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۷.

برای حضرت علی علیه السلام ثابت می‌شود، و این خود از فضائلی به شمار می‌رود که کسی از صحابه به جز حضرت علی علیه السلام بدان نائل نشدند.<sup>۱</sup>

ابن تیمیه در جواب علامه این حمل را ممتنع می‌داند و دلیل بر مدّعی خود را عدم دلالت نفس بر مساوات در کلام عرب بر می‌شمرد و در تأیید کلامش به آیاتی از قرآن کریم استناد می‌کند، و معنای «نفس» را «مجانست و مشابهت» برمی‌شمرد و قول خداوند را که می‌فرماید **﴿أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾**، به «رجالنا ورجالکم» تفسیر می‌کند و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که چون در آن زمان هیچ کس به غیر از این افراد از لحاظ نسبی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرابت و نزدیکی بیشتری نداشتند، لذا او فقط از ایشان برای مباهله دعوت کرد.<sup>۲</sup>

#### ◆ واژه نفس در قرآن و روایات

با مراجعه به برخی از آیات قرآن، همانند آیه کریمه **﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾**؛<sup>۳</sup> «خود و خویشانتان را از آتش نگاه دارید» و **﴿الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ﴾**؛<sup>۴</sup> «زیانکاران کسانی هستند که خودشان و خویشانشان زیان بینند»، حقیقت یافت می‌شود. در این دو آیه «نفس» در کنار اقربا ذکر شده است و این دو نمی‌توانند با هم مشترک باشند؛ چرا که عطف، خود قاطع اشتراک است، بلکه همان‌طور که در این دو آیه به معنای نفس و جان انسان است، در آیه مباهله هم به معنای نفس و جان انسان آمده است، اما در آیه مباهله فرقی که با این دو آیه دارد، این است که در این دو آیه به معنای حقیقی آن حمل می‌شود و تعدّری وجود ندارد، ولی در آیه مباهله به دلیل تعدّری که دارد، مجازاً بر علی علیه السلام که نازل منزله نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، حمل می‌شود. شاهد بر این سخن، وجود روایات قطعی بر شأن نزول آیه مباهله است.<sup>۵</sup>

۱. حلی، حسن بن یوسف، *منهاج الکرامه*، ص ۱۲۳.

۲. ابن تیمیه، احمد، *منهاج السنّه النبویّه*، ج ۷ ص ۱۲۹.

۳. سوره تحریم (۶۶)، آیه ۶.

۴. سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۵.

۵. میلانی، سید علی، *تشهید المراجعات و تفنید المکابرات*، ج ۱، ص ۴۷۱.



حتی خود ابن تیمیه به این مطلب اعتراف می‌کند و می‌گوید: «برای امام علی علیه السلام در مباحله گونه‌ای از فضیلت است»، و یا درباره علت اینکه عمویش عباس به مباحله دعوت نشد، می‌گوید: «از عموهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط عباس در قید حیات بود که ایشان از سابقین الاولین نبود و همچنین فضیلت خاصی همانند علی علیه السلام نداشت».<sup>۱</sup>

با این تفاسیل، آیا آیه را باید این چنین تفسیر کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را صرفاً به عنوان شخص با ایمان منتسب به خودش برای مباحله دعوت کرده است و هر کس دیگر هم می‌توانست در جایگاه ایشان قرار بگیرد؟!

#### ◆ ادعای دوم: شمول عنوان «ابناءنا» و «نساءنا» و «انفسنا» بر غیر از اهل بیت علیهم السلام

ابن تیمیه به قرینه «نساءنا» و «ابناءنا» ادعا می‌کند «انفسنا»ی در آیه مباحله، مختص حضرت علی علیه السلام نیست؛ زیرا «نساءنا» و «ابناءنا» به صورت جمع آمده‌اند، ولی اختصاصی به فاطمه زهرا و امام حسن و حسین علیهم السلام ندارد؛ زیرا در آن زمان جز فاطمه زهرا علیها السلام از دختران پیامبر کسی در قید حیات نبود و رقیه و ام کلثوم و زینب همگی تا قبل از این واقعه از دنیا رفته بودند. کسی به غیر از امام حسن و حسین علیهم السلام در آن زمان منسوب به بنوت نبودند. ابراهیم، فرزندان ماریه قبطیه، هم در آن زمان طفل کوچکی بود که نمی‌شد او را دعوت کرد. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط از ایشان برای مباحله دعوت کرد. با این شواهد نمی‌توان قائل شد که منظور از «انفسنا» حضرت علی علیه السلام است.<sup>۲</sup>

#### جواب اول

اگر در آیه شریفه لفظ جمع مراد خداوند متعال بود و امر الهی بر این تعلق گرفته بود که پیامبر همه نزدیکان و اقربای خودش را دعوت به مباحله کند، بایستی پیامبر لااقل برای امتثال امر الهی از رجال و نساء و ابناء، از هر کدام به تعداد سه نفر برای

۱. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۷، ص ۱۲۶.

۲. همان، ج ۷، ص ۱۲۹.

مباهله دعوت می‌کرد، ابن تیمیه هم خود به این امر اعتراف کرده که در آن زمان افراد دیگری از مردان مثل عباس عموی پیامبر ﷺ، از زنان عائشه و حفصه... و از فرزندان ابراهیم بودند. پیامبر می‌توانست آنها را نیز برای مباهله بیاورد؛ حال اینکه پیامبر اکرم ﷺ فقط این چهار تن را در مجموع برای مباهله آورد. این خود دلیل بر این است که مصداق واقعی آیه خود اهل بیت ﷺ بوده و کسی نمی‌توانسته در این فضیلت شریک باشد؛ لذا پیامبر فقط اهل بیت ﷺ را برای مباهله دعوت کرده است.<sup>۱</sup>

### جواب دوم

برخی از آثار در منابع اهل سنت دلالت بر فهم سلف بر مصداق بودن اهل بیت ﷺ در آیه مباهله دارد. برای درک بهتر مناسب است به برخی از این آثار اشاره کنیم:

۱. دارقطنی نقل می‌کند:

در روز شورا حضرت علی در جمع حاضر، برای اثبات حقانیت خود این‌گونه احتجاج فرمودند: «شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا در میان شما کسی هست که به رسول اکرم ﷺ قرابت رَحیمی بیشتر از من داشته باشد و از کسانی باشد که پیامبر اکرم ﷺ او را نفس خودش شمرده باشد و فرزندان او را فرزندان خودش، و زنان او را زنان خودش بدانند؟» حاضران گفتند: «خیر، ما کسی را نمی‌شناسیم».<sup>۲</sup>

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، طبق این روایت امیرالمؤمنین ﷺ خودش را مصداق «انفسنا»، و حسنین ﷺ را مصداق «ابناءنا»، و فاطمه زهرا ﷺ را مصداق «نساءنا» معرفی کرده است. اگر کسان دیگر هم می‌توانستند مصداق آیه به حساب آیند، دلیلی نداشت امام علی ﷺ بر افضلیت خودش به این آیه استدلال کند. علاوه بر

۱. سبحانی، جعفر، کاوش‌هایی پیرامون ولایت، ص ۱۴۴.  
 ۲. هیثمی، ابن حجر، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۵۴.



این، در آن مجلس هیچ کس از صحابه به این تفسیر حضرت اعتراض نکردند و این سکوت صحابه خود دلیل بر تقریر کلام امام علی علیه السلام است.

۲. امام سجّاد علیه السلام از امام حسن علیه السلام نقل می‌کند که ایشان در خطبه‌ای فرمودند:

خداوند متعال هنگامی که انکار کفار اهل نجران را دید، به جدّم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، فرمود: «ای پیامبر بگو بیاید دعوت کنیم فرزندانمان و فرزندانتان، و زنانمان و زنانتان، و نفس و جانمان و نفس و جانتان را؛ سپس با هم مباهله کنیم و آن‌گاه لعنت خدا بر دروغ‌گویان باد» بعد جدّم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله، برای مباهله خارج شد؛ درحالی‌که از انفس پدرم، و از بنین من و برادرم حسین، و از نساء مادرم فاطمه زهرا علیها السلام همراه ایشان آمدند. پس ما اهل و گوشت و خون و جان پیامبریم. ما از او هستیم و او از ماست.<sup>۱</sup>

۳. حاکم نیشابوری در روایتی نظر ابن عباس را درباره آیه مباهله این‌گونه نقل می‌کند:

آیه مباهله بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد؛ درحالی‌که حضرت علی نفس پیامبر بود، و «نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ» در شأن فاطمه زهرا علیها السلام و «أَبْنَاؤَنَا وَأَبْنَاؤَكُمْ» در شأن امام حسن و حسین علیهما السلام نازل شد.<sup>۲</sup>

حاکم حسکانی کلام ابن عباس را در تفسیر آیه «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»<sup>۳</sup> این‌گونه نقل می‌کند:

یعنی اهل بیت پیامبرتان را نکشید؛ زیرا خداوند در شأن و منزلت آنها می‌فرماید: «بیاید فرزندانمان و فرزندانتان و زنانمان و زنانتان و نفسمان و نفستان را دعوت کنیم. در این آیه «أَبْنَاؤَنَا» امام

۱. قندوزی، سلیمان، *ینابیع المودة*، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲. نیشابوری، حاکم، *معرفة علوم الحديث*، ج ۱، ص ۵۰.

۳. سوره نساء (۴)، آیه ۲۹.

حسن و حسین علیهما السلام هستند و «سَاءَتَا» حضرت فاطمه زهرا و «أَنْفُسَانَا» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی است.<sup>۱</sup>

۴. ابونعیم اصفهانی در *دلائل النبوة* از طریق شعبی، نظر صحابه دیگری به نام جابر بن عبدالله انصاری را درباره آیه مباحله نقل می‌کند که ایشان گفته است مصداق «أَنْفُسَانَا» پیامبر اکرم و علی علیهما السلام، و مصداق «أَبْنَاءَنَا» حسن و حسین علیهما السلام، و مصداق «سَاءَتَا» فاطمه زهرا علیها السلام است.<sup>۲</sup>

۵. خوارزمی در کتاب مناقبش روایتی از ابن عباس و حسن و شعبی و سدی نقل می‌کند که اینان درباره حدیث مباحله نقل کردند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مباحله خارج شد؛ درحالی که امام علی علیه السلام روبه روی ایشان و امام حسن، درحالی که پیامبر دستانش را گرفته بود، در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله بود. امام حسین در سمت چپ و فاطمه زهرا در پشت سر ایشان قرار داشت. سپس فرمود: برای مباحله حاضر شوید! اینان - حسن و حسین - فرزندان من، و اینان - علی و خود پیامبر - نفس ما هستند، و اینان - فاطمه زهرا - زنان ما هستند.<sup>۳</sup>

بییهقی طبق روایتی می‌نویسد:

محمد بن عائشه در بصره مجلسی بر پا کرد. در آن جمع شخصی که در وسط حلقه نشسته بود، برخاست و گفت: ای اباعبدالرحمن، چه کسی افضل اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ او در جواب گفت: «ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمن بن عوف، ابو عبیده بن جراح». آن شخص در جواب گفت: «پس علی چطور؟» او گفت: «تو از من درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدی یا از

۱. حسانی، عبیدالله بن احمد، *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲. اصفهانی، ابونعیم، *دلائل النبوة*، ج ۱ ص ۳۵۳؛ شوکانی، محمد بن علی، *فتح القدر*، ج ۱، ص ۳۴۷.

۳. خوارزمی، موفق بن احمد، *المناقب*، ص ۱۶۰.

نفس پیامبر؟»، او گفت: «از صحابه پرسیدم» آن شخص در جوابش گفت: «خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَ كُرٍ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَ كُرٍ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾. پس بدان هیچ وقت اصحاب شخص به مانند خود شخص نمی‌شود»<sup>۱</sup>.

با توجه به این روایات تعجب‌آور است افرادی چون ابن تیمیه که ادعا می‌کنند مبنای فکری و اعتقادی خود را بر فهم سلف قرار داده‌اند، چگونه درباره جریان مباحله، برخلاف نظر سلف حکم می‌کنند.

پس جا دارد با توجه به این روایاتی که ذکر شد، بگوییم حضرت علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهما السلام و حسنین علیهم السلام مصداق حقیقی آیه بوده‌اند و اگر کسی دیگر غیر از این حضرات جزء مصداق آیه بود، دیگر نباید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تأکید می‌کرد که اینان نفس و نساء و ابناء ما هستند؛ زیرا اگر کسان دیگر را هم شامل می‌شد، تأکید آن حضرت در اینجا بیجا بود.

### جواب سوم

اطلاق «صیغه جمع» بر «مفرد» یا بر «ثنیه» تازگی ندارد و در قرآن و غیر قرآن از ادبیات عرب و حتی غیر عرب شواهد بسیاری وجود دارد. بسیار می‌شود به هنگام بیان یک قانون، یا تنظیم یک عهدنامه، حکم به صورت کلی و به صیغه جمع آورده شود، ولی در مرحله اجرا، ممکن است مصداق آن منحصر به یک فرد باشد و این انحصار در مصداق، منافات با کلی بودن مسئله ندارد. در جریان مباحله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم موظف بود طبق قراردادی که با نصارای نجران بست، همه فرزندان و زنان خاص خاندانش و تمام کسانی را که به منزله جان او بودند، همراه خود به مباحله ببرد، ولی مصداقی جز دو فرزند و یک زن و یک مرد نداشت.<sup>۲</sup>

نمونه‌های دیگر از آیات متعدّد داریم که عبارت به صورت صیغه جمع آمده، اما مصداق آن به جهتی از جهات منحصر به یک فرد بوده است؛ مثلاً در سوره آل عمران

۱. بیهقی، ابراهیم بن محمد، *المحاسن والمساوی*، ج ۱، ص ۲۸.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، ج ۲، ص ۵۸۶.

می‌خوانیم: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ»؛ «کسانی که مردم به آنها گفتند دشمنان برای حمله به شما اجتماع کرده‌اند، از آنها بترسید».<sup>۱</sup> طبق تصریح جمعی از مفسرین اهل سنت مثل طبری در جامع البیان،<sup>۲</sup> و شوکانی در فتح القدير،<sup>۳</sup> و بغوی در معالم التنزیل،<sup>۴</sup> گفته‌اند منظور از «النَّاسُ» در آیه، نعیم بن مسعود است که از ابوسفیان اموالی گرفته بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند!

و همچنین می‌خوانیم: «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنَاءُ»؛ «خداوند گفتار کسانی را که می‌گفتند: خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم، شنید»؛<sup>۵</sup> در حالی که منظور از «الَّذِينَ» در آیه، طبق تصریح جمعی از مفسران مثل طبری در جامع البیان،<sup>۶</sup> ابوحیان در البحر المحيط،<sup>۷</sup> شوکانی در فتح القدير،<sup>۸</sup> و بغوی در معالم التنزیل،<sup>۹</sup> «فِنِحَاص» است. این کلام مفسرین خود دلیل بر صحت این امر است.

### جواب چهارم

با مراجعه به کتب اهل سنت در می‌یابیم که علمای اهل سنت، قدیماً و حدیثاً، اذعان دارند که عنوان «أَبْنَاءَنَا» فقط در شأن امام حسن و حسین علیهما السلام، «نِسَاءَنَا» در شأن فاطمه زهرا علیها السلام و «أَنْفُسَنَا» در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است و اراده خاص اهل بیت علیهم السلام شده است، ما در اینجا با برخی از کلمات آنها آشنا می‌شویم:

۱. ابن قتیبہ دینوری (م ۲۷۶) در الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیة والمشبیهة، حضرت علی علیه السلام را از نزدیک‌ترین افراد به پیامبر اکرم دانسته، می‌گوید این

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۷۳.

۲. ابن جریر، ابوجعفر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۷۱.

۳. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدير، ج ۱، ص ۴۵۸.

۴. بغوی، حسین، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۴۲.

۵. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۸۱.

۶. ابن جریر، ابوجعفر، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۹.

۷. اندلسی، ابوحیان، البحر المحيط فی التفسیر، ج ۳، ص ۴۵۴.

۸. شوکانی، محمد بن علی، پیشین، ج ۱، ص ۴۶۶.

۹. بغوی، حسین، پیشین، ج ۱، ص ۵۴۷.

قربانیت را خداوند در جریان مباهله به حضرت داد؛ به طوری که پیامبر اکرم ﷺ بعد از اینکه خداوند فرمود: «أَبْنَاؤُنَا وَأَبْنَاؤُكُمْ» از امام حسن و حسین علیهما السلام، برای «نِسَاءَنَا وَنِسَاءِكُمْ» از فاطمه زهرا علیها السلام و برای «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» از امام علی علیها السلام برای مباهله دعوت کرد.<sup>۱</sup>

در این عبارت ابن قتیبه با ذکر نام امام علی علیها السلام بعد از آیه مبارکه بدین مطلب اشاره می‌کند که مراد آیه، فقط حضرت علی علیها السلام است و کسی دیگر در این عنوان شریک نیست.

۲. ابوبکر محمد بن حسین آجری (م ۳۶۰) در باب فضایل امیرمؤمنان علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را مصداق «أَبْنَاؤُنَا وَأَبْنَاؤُكُمْ» و فاطمه زهرا علیها السلام را مصداق «نِسَاءَنَا وَنِسَاءِكُمْ» و امام علی علیها السلام را مصداق «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» می‌داند.<sup>۲</sup>

۳. حاکم نیشابوری (م ۴۰۵) قائل است که آیه مباهله بر پیامبر اکرم نازل شد؛ در حالی که علی علیها السلام نفس پیامبر اکرم ﷺ بود، «نِسَاءَنَا وَنِسَاءِكُمْ» در شأن فاطمه زهرا علیها السلام و «أَبْنَاؤُنَا وَأَبْنَاؤُكُمْ» در شأن امام حسن و امام حسین علیهما السلام نازل شد. بعد حاکم نیشابوری دلیل بر این تفسیر خود را تواتر اخباری که از ابن عباس و غیر ایشان در شأن آیه مباهله رسیده است، می‌داند؛ به گونه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ در روز مباهله دست علی علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فاطمه زهرا علیها السلام نیز در پشت سر ایشان قرار داشت. سپس پیامبر فرمود: «اینان ابناء و انفس و نساء ما هستند...»<sup>۳</sup>.

۴. ملا علی قاری حنفی (م ۱۰۱۴) در شرح روایت مسلم از سعد بن ابی وقاص می‌گوید: پیامبر ﷺ حضرت علی را به مباهله دعوت کرد و او را نازل منزله نفس خود گردانید، به سبب قربانیت و اخوتی که بین هر دو وجود داشت، و حضرت فاطمه زهرا را چون از نزدیک‌ترین زنان به حضرت پیامبر ﷺ بود، به مباهله دعوت کرد، و امام حسن

۱. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیة والمشبهة، ج ۱، ص ۵۶.

۲. آجری، محمد بن حسین، الشریعة، ج ۴، ص ۱۷۵۶.

۳. نیشابوری، حاکم، پیشین، ج ۱، ص ۵۰.

و امام حسین علیه السلام را نازل منزله فرزند خود گردانید و فرمود: «خدایا اینان اهل بیت من هستند»<sup>۱</sup>.

۵. قندوزی حنفی (م ۱۲۹۴) نیز در ذیل فضایل امیر المؤمنین بابی را به نام «علی کنفس رسول الله صلی الله علیه و آله» باز می‌کند. در این باب ۲۴ روایت به طرق و الفاظ مختلف آمده است که همگی به معنای واحدی دلالت دارند و آن به منزله «نفس رسول الله بودن حضرت علی» است؛ از جمله این احادیث، روایات مربوط به جریان مباحله است.<sup>۲</sup>

۶. مبارکفوری (م ۱۳۵۳)، شارح سنن ترمذی، نیز اذعان می‌کند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به منزله حضرت علی علیه السلام را به منزله نفس خود و امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به منزله فرزندان خود قرار داده و آنها را برای مباحله دعوت کرده است.<sup>۳</sup>

### ♦ ادعای سوم: انکار استعانت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اهل بیت برای کردن

ابن تیمیه در جریان مباحله منکر این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اهل بیت برای دعا کردن و آمین گفتن مدد و استعانت جسته باشد. لذا می‌گوید:

دعوت از اهل بیت برای استجاب دعا نبوده؛ زیرا دعای پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی مستجاب است. اگر مراد خداوند از دعوت از اهل بیت به همراه پیامبر استجاب دعای پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، لازم بود که تمام مؤمنین را دعوت می‌کرد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه آنها دعا می‌کرد... ما یقین داریم اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و ابن مسعود و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و ... برای مباحله دعوت می‌کرد، در اجابت دعای پیامبر بیشتر از دعای اهل بیت اثرگذار بودند.<sup>۴</sup>

۱. قاری، علی بن سلطان، *مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح*، ج ۹، ص ۳۹۶۲.

۲. قندوزی، سلیمان، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳. مبارکفوری، محمد، *تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی*، ج ۸، ص ۲۷۸.

۴. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۷، ص ۱۲۷.

## جواب اول

ادّعی ابن تیمیه در مقابل نصّ است؛ زیرا در روایت وارد شده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در فردای آن روز در حالی که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام را در آغوش داشت و دست حسن عَلَيْهِ السَّلَام را گرفته بود و فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام در پشت سر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در پشت سر فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام حرکت می‌کرد. سپس پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو به ایشان کرد و فرمود: «إِذَا أَنَا دَعَوْتُ فَأَمَّنُوا؛ هَنَگَامِي كِه دَعَا كَرْدَم، آمِين بگوید».

این روایت را بسیاری از مفسّرین اهل سنّت همچون ابواسحاق ثعلبی (م ۴۲۷)<sup>۱</sup> ابوالحسن واحدی (م ۴۶۸)<sup>۲</sup>، بغوی (م ۵۱۶)<sup>۳</sup>، ابوالقاسم زمخشری (م ۵۳۸)<sup>۴</sup>، و بیضاوی (م ۶۷۵)<sup>۵</sup> و دیگران نقل کرده‌اند و جای شکّ نیست که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استعانت از اهل بیت برای استجاب دعا داشته‌اند.

## جواب دوم

در انتهای آیه مباحله آمده است: ﴿فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛ یعنی اگر کسانی که نفرین کردند، در دعای خود کاذب بودند، لعنت خداوند در انتظارشان است. این خود حاکی از آن است که حضور افراد در جریان مباحله برای دعا کردن است، نه اینکه فقط عده‌ای جمع شوند و یک نفر دعا کند و بقیه نظاره‌گر باشند، بلکه همگی باید دعا می‌کردند، حتی اگر یکی دعا کند و دیگران آمین بگویند، این نیز نوعی مشارکت در دعا کردن است. پس اگر اهل بیت هم در دعای خود صادق نباشند، در انتظار لعن الهی قرار می‌گیرند. این خود دلیل بر این است که اهل بیت در دعا مشارکت داشتند.

۱. ثعلبی، احمد، الکشف و البیان، ج ۳، ص ۸۵.

۲. واحدی، علی، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۱، ص ۲۱۴.

۳. بغوی، حسین، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۰.

۴. زمخشری، محمود، پیشین، ج ۱، ص ۳۹۶.

۵. بیضاوی، تفسیر البیضاوی، ج ۲، ص ۴۷.

## جواب سوم

ابن تیمیه در *منهاج السنه* نظر مسیحیان نجران را در جریان مباحله این گونه نقل می کند:

مسیحیان نجران می دانستند شخصی که برای مباحله می آید، فرستاده خداوند است و همچنین علم داشتند اگر با این افراد مباحله کنند، بلا هم بر خودشان و هم بر نزدیکانشان وارد می شود.<sup>۱</sup> این سخن نشان می دهد که اهل بیت برای دعا کردن آمده بودند، نه اینکه فقط قصد حضور در مباحله داشته اند و یا فقط برای ترساندن طرف مقابل پیامبر آنها را برای مباحله دعوت کرده باشد.

## ♦ ادعای چهارم: دعوت از اهل بیت از باب الزام خصم بود، نه استجاب

### دعا

ابن تیمیه ادعا کرده دعوت پیامبر از اهل بیت برای مباحله، به منظور استجاب دعای آنها نبوده، بلکه هدف این بوده که مسیحیان نجران کسانی را که پیامبر بر حفظ جان آنها می ترسید مثل فرزندان و همسران و مردانی که از نزدیکانش به حساب می آیند، در مباحله شرکت دهد. لذا اگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افراد غریبه ای را دعوت می کرد، مسیحیان نجران هم از غریبه ها دعوت می کردند و در این صورت، ترس از نزول بلا بر اجانب کمتر از نزدیکان می شود، ولی اگر در مباحله نزدیکان مشارکت داشته باشند، بشر از اتلاف جان نزدیکانش می ترسد و حاضر به مباحله نمی شود.<sup>۲</sup>

## جواب اول

این گونه عبارت پردازی ابن تیمیه که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل بیت خود را برای مباحله به منظور ترساندن مسیحیان نجران از مباحله کردن آورده بود، به هیچ وجه شایسته اهل بیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست و قاطبه اهل سنت نیز چنین تفسیری را

۱. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۷، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۲۸.



نمی‌پذیرند؛ زیرا با این گفته هیچ گونه فضیلتی برای اهل بیت ثابت نمی‌شود. عبدالعزیز دهلوی این تفسیر از آیه مباحله را تفسیر نواصب و خوارج می‌داند و می‌گوید:

این آیه در اصل از دلایل اهل سنت در مقابل نواصب و خوارج است؛ چرا که خوارج قائل اند پیامبر اکرم به منظور الزام خصم بما هو مسلم الثبوت عنده بود و چون مخالفان که کفار بودند، می‌دانستند در وقت قسم خوردن اگر اولاد و داماد را حاضر نکنند و بر هلاکت آنها قسم نخورند آن قسم معتبر نیست، آن جناب نیز به طریق الزام همین عمل فرمود.<sup>۱</sup>

آلوسی در ذیل آیه مباحله در این باره می‌گوید:

هیچ مؤمنی در دلالت داشتن آیه بر فضیلت خاندان پیامبر ﷺ تردید نمی‌کند. پندار ناصبی‌ها که این آیه بر فضیلت اهل بیت دلالت ندارد، هذیان و نشانه‌ای از تماس با شیطان است.<sup>۲</sup>

### جواب دوم

صحابه برای شرکت کنندگان در جریان مباحله از فضیلت بسیاری یاد می‌کنند. خود سعد بن ابی وقاص هنگامی که معاویه از او پرسید چرا علی بن ابی طالب ع را سب نمی‌کنی، در جواب گفت: «من از علی سه فضیلت سراغ دارم که اگر یکی از آنها در من بود، با شتران سرخ موی عوض نمی‌کردم».<sup>۳</sup> بعد یکی از آن فضایل را شرکت امیرمؤمنان در جریان مباحله معرفی می‌کند. با توجه به روایت سعد، اگر شرکت اهل بیت در جریان مباحله از باب الزام خصم و منصرف کردن آنها از مباحله بود، دیگر فضیلت شمردن آن از طرف صحابه رسول خدا لغو و بی‌معنا بود.

۱. دهلوی، عبدالعزیز، تحفه اثنی عشریه، ص ۴۲۹.

۲. آلوسی، سید محمود، روح المعانی، ج ۳، ص ۱۹۰.

۳. نیشابوری مسلم، پیشین، ج ۷، ص ۱۲۱.

همچنین در روایت دارقطنی که قبلاً نقل شد، امام علی علیه السلام در جریان شورا برای امر خلافت، در جمع صحابه برای اثبات حقانیت و افضلیت خود به جریان مباحثه استناد کرد و صحابه حاضر در مجلس، آن حضرت را در اعتقادش تصدیق کردند.<sup>۱</sup>

### جواب سوم

برخی از محدثین اهل سنت مثل مسلم در صحیحش،<sup>۲</sup> ترمذی در سنن خود<sup>۳</sup> و آجری در *الشریعه* نیز با نقل احادیث مباحثه در باب فضایل امام علی علیه السلام در کتب روایی شان، شرکت در جریان مباحثه را برای اهل بیت فضیلت شمرده‌اند و برخی از متعصبین هم متوجه این فضیلت بوده‌اند. لذا در کتاب‌های روایی، تاریخی و تفسیری خود یا از ذکر نام اهل بیت علیهم السلام و یا از نام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خودداری می‌کردند. این نشان فضیلت بسیار زیادی است که این آیه برای اهل بیت دارد؛ زیرا وجود چنین فضایی برای اهل بیت باعث شده تا آنان از ذکر نام اهل بیت خودداری کنند و اگر فضیلتی به شمار نمی‌رفت، دیگر نیازی به تحریف نبود.

### جواب چهارم

کلام ابن تیمیه دارای تناقض است؛ زیرا در این عبارتش هیچ فضیلتی برای اهل بیت محسوب نمی‌کند و قائل است پیامبر برای الزام خصم از اهل بیت علیهم السلام دعوت کرده، ولی در جای دیگر می‌گوید:

عبّاس از اولین سبقت‌گیرندگان در ایمان نبود و ویژگی اختصاصی همچون علی هم نداشت. پسر عموهای پیامبر هم در فضیلت مثل علی نبودند ... پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی را برای مباحثه تعیین کرد؛ برای اینکه کسی از اقربای پیامبر صلی الله علیه و آله به جز علی

۱. هیثمی، ابن حجر، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۴.

۲. نیشابوری، مسلم، پیشین، ج ۷، ص ۱۲۱.

۳. ترمذی، محمد، پیشین، ج ۴، ص ۲۹۳.

نمی‌توانست در این جایگاه قرار بگیرد ... بلکه برای علی در مباحله گونه‌ای از فضیلت است.<sup>۱</sup>

#### ♦ ادعای پنجم: مباحله و عدم فضیلت برای امام علی علیه السلام

ابن تیمیه بعد از اعتراف به فضیلت داشتن حضور در مباحله می‌گوید:  
برای علی در جریان مباحله گونه‌ای فضیلت است که بین ایشان و فاطمه زهرا و حسنین مشترک است. لذا از خصایص تعیین امامت به شمار نمی‌آید؛ زیرا خصایص امامت برای زنان ثابت نمی‌شود و همچنین این جریان اقتضا ندارد کسی که پیامبر به همراه او به مباحله رفته است، از تمامی صحابه افضل باشد. همچنین موجب نمی‌شود فاطمه زهرا و حسنین افضل از تمامی صحابه باشند.<sup>۲</sup>

#### جواب

ابن تیمیه به اینجا که می‌رسد، می‌خواهد ذهن مخاطب را از استدلال شیعه منحرف سازد. او استدلال شیعه بر امامت و ولایت اهل بیت را فقط صرف حضور در مباحله فرض می‌کند و قائل می‌شود که شیعیان حضور امیرالمؤمنین علیه السلام را در جریان مباحله دلیل بر ولایت می‌شمرند و بعد به این فرضیه اشکال وارد می‌کند که این حضور از خصایص امامت به شمار نمی‌آید؛ چراکه فاطمه زهرا علیها السلام از زنان و امام حسن و حسین علیهما السلام از کودکان در این مباحله شرکت داشتند و خصیصه امامت شامل زنان و کودکان نمی‌شود. پس حضور حضرت علی علیه السلام در جریان مباحله از خصایص ایشان به حساب نمی‌آید.

جواب ما این است که علامه حلی برای اثبات خصیصه برای حضرت علی علیه السلام به حضور ایشان در جریان مباحله استناد نکرده است؛ گرچه این حضور خود فضیلت بزرگی است که هیچ کس به همراه زنان و فرزندان نتوانست بدان نائل شود، بلکه

۱. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۷، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۲۷.

برای اثبات این خصیصه به خود آیه کریمه: «أَنْفُسَنَا» استناد کردند که خداوند به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امر کرد که نفس خود را برای مباحله دعوت کند و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به عنوان نفس خود برای مباحله کردن آورد. و این فضیلت و خصیصه را هیچ یک از صحابه به جز حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نایل نشد و اینگونه آیه مباحله از خصائص حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به شمار می‌رود.

#### ◆ نتیجه

نتیجه کلام اینکه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مصداق واقعی آیه مباحله هستند و پیامبر اکرم در امر مباحله برای دعای بر نصارا از ایشان دعوت کرد و دعوت از ایشان از باب الزام خصم و ترساندن نصارا نبود و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طبق آیه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را نفس خود نامید، لذا این آیه نه تنها فضیلت اهل بیت پیامبر را در جهت اثبات حقانیت اسلام را بیان می‌کند، بلکه در این آیه با تعبیر نفس از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، این فضیلت را یکی از خصائص حضرت بر می‌شمرد که کسی جز ایشان بدان نائل نشدند.

## ◆ کتابنامه

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم: **الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح**، تحقیق: علی سید صبح المدنی، مصر: مطبعة المدنی، بی تا.
۲. \_\_\_\_\_: **منهاج السنة النبویة**، تحقیق: محمد رشاد سالم، مؤسسه قرطبه، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۳. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم: **الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبهة**، تحقیق: عمر بن محمود ابوعمر، دارالرایة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۴. ابن جریر، ابوجعفر محمد: **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دارالمعرفه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۵. ابن سعد، محمد: **الطبقات الكبرى**، بیروت: دارصادر، بی تا.
۶. اندلسی، ابوحنیان محمد بن یوسف: **البحر المحيط فی التفسیر**، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
۷. آجزی، محمد بن حسین: **الشريعة**، تحقیق: عبد الله بن عمر دمیجی، ریاض: دارالوطن، چاپ دوم، ۱۴۲۰ق.
۸. بخاری، محمد بن اسماعیل: **صحيح البخاری**، تحقیق: مصطفی دیب البغا، بیروت: دار ابن کثیر، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
۹. بغوی حسین بن مسعود: **معالم التنزیل فی تفسیر القرآن**، بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۱۰. بیهقی، إبراهیم بن محمد: **المحاسن والمساوی**، تحقیق: عدنان علی، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۱۱. ترمذی، محمد بن عیسی: **سنن الترمذی**، تحقیق: احمد محمد شاکر و دیگران، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۲. ثعلبی، احمد بن محمد: **الکشف والبیان**، تحقیق: ابی محمد بن عاشور، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۳. حسکانی، عبیدالله بن احمد: **شواهد التنزیل لقواعد التفضیل**، تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۱۴. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر: **منهاج الكرامة**، تحقیق: عبد الرحیم مبارک، مشهد: انتشارات تاسوعاء، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۱۵. خوارزمی، موفق بن احمد: **المناقب**، تحقیق: شیخ مالک محمودی، قم: انتشارات مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۱۶. دهلوی، عبدالعزیز: **تحفه اثنی عشریه**، بی تا، بی جا.
۱۷. زمخشری، محمود بن عمر: **الکشاف عن حقائق التنزیل وعیون الاقاویل فی وجوه التأویل**، تحقیق: عبدالرزاق مهدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۸. زهری، محمد بن سعد: **الطبقات الكبرى**، بیروت: دارصادر، بی تا.
۱۹. سبحانی، جعفر: **فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام**، تهران: نشر مشعر، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۶.
۲۰. \_\_\_\_\_: **فروغ ابدیت تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم ﷺ**، قم: بوستان کتاب، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۵.

٢١. \_\_\_\_\_: **كاوش هايي پيرامون ولايت**، قم: مؤسسه امام صادق، قم، چاپ اول، ١٣٨٤ق.
٢٢. شوکانی، محمد بن علی: **فتح القدير**، دمشق - بيروت: دارالكلم الطيب، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٢٣. شيباني، عمرو بن ابي عاصم: **السنة**، تحقيق: محمد ناصر الدين الباني، بيروت: المكتب الإسلامي، چاپ اول، ١٤٠٠ق.
٢٤. طبراني، سليمان بن احمد: **المعجم الأوسط**، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن ابراهيم حسيني، قاهره: انتشارات دارالحرمين، ١٤١٥ق.
٢٥. فراهيدي، خليل بن احمد: **كتاب العين**، قم: انتشارات هجرت، چاپ دوم، ١٤١٠ق.
٢٦. فيومي، احمد بن محمد: **المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي**، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، بی تا.
٢٧. قندوزی، سليمان بن ابراهيم: **ينابيع المودة**، تحقيق: سيد علي جمال اشرف حسيني، دارالاسوة للطباعة والنشر، چاپ اول، بی جا، ١٤١٦ق.
٢٨. مبارکفوري، عبد الرحمن بن عبد الرحيم: **تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی**، بيروت: دارالکتب العلمية، بی تا.
٢٩. مکارم شیرازی، ناصر: **تفسیر نمونه**، تهران: دارالکتب الإسلامية، چاپ اول، ١٣٧٤.
٣٠. میلانی، علی: **تشیدد المراجعات و تفنید مکابرات**، قم: مرکز الحقائق الإسلامية، چاپ چهارم، ١٤٢٧ق.
٣١. نیشابوری، مسلم: **صحیح مسلم**، بيروت: دارالفکر، بی تا.
٣٢. نیشابوری، حاکم محمد بن عبد الله: **معرفة علوم الحديث**، تحقيق: سيد معظم حسين، بيروت: دارالکتب العلمية، چاپ اول، ١٣٩٧ق.
٣٣. واحدی، علی بن احمد: **الوجيز في تفسير الكتاب العزيز**، تحقيق: صفوان عدنان داوودي، دمشق - بيروت: دار القلم، الدار الشامية، ١٤١٥ق.
٣٤. هيثمی، ابن حجر احمد بن محمد: **الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة**، تحقيق: عبد الرحمن بن عبد الله ترکی، كامل محمد الخراط، لبنان: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤١٧ق.



## نقد و بررسی روش های جدلی ابن تیمیه در «منهاج السنه»

مجید فاطمی نژاد\*

### چکیده

این نوشتار درباره روش های جدلی ابن تیمیه حرّانی در کتاب منهاج السنه است؛ کتابی که به زعم بسیاری از علمای اهل سنت یکی از بهترین کتاب ها، در ردّ عقاید شیعه امامیه به شمار می رود. برای بررسی بهتر این کلام، ضروری است در ابتدا روش ابن تیمیه را در مقام جدل بررسی کنیم که آیا روش جدال ابن تیمیه با علامه حلی رحمته الله علیه بر طبق جدال احسن است که مورد تأیید خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و تمام علمای اسلام باشد یا بر طبق روش باطل یعنی بر جدال باطل بحث کرده که نه مورد تأیید خداوند است و نه سنت پیامبر صلی الله علیه و آله. ما برای آشنایی با جدل، ابتدا مباحث کوتاهی درباره آن مطرح می کنیم و سپس به بررسی کلمات و ترفندهایی که ابن تیمیه در این کتاب برای پاسخ به علامه حلی رحمته الله علیه به کار برده، می پردازیم و به این نتیجه می رسیم که وی در مقام جدال احسن نبوده است تا بتواند به حقیقت یا نتیجه مطلوبی دست یابد، بلکه در پی ردّیه ای، هر چند به نحو جدال باطل، بر کتاب علامه رحمته الله علیه بوده است. وی بسیاری از شئون مناظره و جدال احسن را در بُعد اخلاقی و در بُعد علمی، رعایت نکرده است و نمی توان به آن به عنوان کتاب مهم علمی و یا حتی اخلاقی توجه کرد.

کلیدواژه‌گان: ابن تیمیه، منهاج السنه، منهج، سلفیت، مغالطه، جدل.

## ◆ مقدمه

ابن تیمیه یکی از رهبران مهم فکری جریان سلفیت به شمار می‌آید که کتاب *منهاج السنه* خود را در ردّ کتاب *منهاج الکرامه* علامه حلی رحمته الله نگاشته و سعی کرده در این کتاب به هر روشی تمسک کند تا کلام علامه رحمته الله را ردّ و کتاب وی را از درجه اعتبار ساقط کند؛ درحالی که نقد علمی و مناظره نیکو، از شیوه‌هایی است که در اسلام و قرآن به آن تأکید شده است. قرآن از آن تعبیر به جدال احسن کرده و فرموده:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾<sup>۱</sup>

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت کن و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن. پروردگارت از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است و او به هدایت‌یافتگان داناتر است.

روش سلفیون اگرچه بر مبنای ظاهرگرایی و تمسک به نصوص شهرت یافته، اما وقتی از همان ابتدا که کتاب *منهاج السنه* ابن تیمیه را ورق می‌زنیم، می‌یابیم وی از هیچ اصل و قانونی برای اثبات مطالب خود تبعیت نکرده و و روش‌هایی که وی در این کتاب برای پاسخ به علامه رحمته الله به کار برده، بیشتر مصداق جدال باطل همچون مغالطه، تکذیب، تشریک، تخریب و تخطئه است، تا برهان‌های منطقی و جدال احسن. ما در این مقاله درصدد بیان برخی از روش‌های جدلی ابن تیمیه در این کتاب شده‌ایم تا خواننده بهتر با روش‌های جدلی وی آشنا شود و بهتر بتواند درباره مطالب این کتاب و شخصیت خود ابن تیمیه قضاوت کند.



## ◆ روش‌شناسی ابن تیمیه

روش به مجموعه شیوه‌ها و تدابیری گفته شده است که برای شناخت حقیقت و برکناری از لغزش به کار برده می‌شوند. سلفیان معتقدند فقط یک روش صحیح و درست وجود دارد و آن راه نقل (وحی) یا کتاب و سنت است. بنابراین سلفیان فقط روش نقلی را پذیرفته‌اند و با روش عقلی و شهودی مخالفاند<sup>۱</sup> که مصداق بارز چنین رویکردی را باید در روش‌شناسی ابن تیمیه جستجو کرد. وی در روش خود، نقل‌گرا و تابع محض حدیث است و حتی در حوزه اعتقادات نیز دست عقل را کوتاه می‌داند. وی به سبب نقل‌گرایی با عقل‌گرایی در حوزه‌های کلام و فلسفه مخالفت ورزید،<sup>۲</sup> به طوری که وی در کتاب‌هایش به شدت به فلسفه و منطق حمله می‌کند و گاه از حریم اخلاق و ادب نیز خارج می‌گردد و نسبت‌های ناروایی به فیلسوفان و منطقیون می‌دهد. به نظر او بحث در امور کلامی و فلسفی جز قیل و قال نیست و هیچ فایده‌ای ندارد، و می‌گوید: در مباحث کلامی و مناہج فلسفی دقت کردم و ندیدم که علیلی را شفا دهند و تشنه‌ای را سیراب کنند.<sup>۳</sup>

بنابراین باید بررسی شود که آیا وی با این روش نقل‌گرایی می‌تواند با معارضین خود به جدال احسنی که خداوند تعالی به آن امر کرده، بپردازد. از این رو ما باید ابتدا جدل را از نگاه ابن تیمیه مورد بحث قرار دهیم و سپس کتاب *منہاج السنہ* وی را که در واقع ردیّه‌ای به کتاب *منہاج الکرامہ* علامه حلی رحمۃ اللہ علیہ است، نقد و بررسی کنیم.

## تعریف جدل در لغت

جدل در لغت به معنای محکم بافتن ریسمان یا مو، کسی را به زمین زدن و محکم و قوی شدن دانه است.<sup>۴</sup> به نظر ابن فارس، معنای اصلی جدل، استواری یک

۱. فرمانیان، مهدی، *مبانی فکری سلفیه*، ص ۱۴۲.

۲. علیزاده موسوی، مهدی، *تبارشناسی سلفیه*، ج ۱، ص ۲۳۳.

۳. ابن تیمیه، احمد، *العقیدة الحمویة الکبری*، ج ۱، ص ۱۹۳.

۴. ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۱، ص ۱۰۳.

چیز است و معانی دیگر به آن باز می‌گردد.<sup>۱</sup> راغب اصفهانی در *المفردات* در ذیل واژه جدل می‌آورد: الجدال یعنی گفتگوی با نزاع و ستیزه و چیرگی بر یکدیگر که اصلش از جدلت الحبل است؛ یعنی ریسمان و طناب را محکم تاباندم است.<sup>۲</sup>

### تعریف جدل در اصطلاح

جدل یکی از صناعات خمس در منطق شمرده می‌شود. از نگاه ارسطو، قیاس جدلی، قیاسی است که از مشهورات تألیف شده باشد.<sup>۳</sup> مشهورات اموری هستند که یا به نظر همگان یا به عقیده بیشتر مردم یا به نظر عقلا و خردمندان درست‌اند و از عقلا یا همه ایشان یا بیشترشان یا معروف‌ترینشان آنها را درست می‌دانند.

منطق‌دانان مسلمان تعریف ارسطو از جدل را با اندکی تغییر پذیرفته و اغلب جدل را صنعت به‌شمار آورده‌اند. به عقیده آنها،<sup>۴</sup> جدل صنعتی است که با آن می‌توان از مقدمات مشهور یا مسلم، قیاسی تشکیل داد و با آن وضعی را ابطال یا از وضعی دفاع کرد، بی‌آنکه تناقضی لازم آید. ابن‌سینا در تکمیل تعریف مذکور گفته است که صنعت جدل، ملکه‌ای است که تألیف قیاس یا استقرای جدلی به منظور اقتناع و الزام مخاطب از آن صادر می‌شود؛ همان‌گونه که صنعت طب، ملکه‌ای است که معالجه از آن برمی‌آید.<sup>۵</sup>

اما جدل در اصطلاح دانشمندان تفسیر و علوم قرآنی نیز به همان معنای استدلال و قیاس برهانی به کار رفته است؛<sup>۶</sup> همان‌طور که فخر رازی می‌گوید: جدل ملکه‌ای است که صاحب این صنعت با آن قادر به «تألیف» حجت (قیاس و استقرا) از مقدمات مشهور یا مسلم است تا نتیجه‌ای ظنی از ترکیب آن مقدمات به دست آورد.<sup>۷</sup>

۱. ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۴۳۳.

۲. راغب، ابوالقاسم، المفردات، ذیل واژه جدل.

۳. ارسطو، منطق ارسطو، ج ۲، ص ۴۸۹-۴۹۰.

۴. ر.ک: فارابی، محمد، المنطق عند الفارابی، ج ۳، ص ۱۳؛ طوسی، نصیرالدین، کتاب اساس الاقتباس، ص ۴۴۴؛

ابن‌سینا، حسین، الشفاء: المنطق، ج ۳، ص ۲۱.

۵. همان، ج ۳، ص ۲۴-۲۵.

۶. برای اطلاع بیشتر ر.ک: احمدی، هاله، «جدل و نمونه‌های آن در قرآن».

۷. فخر رازی، محمد، شرح عیون الحکمة، ج ۱، ص ۲۲۷.

## اقسام جدل

بنا بر مفاد آیات قرآن، جدل به جدال احسن و جدال باطل تقسیم می‌شود. خداوند تعالی در سوره نحل می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛<sup>۱</sup> «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت کن و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن!». یا در سوره عنکبوت می‌فرماید: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾<sup>۲</sup> که از مؤمنان خواسته است با اهل کتاب با جدال احسن سخن بگویند. لذا مفسران در تفسیر این دو آیه، «جدال احسن» را سخن گفتن با مهربانی و نرمی و وقار و آرامش، یاری کردن حق با حجت و دلیل عقل‌پسند و پرهیز از اذیت و آزار و درستی و خشونت و سخت‌گیری دانسته‌اند.<sup>۳</sup> علامه جوادی آملی در کتاب شریف تسنیم خود می‌فرماید: جدال احسن آن است که با جدل نه حقی و باطل و نه باطلی را احق جلوه دهد، بلکه با مقدمات حق که نزد خصم مسلم و مقبول است، مطلب حق را اثبات کند.<sup>۴</sup>

در روش جدال احسن، شخص با کلامی لین و نرم، به طوری که بخواهد نفعی به دیگری برساند و با تکیه بر اصول و اعتقادات مشترک، گفتگو می‌کند تا بر اساس همان اصول و اعتقادات مشترک، حقانیت سخنان خود را تبیین و تحلیل کند. از این‌رو خداوند در آیه ۴۶ سوره عنکبوت در ادامه سفارش خویش نشان می‌دهد که چگونه می‌بایست مجادله احسن را انجام داد. در این آیه به پیامبر ﷺ می‌فرماید به اهل کتاب بگو ما مشترکاتی چون کتاب و حیانی و خدای یکتا و یگانه داریم.<sup>۵</sup>

البته از آنجا که جدال احسن، زمانی ممکن و شدنی است که اصول و مبانی مشترکی وجود داشته باشد که تفهیم و تفهم بر محور و مدار آن صورت گیرد،

۱. سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.

۲. سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۶.

۳. مثلاً: طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ذیل آیات؛ طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۴۴۰، ذیل آیات.

۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۲۳، ص ۱۱۱.

۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۶، ذیل آیه ۴۶ سوره عنکبوت.

نمی‌توان با کسانی که هیچ‌گونه اصول و مبانی مشترکی با آنان وجود ندارد، گفتگو و جدال احسن را انجام داد؛ چنان‌که امکان ندارد با کسانی که ستمگر و لجوج و حق‌ستیزند و از همان آغاز در اندیشه درک و فهم نیستند، به جدال احسن پرداخت، به این معنا که جدال احسن و نیکو زمانی شدنی است که شخص مقابل بر باطل خود اصرار نرزد و حق‌ستیز نباشد؛ زیرا نمی‌توان با کسانی که از همان آغاز حق‌ستیز هستند، مبانی و اصول مشترکی پیدا کرد؛ زیرا حق‌ستیزان برای فرار از پذیرش حق، هر دم مبانی و اصول خویش را تغییر می‌دهند و حتی به سخن پیشین خود نیز پشت پا می‌زنند. بنابراین نمی‌توان امید رسیدن به نقطه مشترکی برای پایه‌گذاری گفتگو با آنها داشت. به این جهت است که خداوند اجازه نمی‌دهد با حق‌ستیزان و ستمگران به گفتگو حتی گفتگوی جدالی پرداخت.<sup>۱</sup>

خداوند در آیه ۵۶ سوره کهف<sup>۲</sup> و یا در آیه ۳ سوره حج<sup>۳</sup> تبیین می‌کند که جدال با روش‌های باطل، از شیوه‌های مبارزه کافران با حق و حقیقت است و آنان با بهره‌گیری از شیوه تمسخر و استهزا می‌کوشند تا رقیب و مخالف خود را از میدان به در کنند، به این معنا که اگر در شیوه جدال احسن گفتگو بر پایه مبانی و اصول مشترک انجام می‌گیرد، در گفتگوی جدلی باطل، تمسخر و استهزای شخص و شخصیت و مطالب طرف مقابل، اصل قرار می‌گیرد. از این رو امکان گفتگو حتی با منطبق جدلی از میان می‌رود و تمسخر و استهزا و خرد کردن شخصیت طرف مقابل، اصل قرار می‌گیرد. در جدل باطل، هدف و مقصود، نابودی هر آن چیزی است که به نام حق و حقیقت است و شخص می‌کوشد تا باطل را بر حق چیره کند و آگاهانه و عالمانه این شیوه را در پیش می‌گیرد. خداوند تعالی جدال در برابر حق را زمینه‌ساز عقوبت‌های الهی در دنیا و

۱. ری شهری، محمد، شناخت‌نامه قرآن بر پایه قرآن، ص ۳۵۴.

۲. «وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا».

۳. «وَمَنْ النَّاسِ مِنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ».

کیفر در آخرت می‌داند و از هلاکت و نابودی حق‌ستیزان با روش جدل باطل خبر می‌دهد.<sup>۱</sup>

### ◆ جدل از دیدگاه ابن تیمیه

ابن تیمیه معتقد است اگر در مقام دعوت کسی و درصدد استدلال برای او هستیم، باید با استفاده از قرآن، سنت، قیاس‌های عقلی و مثال‌های مختلف، حقیقت را برایش بیان کنیم و این طریق سلف صالح بوده است.<sup>۲</sup> ابن تیمیه از مناظره با افراد ضعیف العلم و معاند منع می‌کند، چرا که مناظره را باعث گمراهی آنها می‌داند.<sup>۳</sup> وی معتقد است هر آنچه موجب تصدیق شریعت اسلام و سنت پیامبر ﷺ شود، آن کلام صدق و جدال احسن است و هر کلامی که این چنین نباشد، هر چند دیگران آن را معقول و صادق بنامند، آن جدال باطل است و به همین طریق لباس حق بر باطل پوشانده می‌شود و کلام به انحراف می‌رود.<sup>۴</sup> وی در ذیل آیه ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ می‌گوید: در جدال احسن باید مقدمات برهانی باشد و در جدل شرط است که خصم مقدمات برهان شما را قبول داشته باشد؛ هر چند ممکن است آن مقدمات بدیهی نباشد. وی در بیان روش قرآن می‌گوید: قرآن در مجادلاتش به مقدماتی که فقط خصم آنها را قبول داشته باشد، احتجاج نمی‌کند، همان طور که این طریق جدل منطقییون است، بلکه به قضایا و مقدماتی احتجاج می‌کند که مردم آن را قبول دارند و اگر بعضی از مقدمات را برخی از مردم قبول کردند و برخی در آن نزاع داشتند، خداوند برای صحت آن دلیل اقامه کرده است. در ادامه ابن تیمیه به نمونه‌هایی از قرآن اشاره می‌کند.<sup>۵</sup>

۱: برای اطلاع بیشتر ر.ک: زرکشی، محمد، *البرهان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۲۴-۲۷؛ سیوطی، عبدالرحمن، *الاتقان فی علوم القرآن*، ج ۴، ص ۶۰-۶۴ که در مورد انواع جدل در قرآن پرداخته‌اند.  
۲: ابن تیمیه، احمد، *درع تعارض العقل والنقل*، ج ۱، ص ۲۳۵.  
۳: همان، ج ۷، ص ۱۷۳.  
۴: *همو، النبوات*، ج ۱، ص ۳۳۲.  
۵: *همو، مجموع الفتاوی*، ج ۱۹، ص ۱۶۵.

### ♦ روش جدلی ابن تیمیه در «منهاج السنه»

با روشن شدن مواضع ابن تیمیه در باب جدل و مناظره، موضع وی را در کتاب منهاج السنه بررسی می‌کنیم. وی یکی از روش‌های مناظره را جدل می‌داند و می‌گوید:

از راه‌های خوب مناظره آن است که دلایلی برای طرف مقابل بیاوری که از جنس دلایل خودش باشد که هر چه شدیدتر و قوی‌تر از دلایل او باشد معارضه در این صورت نافع‌تر است، پس اگر جواب صحیح فهمیده شود پاسخ به اشکالی که بر ما وارد کرده دانسته می‌شود و اگر نفهمید در حیرت و عجز گرفتار می‌شود و شرش از تو دفع می‌گردد.<sup>۱</sup>

ابن تیمیه در اینجا شرطی را ذکر می‌کند که به نظر نگارنده مبنای وی در تمام کتابش بوده است؛ چرا که وی بارها در باب جدل طبق قاعده «یورد علیه من جنس ما یورده» عمل کرده است؛ مثلاً وی در مقام جواب به علامه حلی رحمته الله علیه در باب اعمال خلفا سعی دارد اعمالی را که دلالت بر فضیلت علی رضی الله عنه می‌کند، افضل آن را بیان کند و اعمالی را که دلالت بر ذم خلفا می‌کند، مذموم‌ترش را برای علی رضی الله عنه ذکر کند. وی در جواب علامه رحمته الله علیه که فرموده علم خلفا از علی رضی الله عنه کمتر بود و آنها در بسیاری از موارد به آن حضرت رجوع می‌کردند، می‌گوید: این سخن بهتان و افتراست. هیچ وقت ابوبکر و عمر و حتی عثمان که علمش از این دو کمتر بود، به علی رضی الله عنه رجوع نکردند و آنها علمشان از علی رضی الله عنه بیشتر بود. این در حالی است که هر انسان حقیقت‌جویی با رجوع به برخی از احادیث وارد شده در این باب،<sup>۲</sup> به این حقیقت پی می‌برد که این سخنان ابن تیمیه از باب جدال باطل است، نه احسن؛ چرا که مخالف مبنای خود ابن تیمیه، در باب جدال احسن است؛ زیرا این گونه استدلال کردن اولاً، نمی‌تواند حقایق شریعت

۱. همو، منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۰۲.

۲. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج ۱، ص ۹۶، ۱۰۰ و ۱۱۳ و علامه در کتاب الغدير، ج ۶، به بسیاری از مواردی که اصحاب از جمله عمر به اعلم بودن علی رضی الله عنه اعتراف کرده و گفته‌اند که اگر ایشان نمی‌بود، هر آینه آنها هلاک می‌شدند، اشاره کرده‌اند.

الهی و سنت پیامبر ﷺ را روشن کند و ثانیاً، مقدمات چنین استدلال‌هایی نه نزد خصم بدیهی است و نه نزد مردم، بلکه صرفاً ادعاها و دلایلی باطل است. ثالثاً، ما در جدال احسن گفتیم هدف روشن شدن حقایق با استفاده از باورهای مشترک است، نه اینکه بیان مواردی از جنس موارد مناظره‌کننده، حتی به صورت دروغ و یا به جعل و افترا به سبب لجاجت و کتمان حقایق باشد، که این مصداق جدال باطل می‌شود. بله، اگر قاعده «یورد علیه من جنس ما یورده» از جنس مشترکات و مواردی باشد که مورد قبول طرفین است، به طوری که ما را به حقیقت نزدیک‌تر کند، این قاعده صحیح است، ولی اگر این قاعده همراه اکاذیب و افتراءات و مطالبی باشد که هیچ یک آن را نپذیرفته‌اند، این قاعده‌ای باطل است.

#### ♦ مصادیق جدال‌های باطل در «منهاج السنه»

با بررسی منهاج السنه، موارد فراوانی می‌بینیم که ما را از جدال احسن به سمت جدال باطل رهنمون می‌شود و این شیوه به شدت از اعتبار ابن تیمیه و کتابش می‌کاهد. ما برخی از آنها را برمی‌شماریم.

#### الف) جدل با دلایل غیرمشترک بین طرفین

یکی از مصادیق جدلی باطل ابن تیمیه که در بسیاری از موارد دیده می‌شود، جدل با دلایلی است که مورد اتفاق طرفین نیست؛ درحالی که ما گفتیم در جدال احسن باید از مشترکات استفاده شود؛ مثلاً:

۱. وی در استدلال به اینکه نصوص وارد شده درباره خلافت ابوبکر بیشتر از نصوص علی علیه السلام است، به نصوصی استدلال می‌کند که در نزد شیعیان بی اعتبار است، برخلاف علامه رحمته الله که در اثبات خلافت علی علیه السلام، نصوصی معتبر از کتب خود اهل تسنن را می‌آورد.<sup>۱</sup>

۱. همان، ج ۴، ص ۱۴۷.

۲. بعد از نزول آیه ولایت، پیامبر ﷺ فرمود: «اجعل لي وزيراً من أهلي علياً اشدد به ظهري». علامه ﷺ این روایت را دلیل بر افضلیت علی ؑ می‌داند، ولی ابن تیمیه در مقام جواب از علامه می‌گوید:

اینکه پیامبر ﷺ پس از صدقه انگشتری، چنین گفته باشد، دروغی ظاهر است؛ چرا که صحابه به هنگام نیاز، در راه خدا انفاق می‌کنند و انفاق آنها از لحاظ اندازه و منفعت بزرگ‌تر از یک انگشتری است.

در ادامه برای تأیید کلام خود از صحیحین احادیثی را نقل می‌کند که فقط در کتب اهل سنت موجود است.<sup>۱</sup>

### ب) جدل با احادیث ضعیف

یکی از شرایط جدال احسن، استفاده از مقدمات بدیهی یا مشترک است و از این رو استفاده از احادیث قوی السنندی که هم اهل سنت و هم امامیه آن را نقل کرده باشند، بسیار راه‌گشاست، بر خلاف زمانی که حدیث مورد استناد، از احادیث ضعیف یا فقط قوی السنند نزد یک فرقه باشد که در این صورت نمی‌توان به آن جدال احسن دست یافت. ابن تیمیه در بسیاری از موارد برای مقابله و رد کلام علامه ﷺ به احادیث ضعیف السنند نزد فریقین و یا فقط به احادیثی اشاره می‌کند که نزد اهل سنت معتبر است، نه امامیه، بر خلاف علامه ﷺ که سعی می‌کند از احادیث صحیح السنند نزد فریقین استفاده کند و ما برخی از آنها را نقل می‌کنیم:

۱. حدیث «الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة» است که علامه ﷺ آن را در فضیلت حسنین نقل می‌کند، ولی ابن تیمیه در جواب علامه می‌گوید درباره خلفا نیز حدیثی به همین مضمون آمده؛ مانند سیدا کهول اهل الجنة<sup>۲</sup> که این حدیث در صحیحین نیامده و فقط بزاز و طبرانی آن را نقل کرده‌اند و سندش ضعیف است.<sup>۳</sup>

۱. همان، ج ۷، ص ۱۲.

۲. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۴، ص ۸۶.

۳. میلانی، سید علی، الامامة فی اهم الكتب الکلامیه، ص ۱۲۳.



۲. ابن تیمیه حدیثی از علی علیه السلام نقل می‌کند که بر بالای منبر کوفه فرمودند: «بهترین این امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر و سپس عمر می‌باشد. و آن حضرت همین جواب را نیز به فرزندش محمد بن حنفیه داد؛ چنان که در صحیح بخاری و غیر آن آمده است»<sup>۱</sup>.

اولاً، بسیاری از علمای اهل سنت مثل ابن معین، بخاری، احمد و نسائی سلسله سند این حدیث و بسیاری از احادیث دیگری که بر افضلیت ابوبکر بر تمام امت دلالت می‌کند، را ضعیف شمرده‌اند.<sup>۲</sup> ثانیاً، جزء مشترکات نیست و این‌گونه احادیث در نزد شیعه باطل است.<sup>۳</sup>

### ج) جدل همراه با قیاس باطل

ابن تیمیه استفاده از قیاس منطقی را برای استفاده در مناظره جایز می‌داند.<sup>۴</sup> وی قیاس را به دو قسم تقسیم می‌کند: ۱. قیاس مذموم که قیاسی است که با نصوص معارضه کند و یا مناط حکمش مساوی نباشد، مثل قیاس کسانی که گفته‌اند: بیع نوعی از رباست، و مثل قیاسی که شیطان به وسیله آن با امر و فرمان خدا مبنی بر سجود برای آدم معارضه کرد. ۲. قیاس ممدوح و آن قیاسی است که مؤید و مثبت قول شارع باشد و مناط حکم در اصل و فرع آن با هم مساوی باشد.<sup>۵</sup>

بنابراین اگر جدل همراه با قیاس ممدوح باشد، این جدل، جدال احسن است، ولی اگر همراه قیاس باطلی باشد، بدون شک جدال باطل است. وقتی که ما به کلمات ابن تیمیه در *منهاج السنه* رجوع می‌کنیم، می‌بینیم وی در مقام جدل و معارضه، از قیاس‌های ناصحیح استفاده می‌کند؛ به طوری که نه خود وی آن را به‌عنوان یک دلیل و برهان صحیح قبول دارد و نه طرف مقابلش؛ مثلاً الف) وقتی که به امام حسین علیه السلام می‌رسد، می‌گوید: اگر بگویند خاندان حسین علیه السلام را سب کردند و حسین را کشتند، با

۱. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۱، ص ۴.

۲. امینی، عبدالحسین، پیشین، ج ۵، ص ۵۱۷.

۳. برای بررسی بیشتر در مورد این روایات ر.ک: میلانی، سید علی، پیشین، ص ۲۵۰-۲۶۵.

۴. ر.ک: «جدل از دیدگاه ابن تیمیه» در همین مقاله.

۵. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۳، ص ۴۱۳-۴۱۴.

آنها همان کاری را کردند که آنها با عایشه کرده بودند، از حیث آنکه بر آنها مستولی و پیروز شدند و آنها را به سوی خانه‌هایشان بردند و نفقه‌هایشان را دادند و همین کار هم با خاندان حسین شد.<sup>۱</sup> این قیاسی که ابن تیمیه کرده، کاملاً مع الفارق است؛ چرا که ملاک واحد در دو قضیه قیاس را اگر افراد موجود در آن قضیه قرار دهیم، هیچ وجه تشابهی بین آنها نیست؛ چرا که علی علیه السلام و یارانش کجا، و یزید و افرادش کجا؛ و از آن طرف امام حسین علیه السلام و یارانش کجا و عایشه و اصحابش کجا و اگر ملاک را در طرفین قیاس رفتار بدانیم، واضح است که بین این دو هم هیچ وجهی نیست؛ چرا که رفتار و ظلمی که یزید و پیروانش با امام حسین علیه السلام و یاران و خانواده‌اش انجام دادند، به یقین علی علیه السلام این گونه با عایشه رفتار نکرد تا بتوان آنها را با یکدیگر قیاس کرد؛ و اگر می‌خواهد با این قیاس، اعمال قبیحی را (عمل یزید) با اعمال نیکویی (عمل حضرت علی علیه السلام) بپوشاند، صحیح نیست؛ چرا که بسیاری از علمای اهل سنت بر این اعمال زشت یزید (شهادت امام حسین علیه السلام)، اسارت خاندان ایشان، بی‌حرمتی به ساحت مقدس و خاندان پاکش و... اعتراف کرده‌اند.<sup>۲</sup>

نمونه دیگر: ابن تیمیه می‌گوید: نسبت این قوم (رافضه) با اهل سنت به منزله نسبت نصارا با مسلمانان است. نصارا مسیح را خدا می‌شمردند و ابراهیم و موسی و محمد را کمتر از حواریونی قرار می‌دادند که همراه عیسی بودند. اینان نیز علی را امام معصوم یا به منزله نبی و خدا قرار می‌دهند و خلفای دیگر را کمتر از امثال اشتر نخعی و کسان دیگری می‌دانند که در صف علی جنگیده‌اند. از همین رو جهل و ستم‌شان بزرگ‌تر و فراتر از آن است که بتوان وصف کرد.<sup>۳</sup> آیا قیاس اینکه عیسی را خدا بنامیم، با اینکه حضرت علی علیه السلام را امام بنامیم، صحیح است؛ درحالی‌که صغرای قیاس با کبرای قیاس هیچ حد وسطی ندارند؟! مگر نه این که خود اهل سنت و تمام مسلمانان قائل به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند، آیا باز هم باید بگوییم مثل نصارا هستیم؟!

۱. همان، ج ۴، ص ۱۹۵.

۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: میلانی، سید علی، ناگفته‌هایی از حقایق عاشوراء، ص ۳۰.

۳. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۷، ص ۱۰۹.

## د) جدل همراه با طعن و ناسزاگویی

یکی از شایع‌ترین روش‌های جدلی که ابن تیمیه در مباحث عقلی یا نقلی به کار برده، همین روش جدلی است. وی از این روش بیشتر برای چند مقصود استفاده می‌کند:

۱. بی‌ارزش و بی‌اهمیت جلوه دادن طرف مقابل نزد مخاطب: وی با تهمت‌ها و طعن‌ها، به مخاطب چنین وانمود می‌کند که طرف مناظره‌کننده فردی نالایق و بی‌سواد است و از دین هیچ بهره‌ای نبرده است. برای مثال، وی در مقدمه کتابش روش علامه رحمته‌الله را مورد خدشه قرار می‌دهد و به بزرگان شیعه می‌تازد و تعبیرات زننده‌ای را به کار می‌برد که از ذکر آنها معذوریم.<sup>۱</sup> یا به قصد بی‌اعتبار کردن کتاب علامه رحمته‌الله می‌گوید: «اینکه مصنف اسم کتابش را *منهاج الکرامه* نهاد، بهتر بود که *منهاج الندامه* بنامد» و بعد شیعیان را در خبث و اتباع هوا به یهود، و در غلو و جهل، آنان را به نصارا تشبیه می‌کند.<sup>۲</sup> یا به شیعیان بسیار دشنام‌ها می‌دهد و طعن‌های فراوانی می‌زند که به قول آیت‌الله میلانی اگر بخواهیم آنها را جمع کنیم، صفحات آن به اندازه یک کتاب می‌شود.<sup>۳</sup>

۲. بغض و کینه: وقتی به آثار او رجوع می‌کنیم، می‌بینیم وی به علت بغض و کینه‌اش به منطقیون و فیلسوفان، مواضع بسیار تندى درباره آنان دارد؛ به گونه‌ای که کتاب‌های متعددی در رد آنها نگاشته و جملات مذمومی علیه آنها به کار برده که اگر تشیع آنها هم ظاهر می‌شده، این بغض و کینه افزون‌تر می‌شد. وی می‌گوید: «وقتی که شیعه بودن فلاسفه ظاهر می‌شود، مثل آن است که ناپدری یهودی، مجوسی باشد»<sup>۴</sup> و یا بارها کفر و گمراهی به آنان نسبت می‌دهد. و یا آنها را بدتر از یهود می‌خواند.<sup>۵</sup>

۱. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۸-۹.

۳. میلانی، سید علی، *دراسات فی منهاج السنه*، ص ۵۶۷.

۴. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۸، ص ۲۵۸.

۵. برای نمونه، ر.ک: همان، ج ۱، ص ۳۵۲؛ ج ۳، ص ۲۸۸؛ ج ۵، ص ۱۶۶.

**ه) جدل همراه با تمجید و تعریف و یا تحقیر و تضعیف برخی دیگر**

یکی از روش‌های جدلی ابن تیمیّه در کتاب *منهاج السنه* که باعث شده جدال از راه اصلی خود به سمت باطل منحرف شود، تمجید و تعریف از افرادی است که درصدد اثبات افضلیّت آنهاست؛ به طوری که حتی صفاتی را که بی‌ارزش است، یک ارزش و فضیلت مطرح می‌کند؛ مثلاً درباره معاویه و یزید می‌گوید: در مورد اسلام معاویه و یزید و خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و نماز و روزه و جهاد آنان با کفار، اخبار متواتری نقل شده است. وی در ادامه تمام طعن‌هایی را که در مورد معاویه و یزید از ابن‌جوزی نقل شده، تکذیب می‌کند و آنها را جعلی می‌خواند و روایاتی را که برای معاویه و یزید در باب اسلام و جهاد و نماز و روزه آنان آمده، به حد تواتر روایات مربوط علی رضی الله عنه می‌شمرد.<sup>۱</sup> یا برای اینکه منزلت بنی‌امیه خدشه‌دار نشود، آنها را با حاکمان و افرادی بدتر از آنها مقایسه می‌کند تا ظلم آنها در سایه حاکمان بدتر از خودشان مستور بماند. وی در توجیه ظلم‌های یزید می‌گوید:

یزید از دیگران بهتر بود: از مختار بن ابو عبید ثقفی امیر عراق که در ظاهر مدعی انتقام حسین از قاتلانش بود، بهتر است. مختار مدعی بود جبرئیل بر او نازل می‌شود. و از حجاج بن یوسف بهتر بود؛ زیرا به اتفاق مردم از یزید ظالم‌تر بود. با وجود این، باید گفت غایت چیزی که در مورد یزید و سایر ملوک می‌توان گفت، این است که آنها فاسق بودند.<sup>۲</sup>

یا در مورد امامت یزید می‌گوید:

اهل سنت که معتقد به امامت یکی از این افراد مثل یزید، عبدالملک یا منصور و غیره هستند، اعتقادشان به این اعتبار است که هر کس این مسئله را انکار کند، انکارش شبیه انکار ولایت ابوبکر، عمر و عثمان و حکومت کسری و قیصر و نجاشی است.<sup>۳</sup>

۱. همان، ج ۴، ص ۲۲۰.

۲. همان، ص ۳۴۳.

۳. همان، ص ۳۱۱.

همان طور که واضح است، وی در مقابل، کسانی را که با آنها مخالفت کرده‌اند، به چند روش تضعیف می‌کند:

۱. آنها را با افرادی ضعیف و حقیر مقایسه می‌کند؛ مانند مقایسهٔ ایمان حضرت علی علیه السلام با افرادی چون یزید.

۲. صفات کمالی و فضایل نفسانی آنها را بسیار عادی و کوچک می‌شمارد و به مخاطب چنین تلقین می‌کند که اینها فضیلت و کمال نیستند، بلکه امری عادی‌اند که ممکن است برای هر کسی اتفاق بیفتد؛ مثلاً در مورد جریان صدقه دادن انگشتی از سوی حضرت علی علیه السلام و یا در مورد حدیث منزلت سعی می‌کند قضیه را به گونه‌ای جلوه دهد که نه تنها برای علی علیه السلام فضیلتی نباشد، بلکه ضعف بر آن حضرت تلقی شود. می‌گوید:

این امر عادی بود که هر وقت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست به غزوات برود، کسی را جانشین خود می‌کرد. ثانیاً، چون غزوه تبوک آخرین غزوه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، ایشان به هیچ کس اجازه ماندن نداد، مگر به زنان و بچه‌ها و کسانی که عاجز بودند. لذا علی گریه کنان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: آیا من را در مدینه با زنان و بچه‌ها می‌گذاری؟<sup>۱</sup>

ابن تیمیه در بسیاری از موارد این چنین یک‌جانبه قضاوت می‌کند و اگر بخواهیم منصفانه سخن بگوییم، باید گفت اولاً، در مورد جریان حضرت علی علیه السلام تعبیرهای گوناگونی آمده است. در نقلی آمده: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «إِنَّه لَابَدُّ أَنْ أَقِيمَ أَوْ تَقِيمَ؛ حتماً یا من باید در مدینه بمانم یا تو». پیامبر صلی الله علیه و آله در تعبیری دیگر فرمود: «فَإِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلِحُ إِلَّا بِي أَوْ بِكَ؛ امور مدینه جز با من یا با تو سامان نمی‌یابد». در سخن دیگری می‌خوانیم که رسول خدا فرمود: «إِنَّه لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي؛ به هیچ وجه سزاوار نیست من بروم، مگر آنکه تو جانشین من باشی». از این عبارات به خوبی استفاده می‌شود که هیچ کس نمی‌توانسته در آن

۱. همان، ج ۵، ص ۳۴.

موقعیت جانشین پیامبر خدا ﷺ در مدینه باشد و فقط شخص پیامبر یا امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌توانستند به امور مدینه رسیدگی کنند و آنها را سامان دهند. روشن است که در آن زمان، شرایط خاصی بر مدینه حکم فرما بوده و منافقان دسیسه‌هایی می‌کردند و نقشه‌هایی در سر می‌پروراندند که هیچ یک از صحابه توان و صلاحیت مقابله و خنثی کردن آنها را نداشتند و این کار فقط از عهده دو نفر برمی‌آمد: یا شخص پیامبر ﷺ و یا امیرمؤمنان علی علیه السلام به راستی، اگر این جانشینی برای علی علیه السلام هیچ فضل و مقامی را اثبات نمی‌کند، پس چرا عمر آرزو می‌کرد که این مقام و جانشینی برای او باشد؟ چرا سعد بن ابی وقاص آرزو داشت که او به چنین مقامی می‌رسید؟

ثانیاً، ابن تیمیّه گفت: «علی در حالی که اشک از دیدگانش جاری بود، به نزد پیامبر آمد». این سخن وی کذبی بیشتر نیست؛ چراکه گریه امیرمؤمنان علی علیه السلام به این جهت بود که در آن نبرد حضور نداشت و همچنین به جهت نکوهش‌هایی که از منافقان می‌شنید، نه به این جهت که پیامبر او را در میان زنان و کودکان به جای خود گمارده است.<sup>۱</sup>

۳. ابن تیمیّه سعی می‌کند با القای شبهه و سؤال، منزلت و شأن امام را زیر سؤال ببرد و آن را تضعیف کند؛ مثلاً وی در مورد شهادت امام حسین علیه السلام می‌گوید:

و در قیام (حسین)، نه مصلحت دین بود و نه مصلحت دنیا، بلکه این ظالمین سرکش بر ضد نوه رسول خدا قدرت پیدا کردند تا اینکه او را مظلوم و شهید کردند و در قیام و کشته شدن او آن قدر فساد بود که اگر در شهر خود نشسته بود، آن قدر فساد نمی‌شد! پس آن چیزی که او قصد آن را داشت از به دست آوردن نیکی و دفع بدی، اصلاً حاصل نگشت، بلکه بدی به سبب قیام او زیاد شد و خیر کم گردید و این سبب شرّ بزرگی شد و کشته شدن

۱. برگرفته از: میلانی، سید علی، نگاهی به حدیث منزلت، ص ۱۱۰-۱۱۸.

حسین فتنه‌های بسیار در پی داشت؛ همان طور که کشته شدن عثمان سبب فتنه‌های بسیار گشت.<sup>۱</sup>

وی می‌گوید:

شکی نیست که حسین مظلومانه به شهادت رسید؛ همچنان که شهیدای مظلوم شبیه به او به شهادت رسیدند. آنچه در ماجرای قتل حسین روی داد، بزرگ‌تر از کشتن انبیا نبود. خداوند در قرآن خبر داده که بنی‌اسرائیل پیغمبران را به ناحق می‌کشتند و کشتن پیامبر بزرگ‌ترین گناه و معصیت است.<sup>۲</sup>

حال سؤال این است که آیا فرزند رسول خدا و سید جوانان اهل بهشت، مصلحت کار خویش را بهتر می‌داند یا ابن‌تیمیه؟ آیا مگر چنین نیست که قول صحابه و سلف صالح برای تمام سلفیون حجت است؛ پس چرا ابن‌تیمیه به خود اجازه می‌دهد که از بهترین خاندان پیامبر ﷺ و یکی از بهترین صحابه ایشان ایراد بگیرد؟<sup>۳</sup>

نمونه دیگر: در مورد آیاتی که در شأن و منزلت علی علیه السلام وارد شده است، ابن‌تیمیه سعی می‌کند با القای شبهات مختلف آنها را از دلالت باز دارد و افضلیت آن حضرت را مورد تردید قرار دهد.<sup>۴</sup>

### و) جدل همراه با انکار و تکذیب دلایل مخالف

یکی از روش‌های شایع ابن‌تیمیه در جدل، این است که ادله علامه رحمته الله علیه را بدون هیچ سند و مدرکی انکار و تکذیب می‌کند، و برای رسیدن به این مقصود از روش‌های مختلفی بهره می‌گیرد که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. ابن‌تیمیه، احمد، پیشین، ج ۴، ص ۳۱۶.

۲. همان، ص ۳۳۲.

۳. آیت الله میلانی جواب مفصل این سخنان سخیف را در کتاب *ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا* صفحه ۳۰ آورده است.

۴. برای تفصیل شبهات ابن‌تیمیه در این باب و جواب آنها ر.ک: رضوانی، علی اصغر، *دشمنی ابن‌تیمیه با اهل بیت علیهم السلام*، ص ۴۰ به بعد.

۱. با ادعاهایی چون خلاف اجماع، یا احدی از اهل علم آن را نقل نکرده و حتی به بهانه اینکه این احادیث در صحیحین ذکر نشده و یا با تعبیر دیگری چون هذا کذب ظاهر، بهتان، موضوع و یا... آن را تکذیب می‌کند که نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم. او در اولین ادعای علامه رحمته الله که می‌فرماید یکی از مهم‌ترین مسائل دین، مسئله امامت است، می‌گوید: «کذب باجماع المسلمین سنّیهم و شیعیّهم، بل هذا کافر».<sup>۱</sup> یا به آسانی احادیث مشهوری را که در منزلت و منقبت علی علیه السلام و خاندان پاکش می‌باشد، تکذیب و به دروغ ادعای اجماع بر خلاف آن می‌کند، مثلاً بعد از ذکر آیه ولایت و ناسزاگویی به علامه حلی رحمته الله که گفته است «بر اینکه آیه درباره علی نازل شده، اجماع وجود دارد»، می‌گوید:

این سخن یکی از بزرگ‌ترین ادعاهای دروغین است. اتفاقاً علمای حدیث بر این اجماع کرده‌اند که این آیه به طور ویژه در مورد علی فرود نیامده و علی در نماز انگشتی خاتمش را صدقه نداده است. علمای حدیث اجماع دارند بر اینکه قصه روایت‌شده در شأن نزول آیه، یکی از دروغ‌های برافته است.<sup>۲</sup>

یا درباره آیه مودت می‌گوید: «هذا کذبٌ باتفاق اهل المعرفة بالحدیث». یا درباره حدیث طبر می‌گوید: این حدیث کذب است و آن را احدی از اصحاب حدیث و ائمه حدیث نقل نکرده‌اند؛ مثل حاکم نیشابوری و ابی نعیم و ابن مردویه، و می‌گوید از حاکم نیشابوری درباره حدیث طبر سؤال شد که گفت: لایصح.<sup>۳</sup> این در حالی است که حاکم نیشابوری این حدیث را در *المستدرک علی الصحیحین* آورده است.<sup>۴</sup>

۲. از روش‌های دیگر ابن تیمیه برای انکار کردن قول علامه رحمته الله، تخصیص زدن قول علامه رحمته الله است. وی قصد دارد علامه را با این ترفند فردی ناآگاه بشناساند. این

۱. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۱، ص ۷۵.

۲. همان، ج ۷، ص ۴.

۳. همان، ص ۲۶۳.

۴. حاکم نیشابوری، محمد، *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۳، ص ۱۲۰، که جواب تفصیلی آنها را می‌توان به کتاب آیه مودت و یا نگاهی به حدیث طبر، ص ۱۷، از آیت الله میلانی رجوع کرد.



در حالی است که مقصود علامه علیه السلام کلام مشهور اهل سنت بوده است و نه تمام فرقه‌های اهل سنت؛ مثلاً علامه علیه السلام می‌فرماید: شیعه قائل به حکمت و عدالت خداوند تعالی است، برخلاف اهل سنت که عدالت و حکمت را در افعال خداوند ثابت نمی‌دانند و برای خداوند فعل قبیح را جایز می‌دانند. ابن تیمیه در ابتدا قول علامه علیه السلام را تکذیب می‌کند و در ادامه به بیان اقوالی می‌پردازد تا اطلاق کلام علامه را از بین ببرد.<sup>۱</sup>

۳. از روش‌های دیگر ابن تیمیه برای تکذیب و انکار کردن قول علامه علیه السلام، صرفاً ادعای بعید بودن سخن او است؛ مثلاً درباره زنده بودن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) و طولانی بودن عمر آن بزرگوار می‌گوید:

عمری چنین طولانی در بین امت محمد صلی الله علیه و آله، خلاف عادت صحیح است و می‌توان کذب آن را ادعا کرد؛ زیرا هیچ‌یک از کسانی که در جامعه اسلامی متولد شده‌اند، بیش از ۱۲۰ سال نزیسته‌اند، چه برسد به صدها سال.<sup>۲</sup>

۴. ابن تیمیه برای تکذیب کردن عقاید شیعه در برخی از موارد، نسبت‌های دروغ می‌دهد؛ مثلاً برای اثبات اینکه رافضیان دل‌هایشان کور است و حقیقت را نمی‌بینند و می‌خواهند همه چیز را به نفع خود منتسب کنند، به دروغ می‌گوید: آنها مثل نصیری‌اند و حتی حسن و حسین را فرزندان سلمان فارسی می‌دانند و یا می‌گویند که علی علیه السلام وفات نکرده است.<sup>۳</sup> یا به دروغ نماز شیعیان را مثل نماز یهودیان می‌داند و یا بسیاری از امور دیگر را به دروغ به شیعیان نسبت می‌دهد.<sup>۴</sup>

ابن تیمیه این نسبت‌ها و ادعاهای دروغین را به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هم کشانده؛ به طوری که در جواب از حدیث ابن عباس که گفت هیچ آیه‌ای از قرآن با آغاز «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نیست که علی علیه السلام رأس و امیر و سرور و سید مصادیق آن آیه نباشد،

۱. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲. همان، ج ۴، ص ۹۱.

۳. همان، ص ۲۰۶.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۶.

می‌گوید: «این حدیث دروغی است که بر ابن عباس بسته شده است. آنچه افراد متعدد از ابن عباس روایت کرده‌اند، این است که وی ابوبکر و عمر را بر علی برتری می‌داد. سپس ایراداتی بر علی و برخی کارهای او گرفته است.<sup>۱</sup>

۵. از روش‌های دیگر ابن تیمیه برای تکذیب کردن، انکار حقایق تاریخی است؛ مثلاً وی در باره مهاجرین می‌گوید: «بدان که در مهاجرین منافقی وجود نداشت، منافقین فقط در قبیله‌های انصار بودند».<sup>۲</sup>

پاسخ این کلام روشن است: اولاً، در میان مهاجرین نیز منافق بسیار بود روایات بسیاری در این زمینه هست که برخی از آنها را خود ابن تیمیه نیز نقل کرده؛ مثل جریان حاطب که عمر می‌خواست گردن او را که یکی از اصحاب بدر بود، بزند و می‌گفت او منافق است.<sup>۳</sup> ثانیاً، در حدیث آمده که هر کس بغض و کینه علی علیه السلام را داشته باشد، منافق است و آنچه در تاریخ آمده، وجود برخی از مهاجرین است که به علی علیه السلام کینه داشتند.<sup>۴</sup>

یا ابن تیمیه جنگ امیرالمؤمنین با عمرو بن عبدود را تکذیب می‌کند؛ درحالی‌که بسیاری از علمای اهل سنت مانند حاکم نیشابوری در *المستدرک* (ج ۲، ص ۳۲)، فخر رازی در تفسیر کبیرش (ج ۳، ص ۳۲) و خطیب بغدادی در *تاریخ بغداد* (ج ۱۳، ص ۱۹)، جنگ امام علی علیه السلام با عمرو بن عبدود را نقل کرده‌اند.

یا درباره فتح خیبر به دستان مبارک علی علیه السلام، می‌گوید: لعنت خدا بر کاذبین و کسانی که این را نقل کرده‌اند! سند این حرف‌ها کجاست؟ و این دروغ است.<sup>۵</sup>

### ز) جدل همراه با مغالطه کردن

مغالطه یا سفسطه کردن در لغت یعنی کلامی که مردمان بدان در غلط و اشتباه

۱. همان، ج ۷، ص ۱۶۷.

۲. همان، ج ۸، ص ۳۱۴.

۳. همان، ج ۴، ص ۳۳۱.

۴. امینی، عبدالحسین، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۹.

۵. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۸، ص ۸۶.

افتند.<sup>۱</sup> در اصطلاح اهل منطق، قیاسی است مرکب از وهمیات یا مشتبهات<sup>۲</sup> و یا به بیانی دیگر، قیاس فاسدی است که منتج به نتیجه صحیح نباشد و فساد آن، یا از جهت ماده است و یا صورت یا هر دو.<sup>۳</sup>

یکی از مهم ترین روش های ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه، جدل کردن همراه با مغالطه است که از آن به شیوه های مختلفی استفاده می کند و ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. به صورت درست کردن دور و تسلسل و تناقض؛ مثلاً در باب ملاک های افضلیت، دلیلی عقلی ذکر می کند و می گوید: «چون حق با ابوبکر و عمر و عثمان بود، آنها افضل اند. پس افضل خلائق کسی است که استحقاق مقام جانشینی پیامبر ﷺ را داشته باشد».<sup>۴</sup> این در حالی است که می خواهد برای افضلیت دلیل بیاورد تا جانشینی آن سه نفر را اثبات بکند در حالی که وی از جانشینی این سه، افضلیت آنها را اثبات می کند و این باطل است؛ چرا که به قول منطقیین این دور است و خود ابن تیمیه آن را باطل و ممتنع می داند<sup>۵</sup> و بنا به گفته خودش یک برهان زمانی صادق است که تناقضی بر خلافش نباشد.<sup>۶</sup>

۲. قرار دادن علتی به جای علت حقیقی معلول؛ مثلاً در جواب به علامه رحمته الله که می فرماید انتصاب اولیای معصوم از طرف خداوند تعالی لطفی بر بندگان است، وجوهی را بیان می کند و در ادامه می گوید: اگر مقصود از لطف این است که چون اطاعت از ایشان باعث هدایت بندگان می شود، لذا واجب است، در جواب می گوییم: به مجرد واجب شدن در عالم نه لطفی است و نه رحمتی، بلکه باعث می شود مردم آنها را تکذیب کنند و باعث می شود مردم به جهت اطاعت نکردن آنها داخل در معصیت

۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ذیل واژه.

۲. مظفر، محمدرضا، منطق، ص ۱۰.

۳. ملاصدرا، محمد، شرح حکمة الاشراق، ص ۱۳۶.

۴. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۸، ص ۲۲۵.

۵. همان، ج ۷، ص ۴۰.

۶. همان، ص ۸.

شوند؛<sup>۱</sup> درحالی که منظور علامه رحمته الله انتصاب و وجود خود امام است که باعث هدایت می‌شود، لذا علت لطف خداوند تعالی، وجود امام است، نه واجب کردن. بنابراین اطاعت نکردن کسی دلیل بر نبودن لطف نیست، چرا که خودشان اصرار به گمراهی دارند والا اگر کسی بخواهد هدایت شود، خداوند تعالی او را به حال خودش وانمی‌گذارد، بلکه به او این لطف را می‌کند و پیغمبران و افراد معصومی را می‌فرستد تا آنها هدایت شوند. لذا واجب است برای هدایت و رستگاری از آنها اطاعت و پیروی کنیم.

۳. ابن تیمیه در برخی از موارد برای اینکه بتواند مغالطه کند، تعابیر را تغییر می‌دهد تا خواننده نتواند حقیقت را بیابد؛ مثلاً در جواب سخن علامه رحمته الله که نوشته است: «اهل سنت قائل اند که چون خداوند فاعل کل شیء است (الله خالق کل شیء)، پس اگر بنده‌ای ظلم کند، آنها این ظلم را به خدا نسبت می‌دهند»، می‌گوید: «اینکه این نسبت ظلم را به ما می‌دهد، کسی چنین نگفته، بلکه خداوند خالق کل شیء هست، بدین معنا که خداوند خالق صوم است، نه فاعل صوم و یا در مثل طواف، خالق طواف است، نه فاعل آن».<sup>۲</sup>

به ابن تیمیه می‌گوییم مقصود شما از اینکه خالق است نه فاعل، چیست و فرق آنها در چیست؟ آیا منظور این است که خداوند در فعل بندگان دخالت دارد یا ندارد؟ و یا اینکه مقصود ابن تیمیه این است که خداوند فقط خالق صفت است، نه فعل، و خالقیت خداوند غیر از فاعلیت او است در افعال بندگان؟ در هر صورت، وی با تغییر دادن کلمه فاعل به خالق و نقل اقوال بسیار به گونه‌ای بحث می‌کند که خواننده را متحیر و سرگردان می‌کند و نمی‌تواند نظر حق را دریافت کند.<sup>۳</sup>

۴. وی برای مغالطه و ردّ کلام علامه رحمته الله از تخصیص کلام وی به مورد خاصی استفاده می‌کند؛ مثلاً علامه رحمته الله می‌گوید: اهل سنت قائل به غیر معصوم بودن انبیایند. ابن تیمیه در جواب می‌گوید: ما در مبحث ارسال رسالت، قائل به عصمت انبیاییم و

۱. همان، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲. همان، ص ۴۵۶.

۳. ر.ک: همان، ص ۴۶۰.

عموم اهل سنت قائل به جواز صغائرند. در ادامه برای اینکه خواننده را از این شبهه دور کند و اتهام و شبهه را به سمت شیعه ببرد، شیعیان را به نصارا تشبیه، و آنها را متهم به غلو می‌کند.<sup>۱</sup>

### ی) جدل همراه با تحریف حقایق در احادیث برای رسیدن به هدف خود

ابن تیمیه برای این منظور، یا در سند حدیث تغییر ایجاد می‌کند و یا در خود حدیث، برای مثال، می‌توان به حدیث قسطنطنیه اشاره کرد که یکی از احادیث ساختگی ابن تیمیه است و وی می‌خواهد به وسیله آن یزید را از گناهانش تبرئه کند و می‌گوید: «در صحیح بخاری آمده پیامبر ﷺ فرموده: "أَوَّلُ جَيْشٍ يَغْزُوا الْقُسْطَنْطِينِيَّةَ مَغْفُورٌ لَهُمْ"، و یزید که فرمانده این سپاه بوده، پس تمام گناهانش بخشیده شده است».<sup>۲</sup> این در حالی است که حدیثی که در صحیح بخاری آمده، این است که فرمود: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ». <sup>۳</sup> به راستی اگر این برداشت از حدیث، صحیح است و یزید بخشیده شده بود، چرا احمد بن حنبل، ابن جوزی، تفتازانی و بسیاری از علمای اهل سنت، او را لعنت کرده و از او براءت جسته‌اند، ثانیاً، این تحلیل ابن تیمیه، با سخن خودش نیز تناقض دارد که می‌گوید: «حسین مظلوم بود و آن ظالمان و طاغیان، سبط رسول خدا را کشتند و شهید کردند».<sup>۴</sup>

یکی دیگر از راه‌های دیگر ابن تیمیه برای تحریف احادیث، توجیه و تأویل کردن آنهاست. هر چند وی را ظاهرگرا و مخالف تأویل می‌دانند، ولی او در بسیاری از موارد برای رسیدن به هدف خود، احادیث یا وقایع تاریخی را تأویل و یا توجیه می‌کند؛ مثلاً در باب آیه تطهیر بعد از آنکه حدیث را به طریقی قبول می‌کند و در مقام جواب به تأویل آیه و توجیه حدیث کسا می‌پردازد و در آخر که خود هم قانع نمی‌شود، می‌گوید:

لفظ «رجس»، هم لفظی عام و کلی است که اقتضا دارد خداوند

می‌خواسته همه انواع آلودگی‌ها را بزدايد و پیامبر ﷺ هم برای همین

۱. همان، ص ۴۷۳.

۲. همان، ج ۴، ص ۳۲۷ و ۳۴۵.

۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۶۸، ح ۲۷۰۷.

۴. میلانی، سید علی، دراسات فی منهج السنه، ص ۵۱۳.

مقصود دعا فرمودند. به هر حال، پاک کردنی که خداوند اراده فرموده و آنچه پیامبر ﷺ برای آن دعا کرده، به اتفاق، همان عصمت نیست؛ چرا که نزد اهل سنت معصومی جز پیامبر ﷺ وجود ندارد.<sup>۱</sup>

اگر به احادیث و آیاتی که در این باب در فضیلت علی ع آمده رجوع کنید، به خوبی می‌یابید که ابن تیمیه چگونه بسیاری از این آیات و روایات را تأویل و یا توجیه می‌کند؛ به طوری که توجیحات و تأویلات او در وقایع تاریخی مثال زدنی است مثلاً بذل و بخشش‌های عثمان از اموال بیت المال را این چنین توجیه می‌کند و می‌گوید: به صورت کلی، هر فرد حاکم یا فرمانروایی به ناچار باید اقوام و نزدیکانی داشته باشد که مورد اطمینانش باشند و بتوانند شرّاً بدخواهان او را از وی دفع کنند و چنانچه مردم مانند رعیت ابوبکر و عمر با امامشان نباشند، آن امام به خویشاوندی نیاز خواهد داشت که مورد اعتمادش باشند و آن خویشاوندان نیز باید صاحب کفایت باشند. این یکی از دو تأویل مسئله است. تأویل دوم آنکه عثمان متصدی بیت‌المال بود و خداوند متعال فرموده است: ﴿وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهِ﴾؛<sup>۲</sup> «و کارکنانی که برای (جمع آوری) آن زحمت می‌کشند» و متصدی صدقه که خود بی‌نیاز باشد، به اتفاق مسلمانان حق دارد که دستمزد خود را بگیرد.<sup>۳</sup>

#### ◆ نتیجه

ابن تیمیه یکی از روش‌های جدل را جدال احسن می‌داند و ملاک آن را در قرآن و سنت پیامبر ﷺ جستجو می‌کند، ولی هنگامی که در مقام ردّ کتاب علامه حلی رحمته

۱. ابن تیمیه، احمد، پیشین، ج ۷، ص ۵۰.

۲. سوره توبه (۹)، آیه ۶۰.

۳. همان، ج ۶، ص ۱۵۷.

برمی‌آید از مبنای خود در جدال احسن تبعیت نمی‌کند و برای ردّ مخالف خود و تضعیف و تخریب علامه علیه السلام به هر روشی تمسک می‌جوید و ما با بیان برخی از روش‌های جدلی ابن تیمیه که در کتاب *منهاج السنه* اش ذکر کرده، اثبات کردیم که وی از جدال احسن منحرف شده و به سمت جدال باطل رفته. لذا کتاب وی دارای رویکرد یا روش علمی و منطقی نیست که بتواند ما را به حقیقت واحدی برساند. از همین روی نتوانسته به انصاف حکم کند و به نتیجه مطلوبی دست یابد. لذا نمی‌توان این کتاب را کتابی علمی دانست که دارای روش و مبنایی علمی است.

## ◆ منابع

۱. ابن تیمیہ، احمد: **النبوات**، ریاض: أضواء السلف، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
۲. \_\_\_\_\_: **درء تعارض العقل والنقل**، عربستان سعودی: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق.
۳. \_\_\_\_\_: **عقيدة حموية الكبرى**، ریاض: دارالصمعی، ۲۰۰۴م.
۴. \_\_\_\_\_: **منهاج السنة النبوية**، تحقیق: محمد رشاد سالم، عربستان سعودی: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ۱۴۰۶ق.
۵. ابن حنبل، احمد: **مسند احمد**، تحقیق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد و دیگران، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۱ق.
۶. ابن فارس: **معجم مقاییس اللغة**، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، بیروت: دارالجيل، ۱۴۲۰ق.
۷. ابن منظور: **لسان العرب**، بیروت، ۱۳۰۰ق.
۸. احمدی، هاله: «جدل و نمونه‌های آن در قرآن»، **مجله علمی پژوهشی دانشگاه الزهراء**، ش ۴۱، بهار ۱۳۸۱.
۹. ارسطو: **منطق ارسطو**، بیروت: کتاب الطویبقا، ۱۹۸۰م.
۱۰. امینی، عبدالحسین: **الفدیر**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۳ش.
۱۱. بخاری، محمد بن اسماعیل: **صحیح بخاری**، طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله: **تفسیر تسنیم**، قم: نشر اسراء، ۱۳۹۰ش.
۱۳. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله: **المستدرک علی الصحیحین**، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.
۱۴. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی: **تاریخ بغداد**، بیروت: دارالغرب الإسلامي، ۱۴۲۲ق.
۱۵. دهخدا، علی اکبر: **لغت نامه**، زیر نظر محمد معین، تهران: ۱۳۲۵-۱۳۵۹ش.
۱۶. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد: **تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام**، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۷. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد: **المفردات**، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۱۸. رضوانی، علی اصغر: **دشمنی ابن تیمیہ با اهل بیت**، قم: مشعر، ۱۳۹۰ش.
۱۹. ری شهری، محمد: **شناخت نامه قرآن بر پایه قرآن**، قم: دارالحدیث، ۱۳۹۱ش.
۲۰. زرکشی، محمد بن بهادر: **البرهان فی علوم القرآن**، بیروت: چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۴۰۸ق.
۲۱. سید مرتضی: **تنزیه الانبیاء و ائمه**، قم: امیر، ۱۳۷۶ش.
۲۲. سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر: **الاتقان فی علوم القرآن**، قاهره: چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۹۶۷م - قم: چاپ افست، ۱۳۶۳ش.
۲۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله: **الشفاء: المنطق**، چاپ ابراهیم مدکور و احمدفؤاد أهوانی، قاهره: ۱۹۶۵/۱۳۸۵، چاپ افست قم، ۱۴۰۴.
۲۴. طبرسی، فضل بن حسن: **مجمع البیان**، قم: مجمع العالمی اهل البیت، بی تا.
۲۵. طبری، محمد بن جریر: **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، ۱۴۰۰ق.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن: **التبیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، بی تا.
۲۷. طوسی، نصیرالدین محمد بن محمد: **کتاب اساس الاقتباس**، تهران: مدرس رضوی، ۱۳۶۷ش.



۲۸. عزیززاده موسوی، سید مهدی: *سلفی‌گری و وهابیت، جلد یکم: تبارشناسی*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹ش.
۲۹. فارابی، محمد بن محمد: *المنطق عند الفارابی*، بیروت: رقیق العجم، ۱۹۸۶/۱۹۸۵م.
۳۰. فخررازی، محمد بن عمر: *تفسیر کبیر*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق.
۳۱. \_\_\_\_\_: *شرح عیون الحکمه*، تهران: چاپ احمد حجازی احمدسقا، ۱۳۷۳ش.
۳۲. فرمانیان، مهدی: *مبانی فکری سلفیه*، پایان‌نامه دکتری، مرکز تربیت مدرس، ۱۳۸۸ش.
۳۳. مظفر، محمد رضا: *منطق*، تهران: حکمت، ۱۳۸۶ش.
۳۴. ملاصدار، محمد بن ابراهیم، *شرح حکمه الاشراف*، تهران، ۱۳۸۰ش.
۳۵. میلانی، سید علی: *الامامه فی اهم الكتب الكلامیه*، قم: حقایق اسلامی، ۱۳۸۴ش.
۳۶. \_\_\_\_\_: *آیه مودت و یا نگاه‌ی به حدیث طبر*، قم: حقایق اسلامی، ۱۳۹۰ش.
۳۷. \_\_\_\_\_: *دراسات فی منهاج السنه*، قم: حقایق اسلامی، ۱۳۸۶ش.
۳۸. \_\_\_\_\_: *ناگفته‌هایی از حقایق عاشوراء*، قم: حقایق اسلامی، ۱۳۸۹ش.
۳۹. \_\_\_\_\_: *نگاهی به حدیث منزلت*، قم: حقایق اسلامی، ۱۳۸۸ش.





## سپاه صحابه و لشکر جهنگوی: نماینده افکار افراطی سلفی‌گری

علیرضا میرزایی\*

### چکیده

در دهه ۹۰ میلادی مقارن با سال‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مولوی حق‌نواز جهنگوی گروهی تکفیری از مدارس مذهبی متعلق به فرقه دیوبندی در پاکستان به نام سپاه صحابه را توسط تأسیس کرد و هدف خود را مقابله با شیعیان و عزاداری حضرت سیدالشهداء ع و تأثیرات انقلاب اسلامی اعلام کرد و به جنگ روانی، ترور، ارباب، حذف فیزیکی شیعیان و تخریب اماکن دینی متعلق به آنان دست زد. این گروه تندرو با تأسیس شاخه نظامی به نام لشکر جهنگوی، تشکیلات خود را برای طی مسیر تعیین شده تکمیل کرد. عملکرد این دو گروه افراطی که در امتداد یکدیگرند، موجب واگرایی در جامعه مسلمانان پاکستان و تشدید فرقه‌گرایی و ناامنی و کشتار وسیع و توجیه‌ناپذیر آنان شده است. در مقاله حاضر ضمن بررسی تبار و ریشه‌های شکل‌گیری، به بخشی از جلوه‌های خشونت آنان به روایت اخبار و آمار پرداخته شده است.

کلیدواژه‌گان: سلفی‌گری، افراط‌گرایی، سپاه صحابه، لشکر جهنگوی، دیوبندی، پاکستان.

---

\* دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری مذاهب کلامی دانشگاه ادیان و مذاهب.

mohajerhazin@gmail.com

## ◆ چگونگی پیدایش سلفیه در پاکستان

قرن‌ها شیعیان و اهل تسنن در شبه قاره هند در کنار هم به‌عنوان برادران مسلمان می‌زیستند، تا زمانی که سلفیون متعصب با عنوان سپاه صحابه شروع به کشت و کشتار شیعیان کردند و با ترورهای بی‌رحمانه خون این گروه از مسلمانان اعم از زن و مرد و کودک را بر زمین ریختند و آنها نیز در بعضی از موارد به مقابله برخاستند و نامنی محیط را فراگرفت.

تقسیم هندوستان به دو کشور هند و پاکستان در عین تحقق آرزوی مسلمانان شبه قاره برای داشتن کشور اسلامی، مصیبت‌های بسیاری برای جامعه مسلمان و اسلام در پی داشت. در واقع کشور پاکستان برای پناه دادن به مسلمانانی که می‌خواستند پس از رهایی از هند بریتانیا، هویت خویش را حفظ کنند، تأسیس شد. کشور پاکستان در اوت ۱۹۴۷ پس از استقلال هندوستان از یوغ استعمار انگلیس به وجود آمد و در بین ممالک اسلامی از جنبه تاریخی این ویژگی را دارد که تأسیس آن به‌عنوان کشوری مستقل، نتیجه مبارزات مسلمانان هند برای استقرار یک جامعه و دولت مستقل اسلامی در این شبه قاره بود.<sup>۱</sup>

محمد علی جناح، رهبر حرکت و جنبش پاکستان (قائد اعظم)، و برخی دیگر از اندیشمندان اسلامی به‌علت تفاوت‌های فرهنگی و مسائل دیگر، درباره نیاز به یک ملت جدید سخن می‌گفتند. جناح و هم‌فکران او مانند محمد اقبال، اسلام را نه از دیدگاه شریعت و فقه سیاسی، بلکه از منظر اجتماعی و ایدئولوژی فرهنگی قرائت می‌کردند و امیدوار بودند همین چهارچوب برای برپایی نظام ملت - دولت اسلامی کافی باشد، ولی این‌گونه برداشت دروازه‌ها را برای نفوذ مفاهیم و الگوهای غرب بازگذاشت و نظام ملت - دولت اسلامی، تبدیل به نظام ملت - دولت سکولار شد که تفرقه در صفوف مسلمین و زدوخوردهای ملی، محلی و قومی در سال‌های بعد را در پی داشت و همه اینها زمینه مناسبی برای گسترش عقاید سلفیه گردید. سلفیه در سال‌های اخیر با حمایت و پشتیبانی آمریکای و سرمایه عربستان سعودی، رشد

۱. فرزین نیا، زیبا، پاکستان، ص ۱.

شگفت‌انگیزی کرده است که بخش عمده این رشد، مدیون گسترش مدارس مذهبی دیوبندیه پاکستان است؛ چنان‌که در دهه ۸۰ میلادی، پس از آنکه شوروی، افغانستان را اشغال کرد، این مدارس مهم‌ترین مرکز آموزش و تربیت جوانانی شدند که دغدغه اسلام داشتند.<sup>۱</sup> عده زیادی از این جوانان، ناخواسته تحت تعلیم سلفی‌گری تکفیری و جهادی به ابزاری در جهت مطامع دولت‌های سکولار غربی و حکام غیراسلامی قرار تبدیل شدند. عده‌ای دیگر مجاهدانی بودند با ملیت‌های مختلف که در زمان جنگ افغانستان و شوروی، به آن کشور رفته و جنگیده بودند.

حمایت آمریکا و غرب از مجاهدان افغان در پاکستان، این کشور را به یکی از فعال‌ترین پایگاه‌های بنیادگرایان اسلامی در دهه ۸۰ تبدیل کرد و شهر پیشاور از جاذبه بیشتری نسبت به بیروت و فلسطین و طرابلس برخوردار گردید و توجه گروه‌های بنیادگرای اسلامی در خاورمیانه و آسیا را به خود جلب کرد. مراکز تعلیمی دیوبندی در پاکستان، یکی از پایگاه‌های آموزش و تربیت بنیادگرایان اسلامی است که با جذب جوانان اسلام‌گرا از سرتاسر جهان اسلام و غرب، آنان را به مهره‌های شبکه پیوسته بنیادگرایان در جهان تبدیل کرده است. تنها آژانس اطلاعات و امنیتی ارتش پاکستان که مسئول همکاری‌های نظامی برون‌مرزی این کشور است، در دهه ۸۰ حدود ۲۵ هزار داوطلب خارجی از جمله عرب، آسیایی، اروپایی و آمریکایی را برای جنگ در کنار مجاهدین افغان علیه ارتش شوروی آموزش داد که بسیاری از آنها یا در افغانستان کشته شدند و یا پس از پایان جنگ به کشورهای خود بازگشتند، اما تعدادی دیگر که آمار دقیق آنها مشخص نیست همچنان در پاکستان و افغانستان به‌سر می‌برند و منتظر بروز جنگ دیگری در منطقه هستند. آنها پیدایش رنسانس اسلامی را منوط به جنگ و خون‌ریزی می‌دانند و معتقدند که فقط با ضربه زدن به دیگران است که می‌توانند هویت و اقتدار خویش را به دست آورند. به نظر می‌رسد بیشترین

۱. همو، سیاست خارجی پاکستان تغییر و تحول، ص ۸۰.

داوطلبان پاکستانی از سوی دو شاخه جمعیت علمای اسلام، فضل الرحمن، سمیع الحق و برخی احزاب کوچک‌تر به افغانستان اعزام شده‌اند.<sup>۱</sup> از آنجا که شیعه‌زدایی از اهداف اصلی گروه‌های افراطی است، سلفیت افراطی در افغانستان با نام طالبان و در پاکستان تحت نام «انجمن سپاه صحابه» و گروه‌های هم‌گرایی دیگر در این زمینه فعالیت جدی می‌کنند. گروه سپاه صحابه به نام دفاع از اسلام به ترویج عقاید افراطی خود پرداخته و ضمن طرح دیدگاه‌های خاص خود در دو جبهه دیگر دست به اقدامات وسیع زیر زده است:

۱. ایجاد انحراف فکری و عقیدتی در میان مسلمین با انتشار کتب و عقاید افراطی؛
  ۲. ترور و حذف فیزیکی مسلمانان غیردیوبندی به خصوص شیعیان.
- شیعیان پاکستان هدف اصلی تهاجم لجام گسیخته افراطیون سلفی در پاکستان هستند. این در حالی است که شیعیان حدود بیست درصد جمعیت چند ده میلیونی پاکستان را تشکیل می‌دهند. رهبران ملی و سیاسی شیعه از جمله بنیان‌گذار پاکستان محمدعلی جناح، نقش مهمی در شکل‌گیری پاکستان در دهه ۱۹۴۰ داشتند. از آن زمان به بعد نیز آنها عمدتاً بخشی از جریان اصلی سیاسی کشور باقی مانده و معمولاً در ساختارهای قدرت مدنی، نظامی و رسانه‌ها نماینده داشته‌اند. به حاشیه رانده شدن گاه قربانی شدن اقلیت شیعه پدیده جدیدی است که در وقایع مهم اواخر دهه ۱۹۷۰ ریشه دارد؛ وقایعی چون بازتعریف هویت پاکستان از سوی ژنرال ضیاءالحق رئیس‌جمهور اسبق، تهاجم شوروی به افغانستان و جهاد افغان‌ها با حمایت پاکستان، عربستان سعودی و غرب. این تحولات وضعیت شیعیان پاکستان را دچار تحول اساسی کرد.<sup>۲</sup>

### ◆ تبارشناسی گروه سپاه صحابه

پیشینه سپاه صحابه به فرقه‌ای صوفی مسلک به نام «دیوبندی» در شبه قاره هند بر می‌گردد. دیوبندی از فرقه‌های سلفی شبه قاره هند است که در فقه، حنفی است، در

۱. جمعی از پدیدآورندگان، *آسیا ۵ ویژه مسائل پاکستان*، ص ۲۰۵.

۲. همان، ص ۲۰۶.

کلام، ماتریدی و در عین حال از فرقه‌های صوفی و متأثر از افکار شاه ولی الله دهلوی است و با تأسیس «دارالعلوم» در روستای دیوبند هند در استان اوترپرادش شکل گرفت. دارالعلوم آموزشگاهی برای تدریس علوم مذهبی در سال ۱۸۵۷ میلادی در روستای دیوبند با تلاش ملا قاسم نانوتوی، از پیروان فکری مکتب شاه ولی الله دهلوی (متوفای ۱۱۷۹ قمری) با پانزده شاگرد به منظور بازیابی هویت اسلامی تأسیس گردید. دیوبند مدرسه و مکتب علوم دینی محافظه‌کاری بود و با تعالیم مکتب فقه حنفی مطابقت داشت و هدفش آن بود که دانش آموختگانی را تربیت کند که در مقام امام جماعت، نویسند، واعظ و مدرس برای صیانت وحدت جامعه مسلمانان مصرانه بکوشند.<sup>۱</sup>

دیوبند بعداً از بزرگ‌ترین مجامع دینی عربی در شبه قاره هند گردید. از شخصیت‌های جدید آنان شیخ ابوالحسن علی حسنی ندوی، رئیس جامعه ندوة العلماء در لکهنو، و رئیس رابطه الأدب الإسلامی العالمیه شیخ المحدث حبيب الرحمن الاعظمی می‌باشند.<sup>۲</sup> یکی از فارغ التحصیلان این مدرسه در سال ۱۹۳۰ به نام ملامحمدزکریا کان‌دهلوی سازمانی به نام «سازمان جماعة التبلیغ» را برای جلوگیری از مسیحی و هندو شدن جوانان مسلمان تأسیس کرد. او کتابی به نام فضائل الصحابه را نوشت. این فرقه تحت تأثیر اسلاف خود در شبه قاره هند برای بازگشت به اسلام اصیل و راست‌کیشی اولیه به ابن‌تیمیه اقتدا کردند و خود را سلفی نامیدند. در موقع تقسیم هند، اکثر پیروان دیوبندیه در حوزه جغرافیایی کشور جدیدالتأسیس پاکستان قرار گرفتند. در سال ۱۹۴۱ ابوالاعلی مودودی «حزب جماعت اسلامی» را با گرایش نوسلفی و همگرا با اخوان المسلمین مصر در پاکستان به منظور بازگشت به اسلام اصیل تأسیس کرد.<sup>۳</sup>

۱. حسن، مشیر، جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در مستعمره هند، ص ۱۵.

۲. ابن‌حماد، مانع، الموسوعه المیسره فی الادیان و المذاهب، ج ۲، ص ۳۰۴.

۳. محمدی، محمدکاظم، سیمای پاکستان، ص ۷۷.

در همین جهت مولوی حامدگیا «جمعیت علمای اسلام» را در پاکستان بنیان گذاشت و مولوی فضل الرحمن، از اعضای فعال آن، در حال حاضر رهبری آن را به عهده دارد.<sup>۱</sup>

بر اثر تعالیم فضل الرحمن، گروه تندرو سپاه صحابه و شاخه نظامی آن لشکر جهنگوی<sup>۲</sup> برای ضدیت میدانی با شیعیان و در کنار آنها سپاه محمد و لشکر طیبیه برای آزادی کشمیر از یوغ هندوستان به وجود آمد و از افکار فرد دیگر این جماعت به نام سمیع الحق، گروه طالبان شکل گرفت و در جنگ افغانستان در زمان اشغال شوروی علیه آنها به اصطلاح وارد جهاد شد.<sup>۳</sup> بنابراین پدر معنوی سپاه صحابه، رهبر جمعیت علمای اسلام مولوی فضل الرحمن است که افکار او ریشه در جمعیت علمای هند از فرقه دیوبندیه دارد.<sup>۴</sup>

جمعیت علمای اسلام، مدارس مذهبی فراوانی در پاکستان دارد که ده‌ها هزار طلبه دینی در آنها مشغول تحصیل‌اند. این مدارس از مراکز مهم آموزش تفکر تندروانه مکتب دیوبندی شمرده می‌شوند.<sup>۵</sup>

از مجموع مدارس مذهبی در پاکستان، هشت هزار مدرسه زیر نظر مدارس دیوبندی، ۱۸۰۰ مدرسه زیر نظر مدارس بریلوی، چهارصد مدرسه زیر نظر مدارس متعلق به اهل حدیث و ۱۲۰۰ مدرسه زیر نظر جماعت اسلامی پاکستان فعالیت می‌کنند. این مدارس از زمان ژنرال ضیاءالحق گسترش یافت.<sup>۶</sup> در مجموع تمام رهبران سپاه صحابه و لشکر جهنگوی،... از مدارس مذهبی دیوبندی پاکستان فارغ‌التحصیل شده‌اند.<sup>۷</sup>

۱. همان، ص ۷۸.

۲. علیزاده موسوی، مهدی، سلفی‌گری و وهابیت؛ تبارشناسی، ج ۱، ص ۱۰۱.

۳. پاکتچی، احمد و حسن هوشنگی، بنیادگرایی و سلفیه، ص ۴۶۸.

۴. نوروزی، حسین، برآورد استراتژیک پاکستان، ص ۱۳۲.

۵. رشید، احمد، طالبان، نفت و بازی بزرگ جدید، ص ۵۲.

۶. جمعی از پدیدآورندگان، پیشین، ص ۲۴۱.

۷. همان، ص ۲۴۲.



گروه سپاه صحابه در ۶ سپتامبر ۱۹۸۵ با تلاش یک روحانی سنی متعصب به نام مولوی حق نواز جهنگوی در شهر جهنگ، از توابع ایالت پنجاب، به فاصله حدود پنج سال بعد از انقلاب اسلامی در ایران تأسیس شد و علت پایه‌ریزی گروه صحابه این بود که از تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر مردم پاکستان جلوگیری کند.<sup>۱</sup>

مولوی جهنگوی پس از پنج سال رهبری این گروه که به ضدیت با شیعیان پرداخت، در سال ۱۹۹۰ به قتل رسید. او در همان سال در انتخابات شورای ملی شرکت کرده ولی رأی نیاورده بود، اما کماکان در میان پیروانش از محبوبیت بهره‌مند بود. بعد از او ایثار قاسمی و بعد از قتل وی در سال ۱۹۹۸، ضیاء الرحمن فاروقی و پس از او اعظم طارق مسئولیت این گروه را به عهده گرفت.<sup>۲</sup>

نظامیان طالبان گروه سپاه صحابه را حمایت می‌کردند و اعظم طارق نیز آشکارا حمایت خود را از رهبر گروه طالبان اعلام می‌کرد و او نیز به شدت با قوانینی چون تحریم تلویزیون و سینما موافق بود. اعظم طارق ابتدا از لشکر جهنگوی حمایت می‌کرد، ولی بعدها در فوریه سال ۲۰۰۳ ارتباط خود را با لشکر جهنگوی انکار و ادعا کرد که بعضی از اعضای لشکر صحابه از روند صلح‌آمیز ما! برای اجرای قوانین اسلامی به ستوه آمده و لشکر جهنگوی را تأسیس کرده‌اند. از این رو ما دیگر با ایشان کاری نداریم.<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد این اقدام صرفاً مانور تبلیغاتی و برای در امان ماندن از تبعات عملکرد افراطی تر لشکر جهنگوی است و این دو گروه در آرمان و در مبانی فکری و عملکرد میدانی تفاوتی ندارند. اعظم طارق متهم است که در حدود ۱۰۳ مورد، رهبری ترور مقامات شیعیان را به عهده داشته است.

درآمد سپاه صحابه گاه از ناحیه سنی‌های افراطی و ثروتمندی که در عربستان سعودی و خلیج فارس بودند و گاه از ناحیه جریان‌های داخلی مانند گروه جماعت

۱. جمالی، جواد، افراطی‌گری در پاکستان، ص ۶۸.

2. [www.avapress.com/vdcj8vei.uqehtzsffu.html](http://www.avapress.com/vdcj8vei.uqehtzsffu.html).

3. [www.avapress.com/vdcj8vei.uqehtzsffu.html](http://www.avapress.com/vdcj8vei.uqehtzsffu.html).

اسلامی، گروه جماعت علمای اسلامی و سایر گروه‌های هم‌عقیده با ایشان تأمین می‌شد.<sup>۱</sup>

در ۱۴ آگوست ۲۰۰۱ حکومت پاکستان تصمیم گرفت که جلو حرکت گروه‌های افراطی را بگیرد. بعد از پنج ماه از این تصمیم، گروه سپاه صحابه همچنان به فعالیت‌های افراطی خود ادامه می‌داد. از این رو پرویز مشرف در ۱۲ ژانویه ۲۰۰۲ فعالیت این گروه را ممنوع اعلام کرد و به دنبال آن، گروه سپاه صحابه را مورد حمله قرارداد و افراد بسیاری را دستگیر کرد. بعد از این واقعه اعظم طارق فعالیت خود را تحت عنوان جدیدی به نام «ملت اسلامیّه» آغاز کرد و مبالغه‌های هنگفتی از ناحیه هواداران خارجی خود به دست آورد.<sup>۲</sup>

در ۱۵ نوامبر ۲۰۰۳ دولت پاکستان فعالیت این گروه را نیز ممنوع اعلام کرد و اعضای اصلی این گروه را دستگیر و حساب بانکی آنها را مصادره کرد و محل اجتماعات ایشان را در خانه‌ها، مساجد و سایر اماکن مورد حمله قرار داد.

دولت پاکستان برای اینکه جلو فعالیت دیگری از این گروه را در قالب اسمی جدید گرفته باشد، حدود ششصد نفر از دستگیرشدگان را به پرداخت وجه ضمانت صد هزار روپیه محکوم کرد.<sup>۳</sup>

در اوایل اکتبر ۲۰۰۱ اعظم طارق دستگیر شد. او همچنان که در حبس به سر می‌برد، در انتخابات ۱۰ اکتبر ۲۰۰۱ شرکت کرد و رأی لازم را به دست آورده و به عنوان عضو مستقل در مجلس فدرال ایالت پنجاب برگزیده شد و در نتیجه در ۳۰ اکتبر از زندان آزاد شد. او چند ماه پس از آزادی، شروع به حمایت از دولت منتخب ظفرالله خان جمالی کرد و در نتیجه همچنان به حرکات افراطی خود علیه شیعیان ادامه داد. وی در ۶ اکتبر سال ۲۰۰۳ به قتل رسید. بعد از قتل او نیروهای امنیتی در منطقه مستقر شدند و دو روز بعد، افراد مدرسه او که تحت رهبری او بودند، با هیاهوی بسیار در مراسم تشییع او شرکت کردند و بر پیکر او در مقابل ساختمان مجلس در

1. [www.rah-nama.ir/fa/content/682](http://www.rah-nama.ir/fa/content/682).

2. [www.avapress.com/vdcj8vei.uqehzsfu.html](http://www.avapress.com/vdcj8vei.uqehzsfu.html).

3. [titre1.ir/fa/news/8901](http://titre1.ir/fa/news/8901).

اسلام آباد نماز گزار شدند. بعد از آن، جمعیت به مغازه‌ها، رستوران‌ها و چند سینما حمله کردند و آن اماکن را به آتش کشیدند و خرابی بسیاری به بار آوردند.<sup>۱</sup>

بعد از طارق علی شیرحیدری و با قتل او در اگوست ۲۰۰۹ در ایالت سند محمد احمد لدهیانوی، رهبر گروه سپاه صحابه شد.<sup>۲</sup>

در حال حاضر در رأس این گروه دو روحانی تندرو به نام‌های مولوی احمد و مالک محمد اسحاق قرار دارند و عملیات افراطی علیه شیعیان را رهبری می‌کنند. به هر حال نام سپاه صحابه و لشکر جهنگوی یادآور خشونت‌های عجیب و کشت و کشتارهای بی‌رحمانه حتی در مساجد و در میان نمازگزاران است که در جای‌جای کشور پاکستان واقع می‌شود.<sup>۳</sup>

از نکات درخور توجه در مورد رهبران میدانی افراطیون در پاکستان از جمله سپاه صحابه و لشکر جهنگوی، فقدان توانایی علمی است. این افراد از طلاب معمولی و کم‌سواد دیوبندی‌اند و آثار قلمی و مکتوبات علمی ندارند.

#### ◆ تفکرات و عقاید

باورها و عقاید این گروه همانند گروه‌های افراط‌گرای پاکستانی، در بستر باورهای سلفی‌گری رشد کرده است. به باور سلفی‌ها، دوران پیامبر اسلام ﷺ و خلفای راشدین خالص‌تر از همه دوره‌های تاریخ ملل اسلامی بوده است. بر این اساس، تاریخ رادیکالیسم سلفیت مشحون از گذشته‌نگری است. در حقیقت، ریشه‌گرایی شدید به گذشته، اعتقاد به خلوص مبانی فکری و شیوه‌های رفتاری عصر طلایی اولیه اسلام است. سلفیه شبه قاره هند با تأسی به اندیشه‌های شاه ولی الله دهلوی در قرن ۱۹ ظهور کرد. تکوین ایدئولوژی جهادگر در جنوب آسیا، دارای ریشه‌های تاریخی و فرهنگی است که به پیدایش مکتب دیوبندی در شبه قاره هند بازمی‌گردد.<sup>۴</sup> شکست

1. [www.avapress.com/vdcj8vei.uqehzsfu.html](http://www.avapress.com/vdcj8vei.uqehzsfu.html).

۲. جمالی، جواد، پیشین، ص ۶۹.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۱۷.

قیام مسلمانان هند علیه بریتانیا در سال ۱۸۵۷ موجب تولد مکتب دیوبندی و اندیشه جهاد شد. بنا به نظر عده‌ای از محققین، دیوبندیسم، ماهیتاً جنبشی فکری و رفتاری است که در سیر تکاملی خود جهاد را به‌عنوان یگانه راه احیای هویت اسلامی و جبران عقب‌ماندگی مسلمانان شبه قاره تئوریزه کرد.<sup>۱</sup> در تفکر سلفیه بیگانه‌ستیز، اعم از دیوبندی و وهابی، جهان به دو بخش خودی و غیرخودی تقسیم می‌شود که در خارج از جهان اسلام، جهاد واجب است. لذا آنها جهاد را وظیفه شرعی و اعتقادی خود می‌دانند. این جریان در یک نقطه اساسی با هم‌تایان عرب خود توافق دارند و آن گریز از واقعیت موجود و بازگشت به گذشته آرمانی مسلمانان یعنی دوران سلف بود. هر دو جریان تأکید داشتند که مسلمانان از مسیر اسلام اصیل فاصله گرفته‌اند. سلفیت ستیزه‌جو، خاستگاه القاعده و از ثمرات شاخه عربی این جریان و افراط‌گرایی جنوب آسیا است و همانند سپاه صحابه و لشکر جهنگوی که تعلیماتش را از آموزه‌های مکتب دیوبندیه دریافت می‌کند، نتیجه شاخه هندی آن است. سردمداران این گروه‌های افراطی در پاکستان توانسته‌اند سلفی‌گری را از یک گرایش اعتقادی و فقهی، به ایدئولوژی تمام عیار ستیزگر و طردکننده تبدیل کنند. این ایدئولوژی عملاً شکست‌ناپذیر است؛ زیرا در هر شرایط خود را پیروز میدان نبرد می‌داند. طبق این ایدئولوژی، افراط‌گرایان چه بکشند و چه کشته شوند، پیروزند. ایده برآمده از این ایدئولوژی، تأکید دارد که سایر طیف‌های مذهبی نیز در صورت مخالفت با این مبانی، تکفیر می‌شوند. مهم‌ترین شعار پیروان آن در انگاره «شریعت یا شهادت» تبلور می‌یابد.<sup>۲</sup>

شیعه در طرد و رفض سلفیت دیوبندی بیشترین سهم را دارد و به‌همین دلیل، گروه سپاه صحابه و شاخه نظامی آن یعنی لشکر جهنگوی، عملیات تخریب روانی و تبلیغاتی و میدانی خود را بر روی شیعیان متمرکز کرده‌اند.

۱. همان.

۲. همان.

این گروه یکی از اهداف مهم خود را مبارزه با عزاداری امام حسین علیه السلام و در واقع تخطئه قیام آن حضرت می‌دانست و مجله خلافت راشدہ در طول سال‌های انتشار خود بارها این خواسته را مطرح کرده و از دولت پاکستان خواسته است تا ضمن برچیدن تمامی حسینیه‌ها و امام بارہ‌های شیعه (امام بارہ از مراکز مردمی شیعیان است و محلی شبیہ حسینیه ایرانی‌هاست که در ایام عاشورا و مناسبت‌های دیگر در آنها مجالس روضه‌خوانی بر پا می‌شود) از برگزاری مراسم عزاداری عاشورا در کلیہ مدارس و دانشگاه‌ها جلوگیری به عمل بیاورد. البتہ دولت پاکستان این تقاضا را هیچ گاہ قبول نکرده است.<sup>۱</sup>

از دیگر اهداف این گروه، مبارزه با گروهی شیعی به نام «تحریک جعفری» بوده است که در پاکستان در سال ۱۹۷۹ تأسیس شد.<sup>۲</sup>

یکی از علل اصلی تشکیل سپاہ صحابہ، مبارزه با خطرات احتمالی شیعیان و ترس از رشد قدرت نظامی، سیاسی و مذهبی آنان در منطقه بوده است. آنان به دولت اعلام کرده‌اند که پاکستان باید کشور اسلامی سنی محافظه‌کار شناخته شود و بر همین مبنا اداره گردد.<sup>۳</sup>

این رویکرد با ادعای سلفیت برای حفظ کیان اسلامی از نفوذ کفار معارض است؛ زیرا به جای جهاد با مخالفان اسلام و اشغالگران سرزمین‌های اسلامی، به مسلمان‌کشی که در جهت تأمین منافع کفار است، اقدام می‌کند و این نشانه انحراف جدی آنها از جهاد با کفار و بازی در شطرنج ترسیمی آنان است.

نظریه «هر گروهی که با ما نیست، حتی اگر هم‌کیش ما باشد و به اردوگاه ما مهاجرت نکند، مسلمان نمی‌باشد و حکم کفار را دارد»، از تراش فکری خوارج تکفیری صدر اسلام است.<sup>۴</sup> دیدگاه سپاہ صحابہ که ناشی از برداشت سطحی از تعالیم سلفی است، به شدت شیعه‌ستیز است. هر چند تمام سلفی‌ها به صورت پنهان شیعه‌گریزند، اما

۱. فلاح زاده، محمد هادی، آشنایی با کشور اسلامی پاکستان، ص ۱۱۳.

۲. همان.

۳. کیم، کوکی، تاریخ جنوب شرقی - جنوب و شرق آسیا، ص ۴۰۰.

۴. شهرستانی، محمد، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۰.

این گروه در دشمنی گوی سبقت را از همه ربوده است. گروه سپاه صحابه می‌خواهد که پاکستان به طور رسمی سرزمینی سنی‌نشین معرفی شود، با تفسیر خشک از اسلام حنفی اداره شود، در آن خلافت اسلامی احیا گردد و دولت، شیعیان را رسماً یک اقلیت غیرمسلمان بخواند.<sup>۱</sup>

این گروه علاوه بر حملات خود بر ضد شیعیان پاکستانی، ایرانیان مقیم پاکستان را مورد هدف تهاجمی خود قرار می‌دهد، به این بهانه که ایشان از ناحیه حکومت شیعی در ایران مورد حمایت قرار می‌گیرند و باید از میان برداشته شوند.

سپاه صحابه تجمع‌های ضدشیعی را سازماندهی می‌کند و پیشتاز برنامه‌ها و اقداماتی است که بدان طریق، شیعیان را غیرمسلمان اعلام می‌کند. آنها خواهان ترور رهبران شیعی و حمله به عبادت‌کنندگان شیعه هستند. گفته می‌شود این گروه برای اجرای اینگونه فعالیت‌ها، سه هزار تا شش هزار نیروی فعال دارد. به نظر بسیاری از تحلیل‌گران، سپاه صحابه یکی از قدرتمندترین و پرنفوذترین گروه‌های فرقه‌ای در پاکستان است.<sup>۲</sup>

قلعه‌های نظامی و سنگرهای این گروه بیشتر در نواحی جنوبی پاکستان در منطقه مرکزی و پرجمعیت پنجاب و در مرزهای کراچی واقع شده و تعداد دفاتر و مراکز فعالیت این گروه به پانصد مرکز بالغ می‌شود و در هربخش از استان پنجاب شاخه‌ای از این گروه وجود دارد و حدود صد هزار نفر در این گروه ثبت نام کرده‌اند و در چهارده کشور خارجی نیز مراکزی برای فعالیت خود دایر کرده‌اند؛ کشورهایی چون امارات متحده عربی، عربستان سعودی، بنگلادش، کانادا.<sup>۳</sup>

بسیاری از حوزه‌های علمیه و مدارس در ایالت پنجاب و نیز بسیاری از مدرسه‌های سنی در خارج از کشور پاکستان، تحت نظارت معلمان و نیروهای سپاه صحابه اداره می‌شوند و افراد خود را برای ترور مخالفان آموزش می‌دهند.

۱. جمعی از پدیدآورندگان، پیشین، ص ۱۸۸.

۲. همان، ص ۱۸۹.

۳. جمالی، جواد، پیشین، ص ۶۸.

### ◆ انشعاب در سپاه صحابه (لشکر جهنگوی و فعالیت‌های افراطی آن)

در دهه ۱۹۹۰ میلادی سه تن از اعضای برجسته سپاه صحابه پاکستان به نام‌های ریاض بسرا، اکرم لاهوری و مالک اسحاق گروه تروریستی لشکر جهنگوی را تأسیس کردند. این گروه نام خود را از حق نواز جهنگوی، مؤسس سپاه صحابه، برگرفته است. شاخه نظامی سپاه صحابه به نام لشکر جهنگوی در سال ۱۹۹۵ (۱۳۷۴) تشکیل شد. یک سال بعد گروه‌های شبه نظامی دیوبندی به آن پیوستند.<sup>۱</sup>

افراد این گروه مسلح‌اند و فعالیت‌هایشان فرقه‌گرایانه است. لشکر جهنگوی تلاش می‌کند با استفاده از رویکردهای خشونت‌بار، دولت پاکستان را به تبعیت از تفسیرهای خود از مذهب سنی وادار سازد. این گروه تشکیلات مستقل مختلفی در سراسر پاکستان دارد که هر یک جداگانه عمل می‌کنند و ارتباطی با قسمت‌های دیگر ندارند. افراد این گروه نه تنها در اقدامات خشونت‌آمیز داخل پاکستان دخالت دارند، بلکه در افغانستان و کشمیر نیز در کنار طالبان، حرکة المجاهدین و لشکر طیبه سرگرم مبارزه‌اند. لشکر جهنگوی دارای ایدئولوژی سلفی و احساسات ضد شیعی است.<sup>۲</sup>

کارشناسان و مورخان سیاسی در مورد زمان دقیق و نحوه به‌وجود آمدن لشکر جهنگوی از سپاه صحابه اختلاف نظر دارند. برخی می‌گویند این گروه در سال ۱۹۹۰ و پس از ترور حق نواز جهنگوی، مؤسس و رهبر سپاه صحابه، موجودیت خود را اعلام کرد، اما اعضای آن تا سال ۱۹۹۵ خود را یکی از شاخه‌های سپاه صحابه می‌دانستند. به گفته این دسته از کارشناسان، پس از آنکه در سال ۱۹۹۵ رهبران سپاه صحابه تصمیم گرفتند با رهبران شیعیان پاکستان گفتگو کنند، لشکر جهنگوی راه خود را از این گروه جدا کرد و به گروهی مستقل بدل شد.<sup>۳</sup>

برخی دیگر از مورخان سیاسی ضمن تأیید اختلافات بین مؤسسان لشکر جهنگوی و برخی از رهبران سپاه صحابه بر سر گفتگو با شیعیان، زمان تأسیس این لشکر تروریستی را سال ۱۹۹۴ یعنی همان سالی که ریاض بسرا، مؤسس اصلی این گروه، از

۱. جمعی از پدیدآورندگان، پیشین، ص ۲۴۵.

۲. جمالی، جواد، پیشین، ص ۷۰.

۳. جمعی از پدیدآورندگان، پیشین، ص ۱۸۹.

زندان دولتی پاکستان گریخت، می‌دانند. به رغم اختلاف نظرها در خصوص زمان و نحوه تشکیل لشکر جهنگوی، اکثر کارشناسان متفقاً معتقدند که لشکر جهنگوی و سپاه صحابه هنوز روابط نزدیکی با هم دارند و با همکاری یکدیگر علیه شیعیان توطئه می‌کنند. لشکر جهنگوی به دنبال پیشبرد اهداف سپاه صحابه مبنی بر به حاشیه راندن شیعیان و تبدیل پاکستان به یک کشور سنی است.<sup>۱</sup>

### ◆ افکار، اهداف و تاکتیک‌های لشکر جهنگوی

لشکر جهنگوی اساساً یک گروه تکفیری است، بدین معنا که هر فرد یا گروهی را که نگرشی متفاوت با نگرش این گروه به اسلام داشته باشد، کافر می‌پندارد. این تفکر باعث شده است که اعضای این گروه به راحتی قتل عام مخالفانشان به ویژه شیعیان را برای خود توجیه کنند. به باور آنها، شیعیان کافرند و سه راه بیشتر ندارند: یا دست از مذهب خود بردارند و مسلمان شوند، یا ماهیانه مبلغی ثابت جزیه بپردازند یا از محل سکونتشان کوچ کنند.<sup>۲</sup>

انتساب شیعیان به کفر و شرک و بدعت‌گذاری از سوی سلفی‌های افراطی، به پیشینه تفکر رهبران فکری آنها از قبیل ابن تیمیه و بازتولیدکنندگان اندیشه وی یعنی مشایخ وهابی نجد و دیوبندی شبه قاره هند بر می‌گردد.

ابن تیمیه در شیعه‌هراسی و شیعه‌ستیزی الهام‌بخش گروه‌های افراطی است. روحانیون سطحی‌نگر، تعلیمات اولیه او را بعد از چند قرن بی‌اعتنایی و حتی باوجود مخالفت علمای اهل سنت، مجدداً احیا کردند و این تعلیمات بهانه حمله‌های تبلیغاتی و میدانی بر ضد شیعیان شد.

او شیعیان را بدون مستند و ذکر مأخذ این‌گونه معرفی می‌کند:

۱. «لم يعرفوا أصل دين المسلمين؛ شیعیان به اصل دین مسلمانان آگاهی ندارند».<sup>۳</sup>

۱. همان

۲. جمالی، جواد، پیشین، ص ۱۴۶.

۳. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة النبویة، ج ۱، ص ۲.



۲. «المتظاهرين بالاسلام؛ تظاهر به اسلام می کنند»<sup>۱</sup>. «الرافضة بدلوا دين الله فعمروا المشاهد و عطلوا المساجد مضاهاة للمشركين و مخالفة للمومنين؛ رافضی ها (شیعیان) همانند مشرکین و در مخالفت با مؤمنین، دین خدا را تغییر دادند و مساجد را تعطیل و مشاهد و زیارتگاهها را آباد کردند»<sup>۲</sup>.

۳. «قالوا اخطأ جبرئيل بالوحي؛ آنها می گویند جبریل در وحی خطا نمود» (به جای حضرت علی عليه السلام وحی را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل نمود!)<sup>۳</sup>

۴. «يبيغضون السابقين من المهاجرين و الانصار؛ به سابقین در ایمان از مهاجرین و انصار بغض می ورزند». «يبيغضون خيار الصحابة؛» «به اصحاب نیک پیامبر ابراز دشمنی می کنند»<sup>۴</sup>. «الروافض تكفر جميع الصحابة؛ رافضی ها (شیعیان) تمام صحابه را کافر می دانند»<sup>۵</sup>.

۵. «... مثل اتخاذهم نعجة قد تكون نعجة حمراء لكون عائشة تسمى الحميراء و يجعلونها عائشة و يعذبونها بنتف شعرها و غير ذلك و يرون ان ذلك عقوبة لعائشة؛ ... همانند اینکه میشی قرمز رنگ را مشخص می کنند و از آنجا که عایشه حمیرا (سرخ و سفید) نامیده می شد، آن میش را عایشه می نامند و با کندن پشم و اجزای دیگر آن را اذیت می کنند و این را عذاب و اذیت عایشه می دانند»<sup>۶</sup>.

۶. «... اقامة الماتم و النياحة على من قتل من سنين عديدة؛ ... برای کسی که سالها پیش به قتل رسیده است، عزا و ماتم اقامه می کنند»<sup>۷</sup>.

در بحث مهم عبادت، ابن تیمیه ضمن تقریر خاص از معنای عبادت بسیاری از گروه های اسلامی از جمله شیعیان و عرفا را تکفیر می کند و به خروج آنها از اسلام

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۳۱.

۳. همان، ص ۷.

۴. همان، ص ۹.

۵. همان، ص ۱۴۵.

۶. همان، ص ۱۱.

۷. همان، ص ۱۲.

فتوا می‌دهد. تقریر وی از عبادت و معنای آن برای روشن کردن علت عیب‌جویی او ضرورت دارد:

العبودية والعبادة أصل معناها الذل، لكن العبادة المأمور بها تتضمن معنى الذل و معنى الحب فهى تتضمن غاية الذل و لله بغاية المحبة له؛

معنای اصلی عبودیت و عبادت، خواری و خاکساری است. معنای عبادتی که انسان مأمور به انجام آن است، خاکساری و محبت است، پس این نوع عبادت متضمن معنای نهایت خاکساری است.<sup>۱</sup>

عبادت عبارت از ذلت توأم با محبت است. محبت بدون خواری، عبادت محسوب نمی‌شود و این نوع عبادت مخصوص خداست:

اما العبادة و ما يناسبها من التوكل و الخوف و نحوذلك فلا يكون الا لله وحده؛

عبادت و آنچه همانند توکل و ترس مناسب او است، فقط مخصوص خداست.<sup>۲</sup>

یکی از مشکلات مبانی ابن تیمیه که منجر به روش تکفیری وی شد، توسعه معنای عبادت است. او در برداشتی غیر محققانه می‌نویسد:

فالعبد لا بد له من رزق و هو محتاج الى ذلك فاذا طلب رزقه من الله صار عبد الله فقيرا اليه و ان طلبه من مخلوق صار عبدا لذلك المخلوق فقيرا اليه و لهذا كانت مسألة المخلوق محرمة في الاصل و انما ابيحت للضرورة؛

بنده محتاج به روزی است، اگر آن را از خدا طلب کند، بنده خدا می‌شود که محتاج او است و اگر از مخلوقی رزق خود را طلب نماید، بنده آن مخلوق می‌شود که محتاج او است. به همین دلیل،

۱. ابن تیمیه، احمد، رسالة العبادة، ج ۱، ص ۵.

۲. همو، الفتاوى الكبرى، ج ۲، ص ۳۰۹.

درخواست از مخلوقات در اصل حرام است و در موارد ضروری مباح می‌شود.<sup>۱</sup>

طرف‌داران ابن تیمیه متوفای ۷۲۸ و رهبر معنوی سلفی‌های تکفیری تندرو، وی را با عناوین مبالغه‌آمیز همانند الامام الهمام و مقتدی الاعلام، خاتمة المجتهدین و سیف السنة المسلول علی المبتدعین، (این عناوین در پشت جلد کتب وی مندرج است) معرفی می‌کنند. وی الهام‌بخش جریاناتی تندرو در جهان اهل سنت همانند سپاه صحابه است که بر ضد شیعیان در پاکستان فعالیت می‌کنند. طبیعی است تئوریزه کردن این عقاید در ایجاد بدبینی به شیعه نقش بارزی دارد.

شاه ولی الله دهلوی، از احیاکنندگان تفکر ابن تیمیه در قرن ۱۲، به دلیل نگاه سلبی به دیگران، هر گونه اعتقاد به یاری خواستن از اولیای الهی، نذر کردن برای آنان به انگیزه رفع حاجت و شفای مریضان به واسطه آنها و سوگند خوردن به اسمای غیر خدا را از مصادیق شرک می‌داند.<sup>۲</sup>

دیوبندیه با طواف دور قبر، سجده تعظیم در وقت ورود به زیارتگاه بزرگان و اولیا، سجده در جلو مرشد، مراسم تعزیه شیعیان هندوستان، اعتقاد به قدوم روح پیامبر از عالم ارواح به عالم شهادت در زمان مجالس بزرگداشت میلاد پیامبر ﷺ مخالفت کرده و آنها را بدعت در دین معرفی می‌نمایند.<sup>۳</sup>

آنها برپایی مراسم سوگواری، تولد امام زمان و عید نوروز را بدعت می‌دانند و شدیداً در مورد خلفای سه‌گانه متعصب‌اند و از بی‌احترامی به آنها ناراحت می‌شوند و حتی برای معاویه نیز احترام قائل‌اند.<sup>۴</sup>

تحت تأثیر این گونه تعلیمات، به طور سنتی، لشکر جهنگوی به شیعیان، احمدی‌ها و بریلوی‌ها (از فرقه‌های اهل تسنن) حساسیت ویژه‌ای دارد و کمر به قتل پیروان این سه گروه بسته است. آنها همچنین فعالان گروه‌های مخالف، مقامات دولتی و

۱. همان، ص ۳۲۳.

۲. دهلوی، شاه ولی الله، حجة الله البالغة، ج ۱، ص ۶۲؛ همو، الفوز الکبیر فی اصول التفسیر، ج ۱، ص ۳۷.

۳. سهارنپوری، خلیل احمد، المهند علی المفند، ص ۶۸ و ۶۱.

۴. ابن حماد جهنی، مانع، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۱.

شهروندان مهم غیر دیوبندی از جمله پزشکان، تجار و اندیشمندان را نیز در فهرست سیاه خود قرار می‌دهند و گهگاه به این افراد نیز حمله می‌کنند.<sup>۱</sup>

لشکر جهنگوی بارها به مساجد و عبادت‌گاه‌های شیعیان و سایر فرقه‌های غیردیوبندی در پاکستان حمله کرده و از طرفی در سال ۱۹۹۹ نیز اقدام به ترور نواز شریف، نخست وزیر سنی مذهب کشور، کرده است. همچنین در پرونده این گروه چندین فقره سوء قصد به دیپلمات‌ها، شهروندان و اماکن متعلق به جمهوری اسلامی ایران در پاکستان دیده می‌شود.<sup>۲</sup>

این گروه که تعداد نیروهای شبه نظامی‌اش بین سیصد تا هزار نفر تخمین زده می‌شود، در سال‌های اولیه فعالیت تروریستی خود، با استفاده از موتورسیکلت و با دو سرنشین (یک نفر راننده و یک تیرانداز) به کشتار مخالفانش می‌پرداخت. در ادامه آنها به تدریج استفاده از بمب‌های ساعتی، نارنجک‌های دستی و سلاح‌های خودکار را نیز در دستور کار خود قرار دادند. البته چندین مورد بمب‌گذاری انتحاری نیز از سوی فدائیان این گروه انجام شده است.<sup>۳</sup>

شبه نظامیان لشکر جهنگوی عموماً پیش از اعزام به عملیات تروریستی، در اردوگاه‌های تمرینی خود که احتمالاً در اطراف کراچی، منطقه پنجاب، وزیرستان شمالی و حتی در افغانستان قرار دارد، آموزش می‌بینند. گفته می‌شود که اعضای این گروه معمولاً به زیرگروه‌های ۸ نفره تقسیم می‌شوند و اعضای هر زیرگروه پس از انجام عملیات تروریستی، مخفی‌گاه اولیه خود را ترک می‌کنند و از هم جدا می‌شوند.<sup>۴</sup>

شبه نظامیان لشکر جهنگوی یاد گرفته‌اند که مرگ را بر دستگیر شدن به دست نیروهای امنیتی ترجیح دهند. آنها از سنین جوانی طوری در مدارس دیوبندیه تربیت شده‌اند که حتی حاضرند در زندان بمیرند، اما همدستان تروریست خود را لو ندهند.

1 . titre1.ir/fa/news/8901.

2 . www.avapress.com/vdcj8vei.uqehtzsffu.html.

3 . www.avapress.com/vdcj8vei.uqehtzsffu.html.

۴ . جمعی از پدیدآورندگان، پیشین، ص ۱۸۹.

## ◆ روابط لشکر جهنگوی با دولت پاکستان

اعضای لشکر جهنگوی از اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی یعنی زمانی که هنوز مستقل نشده بودند و زیر پرچم سپاه صحابه به فعالیت می‌پرداختند، تا سال ۱۹۹۸ میلادی تحت حمایت مالی و سیاسی دولت مرکزی پاکستان قرار داشتند. ارتشبد محمد ضیاء الحق، رئیس جمهور پاکستان، در دهه ۱۹۸۰ میلادی، همواره روی کمک گروه‌های افراطی برای مقابله با گسترش نفوذ حکومت انقلابی و شیعی ایران در پاکستان و نیز به منظور بر هم زدن توازن در درگیری‌های کشورش با هند بر سر منطقه کشمیر حساب می‌کرد و به همین دلیل، هیچ حمایتی را از آنها دریغ نمی‌کرد.<sup>۱</sup> گروه‌های افراطی نیز با کمال میل از حمایت‌های دولت استقبال می‌کردند و می‌کوشیدند تا آنجا که ایدئولوژی‌شان اجازه دهد، با دولت همکاری کنند. بنابراین پیوند دولت و گروه‌های افراطی تکفیری به زمان ریاست جمهوری ژنرال ضیاء الحق برمی‌گردد.<sup>۲</sup>

روابط خوب دولت با گروه‌های افراطی در سال‌های بعد از ریاست جمهوری ضیاء الحق نیز ادامه یافت و گروه تروریستی لشکر جهنگوی که در دهه ۱۹۹۰ میلادی از سپاه صحابه مستقل شده بود نیز از این حمایت‌ها بهره می‌برد تا اینکه در سال ۱۹۹۸ یعنی در زمان نخست وزیر نواز شریف و در آغاز فرماندهی ارتشبد پرویز مشرف بر ارتش پاکستان، روابط این گروه با دولت مرکزی به تیرگی گرایید و نظامیان پاکستان شروع به سرکوب نیروهای آن کردند.<sup>۳</sup>

در ادامه، اعضای لشکر جهنگوی با ترور نافرجام نواز شریف و ارتشبد مشرف، به تغییر موضع دولت در مورد خود واکنش نشان دادند و خشونت‌های آنها کار را به جایی رساند که در سال ۲۰۰۱ پرویز مشرف که دیگر رئیس جمهور پاکستان شده بود، لشکر

1. [www.farhangemrooz.com/fa/News/4458/](http://www.farhangemrooz.com/fa/News/4458/).

2. جمعی از پدیدآورندگان، پیشین، ص ۲۰۶.

3. [www.avapress.com/vdcj8vei.uqehztzsfu.html](http://www.avapress.com/vdcj8vei.uqehztzsfu.html).

جنگجویی را در فهرست گروه‌های تروریستی قرار دهد که یک سال بعد نام سپاه صحابه هم به آن فهرست اضافه شد.<sup>۱</sup>

از سال ۲۰۰۸ و پس از به قدرت رسیدن رئیس‌جمهور آصف علی زرداری که یک سیاستمدار شیعه مذهب است، شبه نظامیان لشکر جهنگوی بر شدت فعالیت‌های خود افزودند و حملات بیشتری را علیه وابستگان دولت ترتیب دادند.<sup>۲</sup>

#### ♦ ارتباط با سایر گروه‌های تروریستی فعال در پاکستان و افغانستان

هنوز برخی از کارشناسان سیاسی شک دارند که آیا جدایی واقعی بین لشکر جهنگوی و سپاه صحابه رخ داده است یا خیر. اعضای لشکر جهنگوی به آرمان‌های ضدشیعی رهبر سپاه صحابه کاملاً وفادار است و حتی نام وی را بر گروه خود نهاده است. دیدگاه‌های مذهبی لشکر جهنگوی با سپاه صحابه کاملاً یکسان است و تنها تفاوت آنها شاید گرایش شدیدتر لشکر جهنگوی به خشونت باشد. لشکر جهنگوی و مؤسس آن یعنی سپاه صحابه، طی دهه ۱۹۹۰ میلادی ارتباط تنگاتنگی نیز با طالبان داشته‌اند.<sup>۳</sup>

از سال ۲۰۰۷ ائتلافی از افراط‌گرایان سلفی، تکفیری، یزیدی‌ها، بقایای القاعده، جنبش طالبان پاکستان، سپاه صحابه و لشکر جهنگوی در پاکستان شکل گرفته است و عملاً وارد جنگی تمام عیار علیه شیعیان شده‌اند.<sup>۴</sup>

حامیان فرامنطقه‌ای جریان افراطی به منظور ایجاد هویت جمعی بین گروه‌های مختلف تندرو در جنوب آسیا، با معرفی شیعیان به عنوان عنصری غیر خودی و دارای هویت متعارض تاریخی و مذهبی، خشونت علیه آنان را توجیه می‌کنند.

در آغاز دهه ۱۹۹۰ با شروع جنگ‌های داخلی در افغانستان، از مدارس مذهبی به منظور آموزش و سازماندهی جنگجویان طالبان استفاده شد. جمعیت علمای اسلام

1. [www.avapress.com/vdcj8vei.uqehtzsffu.html](http://www.avapress.com/vdcj8vei.uqehtzsffu.html).

2. [www.avapress.com/vdcj8vei.uqehtzsffu.html](http://www.avapress.com/vdcj8vei.uqehtzsffu.html).

۳. جمعی از پدیدآورندگان، پیشین، ص ۲۰۸.

۴. جمالی، جواد، پیشین، ص ۱۴۵.

مدارس فراوانی در پاکستان دارد که ده‌ها هزار طلبه دینی در آنها مشغول تحصیل‌اند. این مدارس از مراکز مهم آموزش تفکر تندروانه مکتب دیوبندی شمرده می‌شوند. وجود این مدارس نقشی اساسی در راه‌اندازی جنبش طالبان افغانستان در سال ۱۹۹۴ ایفا کرد<sup>۱</sup> که همه آنها در دشمنی با شیعیان و حکومت شیعی ایران با یکدیگر اتفاق نظر دارند.

ارتباط شبکه‌ای بین لشکر جهنگوی و طالبان افغانستان وجود دارد و این گروه از پناهگاه‌های طالبان در افغانستان برای آموزش اعضای خود استفاده می‌کند. القاعده نیز نقش به‌سزایی در آموزش اعضای لشکر جهنگوی دارد. از آنجا که القاعده به دلایل امنیتی و خطر برملا شدن هویت اعضایش قادر نیست مستقیماً در بعضی مناطق عملیات انجام دهد، از قابلیت‌های محلی و شبکه‌ای لشکر جهنگوی بهره می‌گیرد.<sup>۲</sup> شبه نظامیان لشکر جهنگوی، طالبان را در قتل عام مردم قوم هزاره افغانستان در سال ۱۹۹۸ یاری کردند و حتی گفته می‌شود که ملا عمر، رهبر نامرئی‌گونه طالبان، در آن زمان نیروهای مورد نیاز خود را به واسطه لشکر جهنگوی و سپاه صحابه، از مدارس مذهبی دیوبندیه در پاکستان تأمین می‌کرده است.

بسیاری از رهبران گروه تروریستی القاعده نیز زنده ماندنشان در حمله آمریکا به افغانستان را مدیون چریک‌های لشکر جهنگوی هستند. شیخ احمد سلیم، یکی از رهبران القاعده که بعدها به دست نیروهای آمریکایی اسیر شد، در بازجویی‌های خود اعتراف کرده بود که اعضای لشکر جهنگوی برای نیروهای القاعده پاسپورت، بلیت جعلی و پول تهیه کرده و حتی آنها را در خارج کردن مقادیر زیادی طلا از مرزهای افغانستان یاری نموده‌اند.

۱. رشید، احمد، پیشین، ص ۹۰.

۲. جمالی، جواد، پیشین، ص ۷۰.

## ◆ نقش آفرینی لشکر جهنگوی در کشتار سازمان یافته شیعیان پاکستان

خشونت‌های بی حد و حصر گروه تروریستی لشکر جهنگوی در مناطق شیعه‌نشین کوئته پاکستان که تنها در سال‌های اخیر بیش از دویست نفر از شهروندان شیعی هزاره را به کام مرگ کشانده، نام این گروه افراطی و مخوف را بیش از هر زمان دیگری بر سر زبان‌ها انداخته است.<sup>۱</sup> لشکر جهنگوی در سال‌های اخیر گوی سبقت را در عمل شنیع کشتار شیعیان مظلوم و بی‌گناه پاکستانی، از سایر گروه‌های افراطی همچون القاعده و طالبان ربوده است تا دوباره ثابت کند که تعصبات کورکورانه فرقه‌ای تا چه حد می‌تواند خطرناک و مرگ‌بار باشد.

چند سال قبل سیزده گروه دنباله‌رو وهابیت از جمله سپاه صحابه تحت رهبری مولوی محمد سرفراز خان دست به ائتلاف زدند و مدعی شدند در زمینه تجاوزها به حریم مذهب اسلام و مسائل اجتماعی موهن مبارزه خواهند کرد. این سیزده گروه عبارت‌اند از شورای شریعت پاکستان، مجلس احرار اسلام، سازمان اهل سنت، جمعیت اشاعه التوحید و السنه، مجلس تحفظ حقوق اهل سنت، نهضت بین‌المللی ختم نبوت، سپاه صحابه، وفاق المدارس العربیة، جمعیت اهل سنت، سواد اعظم اهل سنت، جمعیت علمای اسلام جامو و کشمیر (کشمیر آزاد)، جمعیت المجاهدین و حرکت الانصار جهانی.<sup>۲</sup>

در پاکستان ده‌ها میلیون شیعه زندگی می‌کنند که از جایگاه مناسب و درخور شأن خویش برخوردار نیستند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شیعیان پاکستان نیز احساس پیروزی کردند. به همین دلیل، دشمنان احساس خطر کردند و در پاکستان گروه‌های خودفروخته و مزدوری را به کار گرفتند که با حمله به شیعیان موجب آزار آنها شوند که سپاه صحابه عمده این مسئولیت را بر عهده گرفت. گروهی از ناراضیان سپاه صحابه از جمله ملک اسحاق و ریاض بسرا برای گسترش فعالیت‌های تروریستی خود در سال

1. titre1.ir/fa/news/8901.

2. www.avapress.com/vdcj8vei.uqhtzsfu.html.



۱۹۹۶ لشکر جهنگوی را تشکیل دادند که با حمایت مالی عربستان، اکنون یکی از خطرناک‌ترین گروهک‌های تروریستی است.<sup>۱</sup>

از سال ۲۰۰۴ گروه افراطی لشکر جهنگوی هدف اصلی خود را کشتار شیعیان قرارداد. یکی از مراکز عمده‌ای که در سال‌های اخیر صحنه درگیری‌های فرقه‌ای و کشتار شیعیان بوده، شهر پاراچنار، مرکز کوروما، است.<sup>۲</sup>

ریاض بسرا که به قتل بیش از ۱۲۵ تن از جمله شهادت صادق گنجی مسؤول اسبق خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در شهر لاهور متهم است، در سال ۱۹۹۲ پس از محکومیت به اعدام، از زندان فرار کرد. بسرا در قتل شخصیت‌های برجسته سیاسی، مذهبی و دولتی از جمله اسکندر شاهد رهبر شیعه، تجمل عباس فرماندار اسبق سرگودا، اشرف مارت فرمانده سابق پلیس گوجرانوالا، کشتار پنج دانشجوی ایرانی در راولپندی، شهادت دکتر محمد نقوی از رهبران نهضت جعفری و کشتار ۲۲ مسلمان در قبرستان مؤمن پوره لاهور نیز دست داشت و اغلب پس از ارتکاب هر اقدام تروریستی به افغانستان پناه برده است. گفته می‌شود وی از حمایت برخی مقامات بلندپایه طالبان برخوردار است.<sup>۳</sup>

ریاض بسرا در سال ۱۹۸۵ در انتخابات غیر حزبی برای کسب یک کرسی مجلس ایالت پنجاب در برابر نواز شریف در لاهور شرکت کرد. گرچه در این انتخابات شکست خورد، اما نه هزار رأی به دست آورد. ملک اسحاق، بنیان‌گذار دیگر این شاخه، در سال ۷۵ به جرم ترور سید محمد علی رحیمی، مسؤول خانه فرهنگ ایران، و هفت کارمند محلی این مرکز به اعدام محکوم شد. در مجموع علل تقویت و شکل‌گیری این گروه را می‌توان در دو عامل زیر خلاصه کرد:

۱. جنگ افغانستان: زمانی که شوروی سابق افغانستان را اشغال کرد، حدود سی کشور جهان از طریق پاکستان در مسائل افغانستان مداخله می‌کردند. برای مثال

۱. جمالی، جواد، پیشین، ص ۶۹.

۲. جمعی از پدیدآورندگان، پیشین، ص ۲۰۷.

اسرائیلی‌ها چهار سال در پیشاور پاکستان حضور داشتند و مقداری از سلاح‌هایی که در جنگ افغانستان به کار گرفته می‌شد، در سال‌های اخیر به پاکستان بازگردانده شد و در اختیار گروهک تروریستی سپاه صحابه قرار گرفت.

۲. حمایت حاکمان پاکستان: حاکمان وقت پاکستان همگی به طرق مختلف از این تروریست‌ها حمایت کرده‌اند، هر چند این امر موجب نقض اقتدار این حکومت‌ها می‌گردد و این بهای سرسپردگی این دولت‌ها به کشورهای خارجی و حامی تروریسم می‌باشد. برای مثال تحقیقات پلیس پاکستان نشان داده است یک شخصیت شناخته‌شده در تمام فعالیت‌های فرقه‌گرایانه دست دارد که نام وی تاکنون فاش نشده است.

نمونه دیگر ارسال کارت تبریک سال جدید میلادی از طرف نواز شریف، حاکم وقت پاکستان، برای اعظم طارق، گرداننده اصلی سپاه صحابه پاکستان، در سال ۷۶ شمسی است، هنگامی که اعظم طارق دستگیر و زندانی شده بود که البته او به عنوان اعتراض این کارت را برگرداند. گستاخی رهبران سپاه صحابه تا حدی است که در سخنرانی‌های عمومی خود و در حضور مقام‌های دولتی، مردم را به کشتن شیعیان دعوت می‌کنند. عقبه فکری و پشتیبانی گروه‌های تکفیری سلفی جهان اسلام از جمله گروه سپاه صحابه در عربستان سعودی است. گروه‌های تندرو وهابی در عربستان بیش از دوازده هزار مدرسه دارند و دو میلیون نفر را تحت آموزش و پوشش تعلیماتی خود قرار داده‌اند.<sup>۱</sup>

### ◆ همگرایی استکبار، سکولار و سلفیت متصلب در جنایت علیه شیعیان پاکستان

از سال ۱۹۸۵ میلادی با تأسیس سپاه صحابه در کشور پاکستان تا به امروز، هزاران نفر از شیعیان مظلوم و بی‌گناه پاکستان اعم از مرد و زن و پیر و جوان به جرم داشتن مذهب حقه تشیع و دفاع و حمایت از ولایت اهل بیت پیامبر ﷺ به دست

1 . [www.farhangemrooz.com/fa/News/4458/](http://www.farhangemrooz.com/fa/News/4458/).

سپاه صحابه و لشکر جهنگوی در نقاط مختلف پاکستان ترور شده و به شهادت رسیده‌اند.

مزدوران سلفی سپاه صحابه، هر روز تنی چند از شیعیان شیفته و عاشقان دلسوخته حسینی را به شهادت می‌رسانند و غالباً مغزهای متفکر را نشانه می‌روند. تعداد جوانان و فرهیختگان شیعه که با ترور ناجوانمردانه سپاه صحابه، شربت شهادت نوشیده و به پیشوای محبوب خود حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام پیوسته‌اند، از شمار بیرون است. این جنایات هر روز تکرار می‌شود و هنوز ادامه دارد.

ظلمی که علیه شیعیان در پاکستان رخ می‌دهد، از دید جهانیان پنهان و سکوت جوامع بشری درباره کشتار شیعیان پاکستان معنادار است. شیعیان پاکستان مظلومانه به شهادت می‌رسند و نهادها و جوامع بین‌المللی و حقوق بشری سکوت اختیار کرده‌اند و تلاشی برای پایان دادن به این فاجعه انسانی انجام نمی‌دهند.

به آسانی می‌توان علت این کشتارها را در شعارهای مردم پاکستان که پس از این وقایع تروریستی تظاهرات و به این فجایع اعتراض می‌کنند، مشاهده کرد. مردم پاکستان به خوبی می‌دانند که سیاست‌های آمریکا، عامل اصلی کشتارهای شیعیان در پاکستان است. آمریکا می‌خواهد با ایجاد فضای رعب و وحشت در منطقه به اهداف خودش برسد و در این زمینه از گروه‌های افراطی و تکفیری که به گمان خود برای جهاد در افغانستان آموزش نظامی دیده‌اند و پیرو افکار افراطی و سلفی‌اند، بهره می‌گیرد.<sup>۱</sup>

کشتار شیعیان پاکستان از سی سال پیش در زمان ژنرال ضیاء الحق، حاکم نظامی وقت، با همکاری مدارس دینی گروه‌های افراطی با کمک مالی آمریکا و عربستان به اوج خود رسید. این زمانی بود که روسیه با تفکر کمونیستی وارد افغانستان شده و انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی علیه السلام با تفکر حکومت دینی اسلامی در ایران پیروز گردیده بود.

1. titre1.ir/fa/news/8901.

در این زمان آمریکا برای مقابله با تفکر کمونیستی وارد جنگ افغانستان شد و همزمان برای کاهش تأثیرات انقلاب اسلامی ایران برنامه‌ریزی کشتار شیعیان را در ذهن خود پروراند. هجده گروهی به شیعیان منطقه شمال پاکستان نیز در همین زمان رخ داد و ضیاء الحق و دوستان او پشتیبان این قضیه بودند. عملیات تروریستی روزانه در پاکستان نشان می‌دهد که اطلاعات کشور و نهادهای امنیتی در ادای وظایف خودشان کاملاً شکست خورده‌اند یا نمی‌خواهند ترور بر ضد شیعه را کنترل کنند. عارف نظامی، روزنامه‌نگار پاکستانی، معتقد است که دولت پاکستان مسئول این کشتار شیعیان و خشونت‌های فرقه‌ای است؛ زیرا هر دولتی برای منافع خود به پشتیبانی از عناصر مختلف درگیر در این خشونت‌ها می‌پردازد. وی می‌گوید: از زمانی که خشونت‌های فرقه‌ای در پاکستان به وجود آمد، آسیب‌های زیادی به پیکره حاکمیت و یکپارچگی در این کشور وارد آمده است. این روزنامه‌نگار پاکستانی می‌افزاید: قبل از حکومت دیکتاتور سابق ضیاء الحق این‌گونه خشونت‌های فرقه‌ای کمتر در پاکستان وجود داشت، اما در مدت حکومت او گروهک‌های تروریستی همچون سپاه صحابه و لشکر جهنگوی فعالیت خویش را به‌نحو چشمگیری افزایش دادند.<sup>1</sup>

وی تصریح می‌کند که دولت به دنبال ترویج فرقه خاصی است و از این طریق می‌خواهد بر دیگر فرقه‌ها قدرت خود را تحمیل کند. برخی از احزاب سیاسی که به منظور رأی آوردن در انتخابات از بعضی فرقه‌های درگیر در این خشونت‌ها حمایت می‌کنند نیز در قبال خشونت‌های فرقه‌ای مسئول هستند.

ردپای برخی از کشورهای خارجی هم در خشونت‌های پاکستان بسیار مشهود است. به‌همین دلیل، در اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ خشونت‌های فرقه‌ای به اوج خود رسید. در آن زمان مشاهده می‌شد که این افراطیون فرقه‌ای اجازه دارند آزادانه فعالیت کنند که بمب‌گذاری مساجد و مقبره‌های امامزادگان و کشته شدن هزاران تن از مردم بی‌گناه، نمونه‌ای از این فعالیت‌ها بود. این کارشناس پاکستانی سخن خود را با این پرسش ادامه می‌دهد که چگونه می‌توان به این کشتارها پایان داد و آن را متوقف

1 .titre1.ir/fa/news/8901.

کرد؟ به عقیده او، گفتگو میان علمای دینی می‌تواند به محدود کردن این خشونت‌ها کمک بزرگی کند. وظیفه رهبران گروه‌ها و طایفه‌های مختلف این است که با یکدیگر مذاکره کنند و راه حلی برای پایان بخشیدن به این موج فرقه‌گرایی در پاکستان پیدا کنند. دولت نیز باید با دعوت از همه احزاب و فرقه‌ها در یک هم‌اندیشی راه حل مناسبی برای حل این مشکل پیدا کند.

برکسی پوشیده نیست که کشتار هدفمند شیعیان در پاکستان و افزایش اختلافات مذهبی و قومی فقط در جهت تأمین منافع قدرت‌های استکباری و در رأس آنها آمریکاست. این سیاستی است که غرب از سال‌های گذشته تاکنون به دنبال آن بوده است. سیاست آنان یا دخالت نظامی مستقیم در کشورهاست و یا تفرقه انداختن و حکومت کردن.

نقض حقوق شیعیان و ریختن خون مسلمانان، نه فقط تهدیدی علیه وحدت ملی و استقلال و حاکمیت پاکستان است، بلکه دشمنان اسلام را به اهداف شیطانی خود نزدیک‌تر می‌سازد. به‌همین دلیل، مردم پاکستان با تمسک به ریسمان الهی و همکاری و تعاون و دوری جستن از تفرقه، باید جلوی توطئه بیگانگان را بگیرند. دولت نیز باید هرآنچه را که موجب تفرقه افکنی و فتنه میان مردم می‌شود، منع کند.<sup>۱</sup>

#### ◆ بخشی از جنایات سلفیان در پاکستان به روایت اخبار و آمار

اکثر فعالیت‌های تروریستی لشکر جنه‌گویی بر روی شیعیان پاکستان متمرکز بوده است، اما در سال‌های اولیه تأسیس این گروه، سایرین نیز گاهی قربانی خشونت این گروه می‌شدند. اهم فعالیت‌های تروریستی این گروه را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱۹۹۷: به قتل رساندن چهار کارگر آمریکایی شاغل در تأسیسات نفتی بندر کراچی.

۱۹۹۸: در سال ۱۹۹۸ میراث شوم سپاه صحابه برای زمامداران پاکستان ۱۱۰۰ کشته در پنجاب، ۶۶۱ کشته در کراچی و ۱۰۷۰ کشته در لاهور بوده است. اکثر کشته‌شدگان را شیعیان تشکیل داده‌اند. احتمالاً آمار قربانیان این ترورها در کل پاکستان رقمی به مراتب حزن‌انگیزتر را در اختیار قرار می‌دهند.<sup>۱</sup>

۱۹۹۹: تلاش نافرجام برای ترور نواز شریف، نخست وزیر و پرویز مشرف، فرمانده وقت ارتش پاکستان.<sup>۲</sup>

۲۰۰۲: بمب‌گذاری در یک اتوبوس حامل شهروندان اروپایی که به کشته شدن پانزده نفر از جمله یازده تبعه فرانسه انجامید.

۲۰۰۲: بمب‌گذاری در کلیسای پروتستان اسلام آباد که به کشته و زخمی شدن ۴۵ نفر منجر شد.

۲۰۰۷: اتهام دست داشتن در ترور بی نظیر بوتو، نخست وزیر سابق و سیاستمدار برجسته شیعی مذهب پاکستان، در شهر راولپندی و قتل پانزده شهروند دیگر ظرف چند دقیقه پس از ترور.

۲۰۰۸: در انفجار بمب ۴۵ نفر شهید شدند.<sup>۳</sup>

۲۰۰۹: در سال ۲۰۰۹ حدود ۸۷ حمله انتحاری در پاکستان به وقوع پیوست که موجب کشته شدن تقریباً سه هزار نفر از غیر نظامیان و پلیس و کارکنان ارتش شد.<sup>۴</sup> و نیز انفجار بمب در شهر کراچی با ۴۶ شهید. از سال ۲۰۰۹ به این سو، خشونت‌ها روندی صعودی داشته است و در اکثر موارد، کشتارها هدفمند بوده‌اند و تنها در بمب‌گذاری عاشورا در دسامبر ۲۰۰۹، کراچی شاهد آتش‌سوزی و غارتگری بود که بیشتر بخش‌های مرکز تجاری کراچی را نابود کرد. از آن هنگام تاکنون کشتارهای هدفمند، بی‌وقفه ادامه یافته است.<sup>۵</sup>

1 . [www.farhangemrooz.com/fa/News/4458/](http://www.farhangemrooz.com/fa/News/4458/).

2 . [www.avapress.com/vdcj8vei.uqehzsfu.html](http://www.avapress.com/vdcj8vei.uqehzsfu.html).

3 . [www.avapress.com/vdcj8vei.uqehzsfu.html](http://www.avapress.com/vdcj8vei.uqehzsfu.html).

۴. جمعی از پدیدآورندگان، پیشین، ص ۱۸۱.

۵. همان، ص ۱۰۷.

۲۰۱۰: انفجار بمب در مراسم عزاداری امیرالمؤمنین علیه السلام با ۴۹ شهید، انفجار بمب در شهر کویته و در مراسم روز قدس در سال ۲۰۱۰ با هشتاد شهید.  
 سپتامبر ۲۰۱۱: دزدیدن اتوبوس حامل تعدادی از شیعیان پاکستانی که برای زیارت عازم ایران بودند در نزدیکی شهر موستونگ در ایالت بلوچستان و کشتن ۲۶ نفر از سرنشینان اتوبوس.<sup>۱</sup>  
 ۲۰۱۲: عملیات انتحاری در شهر پاراچنار با پنجاه شهید.<sup>۲</sup>  
 ۲۰۱۲: در ژوئن ۲۰۱۲ قتل عام سیزده نفر از شیعیانی که از سفر زیارتی مشهد مقدس در ایران به پاکستان باز می‌گشتند. حداقل بیست نفر نیز در این حادثه زخمی شدند. سال ۲۰۱۲ میلادی مرگبارترین سال برای شیعیان پاکستانی بود و بیش از چهارصد شیعه پاکستانی در خشونت‌های مذهبی کشته شدند.<sup>۳</sup>  
 ۲۰۱۳: در ژانویه ۲۰۱۳ چندین فقره بمب‌گذاری در مناطق پرجمعیت شیعه‌نشین شهر کویته در استان بلوچستان پاکستان ۱۳۰ کشته و بیش از ۲۶۰ زخمی بر جای گذاشت. همچنین در فوریه همین سال، بر اثر انفجار بمب در بازار اصلی منطقه شیعه‌نشین هزاره در حومه کویته، بیش از هشتاد نفر کشته و دویست نفر زخمی شدند. در سال ۲۰۱۳ در عملیات تروریستی این گروهک دست کم دویست نفر شهید و سیصد نفر زخمی شده‌اند.<sup>۴</sup>

در سال ۱۳۹۰ در حدود ۱۷۱۰ نفر در ترورهای کور این گروه کشته شده‌اند. بر اساس گزارش افراد مطلع، گروه تکفیری سپاه صحابه در شهر «هری پور» یک حسینیه، شش خانه و دو مغازه شیعیان را به آتش کشیدند. در شهر «مالو والی» به حسینیه شهر حمله کردند و گروهی را مجروح و شهید نمودند. در «کوهات» نیز با نارنجک به حسینیه شهر حمله کردند و شیعیان را به شهادت رساندند. در «حیدر آباد» به دسته عزاداران حمله ور شدند و ۲۴ نفر را مجروح و شهید نمودند. در ۴ جمادی

1. titre1.ir/fa/news/8901.

2. www.farhangemrooz.com/fa/News/4458/.

3. www.farhangemrooz.com/fa/News/4458/.

4. www.avapress.com/vdcj8vei.uqehtzsfu.html.

الاولی ۱۴۲۴ قمری به مسجد جامع کویته حمله کردند و بیش از پنجاه نفر از نمازگزاران را به جرم ارادت به خاندان عصمت و طهارت به خاک و خون کشیدند و در میان شهدا تعداد بسیاری زن و بچه به چشم می‌خورد.<sup>۱</sup>

#### ◆ نتیجه

گروه سپاه صحابه و شاخه نظامی آن، لشکر جهنگوی، علاوه بر کشتار و ریختن خون مسلمین که طبق آموزه‌های قرآنی گناهی نابخشودنی و موجب خلود در آتش جهنم است، در جامعه اسلامی پاکستان موجب واگرایی و سلب آسایش از زندگی مدنی مردم شده است. این گروه محدود ناتوان‌تر از آن است که با ترور و ارهاب، ده‌ها میلیون شیعه دیندار پاکستان را حذف کند، اما تلاش‌های آن جز تفرقه و واگرایی و کمک به اردوگاه دشمنان اسلام و دارالکفر نتیجه دیگری در بر ندارد. آنان با سازماندهی جوانان ناآگاه و تزریق تعصب و نفرت در دل آنان درباره مسلمانان غیر دیوبندی، موجب واکنش‌های تند و افراطی گردیده و عامل کشتار سازمان یافته و وسیع شیعیان در پاکستان شده‌اند. جامعه پاکستان که با نام اسلام از شبه قاره هند جدا شد، در سایه افراط‌گری انجمن سپاه صحابه و لشکر جهنگوی، گرفتار برادرکشی و ناامنی روانی شده و وحدت اسلامی آنها به گسست و واگرایی تبدیل شده است. اندیشه طرد و رفض شیعیان، ریشه در تعالیم برخی رهبران فکری سلفی همانند ابن تیمیه و شاه ولی الله دهلوی دارد که با بازتولید آن و اقدامات دیگر، شیعه‌ستیزی توأم با ترور و حذف فیزیکی شیعیان، به صورت سازمان یافته درآمده است.

1. [titre1.ir/fa/news/8901](http://titre1.ir/fa/news/8901).



## ◆ کتابنامه

۱. ابن تیمیّه، احمد: *رسالة العبادة*، بی تا، بی جا.
۲. \_\_\_\_\_: *الفتاوی الکبری*، بیروت: دارالعلم، ۱۴۰۷ق.
۳. ابن حماد جهنی، مانع: *الموسوعة المیسرة فی الادیان و المذاهب و الاحزاب المعاصرة*، دارالندوة العالمية، ۲۰۰۸م.
۴. پاکتچی، احمد و حسن هوشنگی: *بنیادگرایی و سلفیه*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق، چاپ اول، ۱۳۹۰ش.
۵. جمالی، جواد: *افراطی گری در پاکستان*، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۹۰ش.
۶. جمعی از پدیدآورندگان: *کتاب آسیا ۵ ویژه مسائل پاکستان*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۹ش.
۷. حسن، مشیر: *جنبش اسلامی و گرایش های قومی در مستعمره هند*، ترجمه: حسن لاهوتی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷ش.
۸. دهلوی، شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم: *الفوز الکبیر فی اصول التفسیر*، قاهره: دارالصحو، چاپ دوم، ۱۴۰۷ق.
۹. \_\_\_\_\_: *حجة الله البالغة*، قاهره: دارالتراث، چاپ اول، ۱۳۵۵ق.
۱۰. رشید، احمد: *طالبان، نفت و بازی بزرگ جدید*، ترجمه: اسدالله شفاپی و صادق باقری، تهران: انتشارات دانش هستی، ۱۳۷۹ش.
۱۱. سهارنپوری، خلیل احمد: *المهند علی المهند*، لاهور: اداره اسلامیات، ۱۳۶۲ش/۱۹۸۳م.
۱۲. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم: *الملل و النحل*، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۱۳. صافی، قاسم: *سفرنامه پاکستان*، تهران: انتشارات کلمه، چاپ اول، ۱۳۶۶ش.
۱۴. عزیززاده موسوی، سیدمهدی: *سلفی گری و وهابیت؛ جلد اول: تبارشناسی*، قم: پادانندیشه، ۱۳۸۹ش.
۱۵. فرزین نیا، زیبا: *پاکستان*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰ش.
۱۶. \_\_\_\_\_: *سیاست خارجی پاکستان تغییر و تحول*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴ش.
۱۷. فلاح زاده، محمدهادی: *آشنایی با کشور اسلامی پاکستان*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۵ش.
۱۸. کیم، کوکی: *تاریخ جنوب شرقی - جنوب و شرق آسیا*، ترجمه: علی درویش، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش.
۱۹. محمدی، محمدکاظم: *سیمای پاکستان*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸ش.
۲۰. نوروزی، حسین: *برآورد استراتژیک پاکستان*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار ایران، ۱۳۸۲ش.

## منابع اینترنتی

1. [www.avapress.com/vdcj8vei.uqehtzsfu.html](http://www.avapress.com/vdcj8vei.uqehtzsfu.html).
2. [www.rah-nama.ir/fa/content/682](http://www.rah-nama.ir/fa/content/682).
3. [www.farhangemrooz.com/fa/News/4458/](http://www.farhangemrooz.com/fa/News/4458/).
4. [titre1.ir/fa/news/8901](http://titre1.ir/fa/news/8901).



پژوهشنامه نقد و هابیت؛ سراج منیر اسال سوم | شماره ۱۱ | پاییز ۱۳۹۲



سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل سنت در نقد افکار و هابیت (۸)

گزارش کتاب

«الصارم المسلمول علی من انکر التسمیة بعد النبی و عبد الرسول»

تألیف شیخ محمد عابد سندی انصاری

مهدی فرمانیان\*

#### ◆ مقدمه

شیخ محمد عابد سندی مدنی از نسل ابویوب انصاری، صحابی بزرگ پیامبر، در ایالت سند پاکستان به سال ۱۱۹۰ق در خانواده‌ای از اهل علم متولد شد و نزد پدر و پدر بزرگ خویش که از بزرگان حنفی منطقه بودند تلمذ کرد و از بزرگان نقشبندی شبه قاره هند گردید. آن‌گاه وی به مدینه رفت و مدنی نام گرفت. آوازه ایشان به حدی است که بسیاری از علمای عراق و سوریه به ستایش ایشان پرداخته‌اند. شیخ محمود آلوسی، صاحب تفسیر روح المعانی، درباره ایشان می‌نویسد: «و منهم (از علمای هند) البحر الرائق و کنزالدقائق و من کلامه تنویر الأبصار، ذوالتالیفات الشریفة و قره عین الإمام الأعظم أبی حنیفه، العالم الزاهد الشیخ محمد عابد غمده الله بمزید

\* استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب.

farmanian@urd.ac.ir

العوائد...»<sup>۱</sup> و شیخ شوکانی (م ۱۲۵۰ق) درباره ایشان می‌گوید: «له ید فی علم الطب و معرفة متقنة بالنحو و الصرف و فقه الحنفية و أصوله و فهم صحيح سريع...»<sup>۲</sup>.  
جالب توجه است که جناب آلوسی و شوکانی هر دو از سلفیان و تحت تأثیر افکار ابن تیمیه هستند و در عین حال به تعریف و تمجید شیخ محمد عابد سندی مدنی پرداخته‌اند.

شیخ محمد عابد مدنی آثار فراوانی از خود به جای نهاده که اکثر آنها در باب حدیث، فقه و نقد وهابیت است که از جمله می‌توان به *منحة الباری فی جمع روایات صحیح البخاری، طوابع الأنوار شرح الدر المختار، رسالة فی جواز الاستغاثة و التوسل و أنواعه و أحكامه، رسالة فی کرامات الأولیاء و التصدیق بها، و رسالة فی تقبیل الصحابه ید رسول الله ﷺ و رأسه الشریف و حکم التقبیل عامة* نام برد.

شیخ عابد بعد از عمری تلاش در راه فقه حنفی، تصوف نقشبندی و نقد وهابیت در سال ۱۲۵۷ قمری در ۶۷ سالگی از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید. جناب شوکانی در *البدر الطالع* (ج ۲، ص ۲۲۷)، زرکلی در *الأعلام* (ج ۶، ص ۱۷۹) و عده‌ای دیگر از بزرگان، زندگینامه شیخ محمد عابد سندی مدنی را بیان کرده‌اند.

یکی از شبهات و اشکالاتی که از جانب وهابیان و سلفی‌های افراطی نسبت به شیعیان و سایر مذاهب اسلامی مطرح می‌شود ناظر به نام‌گذاری فرزندان با اسامی همچون عبدالنبی، عبدالحسین، عبدالرسول و... است که با اسناد کلمه عبد به غیر خدا همراه است.

با توجه به اینکه وهابیت در معنای عبادت و کلمه عبد در این نام‌ها به خطا رفته‌اند، از این رو این مسئله را دستاویزی برای تکفیر و مشرک خواندن سایرین قرار می‌دهند و کسی را که به نام‌ها معتقد باشد و از آنها استفاده کند مشرک می‌دانند.

کتاب *الصارم المسلول علی من انکر التسمیة بعبد النبی و عبدالرسول* یکی از کتب شیخ محمد عابد سندی است که در برابر این توهم وهابیان، با تمسک به روایات و

۱. مقدمه مصحح بر کتاب، ص ۱۳-۱۲.

۲. همان، ص ۱۴.

دلایل لغوی، عقلی و عقلایی سعی بر رد این اندیشه دارد و اثبات می‌کند که نام‌گذاری با این اسامی نه تنها دلیل بر شرک نیست، بلکه دلیلی بر محبت پیامبر و خاندان اوست که به نص صریح قرآن کریم مزد رسالت محسوب شده است و مایه تقرب به خداوند متعال است.

### ◆ نام دیگر کتاب

مصحح کتاب در مقدمه نام دیگر کتاب را «شفاء قلب سؤول في جواز من تسمی بعبد النبي و عبدالرسول» می‌داند و می‌نویسد:

مباحث این کتاب نشان می‌دهد اضافه کلمه عبد به غیر خدا به قصد تبرک و تیمن اشکالی ندارد و هیچ نشانی از شرک در آن یافت نمی‌شود و این نام‌گذاری فقط نشانه محبت است و بس و این اضافه در کلمات عرب به وفور یافت می‌شود. همچنین علمای اسلام فرموده‌اند: «اگر کلام یا عملی ۹۹ درصد احتمال کفر دارد و یک درصد غیر کفر را می‌رساند، بهتر است قاضی و مجتهد به آن یک درصد توجه کند و از ۹۹ درصد درگذرد؛ زیرا خطا در باقی گذاشتن هزار کافر، بهتر است از خطا در کشتن یک مسلمان».<sup>۱</sup>

مصحح کتاب، جناب آقای محمد جان بن عبدالله النعیمی، در سال ۱۴۲۸ق این کتاب را در المكتبة المجددیة النعیمیة کراچی پاکستان به چاپ رسانده است. وی این کتاب را از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه مجددیة نعیمیة میلر کراچی پاکستان تصحیح کرده است.

۱. به نقل از: منح الروض الازهر فی شرح الفقه الأكبر، ص ۴۴۶.

### ◆ انگیزه تألیف

مؤلف رساله خود را در جواب سؤالی در این زمینه نوشته است. از ایشان سؤال شده است که «ما قول العلماء... فیمن یسمی ولده عبدالنبی... أو غلام احمد و قصد بذلک تبرکاً برسول الله أو محبة فیہ... فهل فی ذلک بأس أم لا...؟» و ایشان در جواب می‌نویسد: «اگر به قصد تبرک به پیامبر اسلام باشد و غیر از محبت نیت دیگری نداشته باشد، برای این نام‌گذاری ثواب عظیمی شامل وی می‌گردد که حدّ و حصر ندارد». (ص ۱۹).

### ◆ ادله نویسنده بر جواز تبرک به اسم پیامبر

#### الف) روایات

ایشان در ادامه برای اثبات دیدگاه خویش به روایات متعددی استناد می‌جوید و از آنها چنین استنباط می‌کند که این عمل نه تنها شرک و گناه نیست، بلکه ثواب هم دارد.

اولین حدیثی که شیخ عابد به آن استناد می‌کند، حدیث معروف و مشهور «انّما الأعمال بالنیات» است که از حضرت رسول ﷺ نقل شده است و در صحاح سته از جمله صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابن ماجه و سنن ابی داوود یافت می‌شود و نشان می‌دهد در عمل، نیت مهم است و کار کسی که نام فرزندش را به نام پیامبر متبرک می‌کند، هجرتش به سوی خداست.

دومین حدیث، روایت ابوهریره از پیامبر است که در صحیح بخاری و مسلم آمده است. حدیث این چنین است:

إذا أحبّ الله عبداً نادى: [يا] جبرئيل انّ الله يحب فلاناً فأحبّه  
فحبّه جبرئيل، فينادي جبرئيل في أهل السماء: انّ الله يحب فلاناً  
فأحبوه، فيحبّه أهل السماء، ثم يوضع له القبول من أهل الأرض؛  
زمانی که خداوند عبدی را دوست داشته باشد، به جبرئیل ندا  
می‌دهد که ای جبرئیل، خدا این عبد را دوست دارد، تو هم او را  
دوست داشته باش. جبرئیل هم او را دوست می‌دارد. سپس جبرئیل

در آسمان‌ها ندا می‌دهد که خداوند فلانی را دوست دارد، پس اهل آسمان‌ها هم او را دوست می‌دارند و....  
مؤلف کتاب پس از بیان حدیث می‌نویسد:

این واضح‌ترین برهان بر این است که فردی که فرزندش را عبدالنبی و عبدالرسول می‌نامد، چون قصد تبرک و تیمن به پیامبر را دارد، شامل این حدیث می‌شود و فرمان خدا را اجرا کرده است؛ زیرا به دلیل اینکه خدا فرمود پیامبر را دوست بدانید، او هم از فرط محبت، نام فرزندش را عبدالرسول می‌گذارد. این کجا و توهم شرک کجا؟! زیرا نیت صحیح، فاسد را از دایره فساد خارج می‌کند و صاحبش را در زمره موحدان قرار می‌دهد. (ص ۲۳).

حدیث دیگری که نویسنده به آن استناد می‌کند، روایتی از بخاری و مسلم است که فردی از شدت خوشحالی به خدا می‌گوید: «اللهم أنت عبدي و أنا ربّك، اخطأ من شدة الفرح». در این روایت به صراحت از نیت فرد پرده بر می‌دارد که اگر موحدی از روی شدت خوشحالی جمله را تغییر دهد و - نعوذ بالله - به خدا بگوید که تو بنده منی و من پروردگار تو، این موجب کفر نمی‌شود؛ زیرا خداوند مقصود او را می‌داند و خداوند به نیت، ثواب می‌دهد. در حدیث دیگر هم آمده است: «مَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ وَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَتْ لَهُ حَسَنَةً» و بی‌هقی از پیامبر روایت کرده: «نية المؤمن خير من عمله» که نشان می‌دهد خداوند افراد را به جهت نیت‌هایشان به بهشت می‌برد؛ زیرا اگر به سبب اعمال بود، باید به اندازه همان عمل در بهشت باشند، ولی چون نیت ابدی است، خلود در بهشت نیز ابدی است. به همین علت کافر به اندازه نیت کفرش در جهنم می‌ماند.

احادیث دیگری هم که شیخ عابد به آنها استناد کرده، حول محور نیت است. در حدیثی آمده: خداوند به قلوب و اعمال شما نظر می‌کند (لكن ينظر إلى قلوبكم و اعمالكم) و نه به صورت‌ها و اموالتان. در روایت دیگر آمده: «أفضل العمل النية الصادقة» در نقل دیگری از پیامبر آمده: «النية الحسنة تدخل صاحبها الجنة» به همین دلیل فقهای اسلام قاعده‌ای تأسیس کرده و قائل شده‌اند که امور به مقاصدشان

تعریف می‌شوند و به‌همین علت وجود قرآن در منزل به نیت تبرک و تیمن در نزد فقها پذیرفته شده است. (۲۹).

بنابراین مهم نیت مسلمان است که برای آن حسنه می‌نویسند و نباید به مسلمانان سوءظن داشت؛ زیرا در روایت آمده: «مَنْ أَسَاءَ بِأَخِيهِ الظَّنَّ فَقَدْ أَسَاءَ بِرَبِّهِ تَعَالَى». (ص ۳۱).

### ب) تأیید علما

نویسنده در ادامه با نقل اقوال علما در این زمینه، فتاوی آنان را نقل می‌کند. وی در این زمینه از یکی از اجلای شافعیه نقل می‌کند که وی گفته است اگر کسی نام فرزندش را عبدالنبی بگذارد، حرام نیست؛ زیرا قصد تشرف به پیامبر را دارد و البته احتمال منع هم به جهت خوف از شرک به سبب جهل وجود دارد. (ص ۳۰).

دمیری هم می‌گوید که نامیدن فرزند به عبدالنبی جایز است؛ اگرچه اکثر فقها به سمت منع رفته‌اند؛ چون ترس از شرک وجود دارد.

نویسنده بعد از بیان اقوال می‌نویسد:

دلیل منع، ترس از شرک است و حال آنکه در روایات فراوانی آمده باید به مسلمان حسن ظن داشت و این روایات به ما نشان می‌دهند که اگر مسلمانی، فرزندش را عبدالنبی نامید، نمی‌توان آن را منع کرد؛ زیرا او یقیناً به قصد تشریک این کار را نمی‌کند و برای تبرک و تیمن این کار را انجام می‌دهد.

بنابراین چون به این قصد است، اشکال ندارد.

نتیجه آنکه کلمه عبد در مملوکیت منحصر نیست و عبد به معنای مطیع بودن هم هست؛ زیرا عبد در مقابل حرّ به معنای مملوک نیست، بلکه به معنای اطاعت از مولایش است. عبارت عربی این چنین است:

... و يجوز أن يحمل فيما نحن فيه على معنى الطاعة بأن تعين معنى عبد النبي و عبد الرسول، مطيع النبي و مطيع الرسول...  
والعبد بمعنى الخادم يويده... و إن أبقيت لفظ العبد على معنى



المملوك و حصرته فيه فلک أن تقول أنه من مجاز الحذف و ذلك  
لأنه في الأصل عبد رب النبي و عبد رب الرسول... (ص ۳۳-۳۴).

### ج) شواهدی از ادبیات عرب

نویسنده در ادامه شواهدی از ادبیات عرب برای این مجازگویی بیان می‌کند. مؤلف کتاب در ادامه به حدیثی که مورد استفاده مخالفان است، می‌پردازد و به آن پاسخ می‌دهد. حدیث این است که پیامبر فرمود: «لایقل أحدکم عبدی، أمتی و لیقل فتای و فتاتی و غلامی، کلکم عبید الله و کل نساءکم إماء الله تعالی» که نشان می‌دهد پیامبر از نام بردن غلامان به عبد و امه پرهیز کرده است. نویسنده در جواب این حدیث قائل است که علما متفق‌اند که نهی وارد در حدیث نهی تنزیهی است؛ یعنی باید از کبر و غرور تبری جست و ملتزم به خضوع و خشوع برای خدا بود؛ زیرا خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ که از کلمه عبد استفاده کرده است و نشان‌دهنده آن است استعمال لفظ عبد برای غلام منزل اشکالی ندارد و حتی کلمه عبد در روایات پیامبر هم یافت می‌شود. بنابراین خود پیامبر که نهی کرده، در جای دیگر آن را استعمال کرده است که نشان می‌دهد استعمال عبد برای غیر خدا جایز است. (ص ۳۹)

در حدیثی پیامبر فرمود: «للعبد المملوك الصالح اجران» که پیامبر کلمه عبد را برای غلام به کار برده و نشان داده است که کلمه عبد برای غیر خدا هم جایز است. مؤلف به همین مقدار بسنده می‌کند و می‌نویسد:

ولنكتف على هذا القدر من العبارة في جواب السائل، قد سميت هذه الرسالة بشفاء قلب سوول في جواز من تسمى بعبد النبي و عبد الرسول و لك أن تسميها بالصارم المسلول على من أنكر التسمية بعبد النبي و عبد الرسول قاله الفقير... محمد عابد... الأنصاري الأيوبي الخزرجي نسباً، السندي مولداً، و المدني موطناً و النقشبندی طريقة. حرره في ۲۹ شوال سنة ۱۲۴۶ق... (ص ۴۱).

مصحح کتاب در پایان، فهرس آیات، روایات و اعلام را به کتاب اضافه کرده  
است.



۲۰

سراجُ مُصَنِّفٍ  
سال سوم / شماره ۱۱ / زمستان ۱۳۹۳



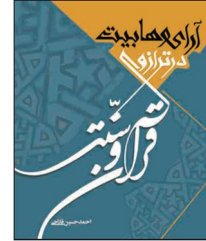
## گزارشی از کتاب‌های نشر مشعر در مناظرات، قرآن کریم، صحابه و...

همان‌گونه که در بخش اول از معرفی کتب نشر مشعر اشاره شد، پژوهشکده حج و زیارت یکی از نهادهای وابسته به حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت است که در سال ۱۳۷۰ش با عنوان مرکز تحقیقات حج تأسیس گردید و در سال ۱۳۸۹ به پژوهشکده حج و زیارت ارتقا یافت. یکی از فعالیت‌های مهم این مرکز انجام پژوهش‌های علمی در راستای مواجهه با شبهات وهابیت، دفاع از معتقدات شیعه در برابر هجمه‌های آنان و همچنین معرفی و نشر معارف اصیل اهل بیت علیهم‌السلام است. از این رو این نهاد با تأسیس انتشارات مشعر تا کنون بیش از نهصد عنوان اثر علمی به چاپ رسانده است که ۱۳۰ اثر در نقد وهابیت است. فصلنامه سراج منیر در دو بخش به معرفی این آثار پرداخته است که بخش ابتدایی آن با موضوعاتی از قبیل تبرک، توسل، شفاعت و... در شماره پیشین ارائه گردید. در ادامه به معرفی بخش دوم و انتهایی این آثار می‌پردازیم که شامل موضوعاتی همچون نقد آرای کلی وهابیت، مناظرات، قرآن کریم، صحابه و... است.

## ◆ نقد آرای کلی وهابیت

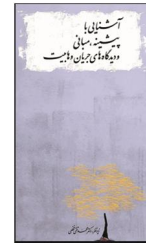
۱. **آرای وهابیت در ترازوی قرآن و سنت**، احمد حسن فلاحی، ۱۳۹۱، ۲۴۳ص.

در این نوشتار نقاط تضاد و مخالفت اندیشه های انحرافی فرقه وهابیت با قرآن و سنت بررسی و تحلیل شده است. نویسنده مطالبش را در سه بخش کلی آورده است. در بخش نخست با عنوان «کلیات»، حجیت قرآن نزد مسلمانان و مخالفت وهابیان با مسلمانان در متشابهات قرآن بررسی شده است. بخش دوم به بیان «موارد مخالفت وهابیان با قرآن و سنت» اختصاص یافته است. در بخش پایانی «آثار و پیامدهای تفکر وهابیت» مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.



۲. **آشنایی با پیشینه، مبانی و دیدگاه‌های جریان وهابیت**، علی بابایی آریا، زیر نظر محمدتقی فخلعی، ۱۳۸۷، ۷۱ص، پالتویی.

بررسی برخی مبانی و دیدگاه‌های جریان وهابیت در خصوص توحید، شرک، تبرک، زیارت قبور پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام، شفاعت و توسل است.



۳. **اکاذیب الوهابیه**، صالح الوردانی، ۱۳۹۰، ۱۸۹ص، وزیری.

نقد برخی افکار و عقاید باطل وهابیون درباره برخی موضوعات از جمله عقاید اهل سنت، توحید، زیارت قبور، توسل، تراث اسلامی و ... است.



۴. **پندهای هدایت‌گر: ترجمه نصیحة لإخواننا علماء نجد**، یوسف هاشم الرفاعی، ترجمه محمد غیب غلامی، ۱۳۸۷، ۹۶ص.

این کتاب که یکی از علمای سنی مذهب ساکن یکی از کشورهای عربی آن را نوشته، به قصد خیرخواهی، عالمان وهابی را نصیحت کرده و آنها را از تخلفات دینی و سوء برداشت‌ها از سنت نبوی آگاه ساخته است. این رساله اگرچه در حجمی کم به چاپ



رسیده است، ولی در نوع خود برای افرادی که طالب حق و حقیقت باشند، بسیار نافع و ارزشمند می‌باشد. این رساله کوتاه که در ۵۷ بند تنظیم شده، شامل نکات بسیار دقیق و عمیق است که اگر در عمل به سنت پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ به آنها توجه می‌گردید، به یقین دنیای اسلام در جهان کنونی چهره دیگری داشت و مسلمانان به پشتوانه تعالیم عالی سنت نبوی دارای افتخارات بیشتری بودند.

**۵. چوپان، گنج، خدا،** مرتضی عبدالوهابی، ۱۳۸۸، ۱۳۷ص، پالتویی.

پاسخ به برخی شبهات جریان وهابیت و نقد عقاید ابن تیمیه در قالب داستانی جذاب و بلند است.



**۶. دفع الشبهة عن الرسول ﷺ و الرسالة،** ابوبکر بن محمد حصنی دمشقی، تحقیق جماعة من العلماء، ۱۴۱۸ق، ۲۵۶ص، وزیری.

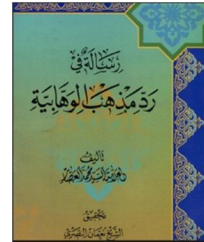
تبلیغات گسترده‌ای که تحت پوشش طرف‌داری از مذهب حنبلی، درباره عقاید ابن تیمیه در عصر مؤلف رواج داشته و مردم عوام و احياناً طیفی از افراد کم‌مایه را تحت تأثیر قرار می‌داده، انگیزه تألیف این کتاب است. مؤلف در این کتاب با دلایلی متکی بر قرآن و سنت، به نقد اندیشه‌های گمراه‌کننده او پرداخته است.



**۷. دفع شبهة من شبهة و تمرد و نسب ذلك الى الامام احمد،** ابوبکر بن محمد حصنی، تحقیق جماعة من العلماء، به اشراف سیدمحمد رضا حسینی جلالی، ۱۳۹۱، ۲۵۶ص، وزیری.

این کتاب در رد عقاید ابن تیمیه درباره انتساب تجسیم به احمد بن حنبل و عدم جواز توسل و استغاثه به رسول الله ﷺ و صالحین است.





۸. **رسالة في ردّ مذهب الوهابية**، سيد محمد بن محمود حسيني عصار، تحقيق نعمان النصري، ۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م، ۱۹۰ص، رقعی.

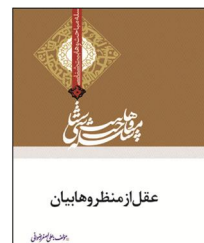
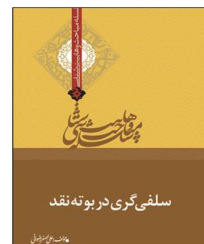
مؤلف در این رساله با بیانی علمی و با استفاده از آیات و روایات، به ردّ مذهب وهابیت می‌پردازد و در این زمینه برداشت‌های خاص وهابیون را از مفاهیمی چون توحید، شرک و شفاعت نقد و بررسی و سرانجام دیدگاه واقعی اسلام را درباره آنها بیان می‌کند.

۹. **سلفی‌گری در بوته نقد**، علی اصغر رضوانی، ۱۳۹۰، ۱۹۸ص، رقعی.

بررسی تاریخ و عقاید فرقه ضاله وهابیت به‌عنوان تفکری انحصارطلبانه، به ویژه نقد آرای وهابیت در زمینه زیارت و توسل است. سلفیه می‌گویند: بیاید با کنار گذاشتن همه مذاهب، به سوی یگانه شدن رویم، ولی با دستی دیگر، شمشیر تکفیر را کشیده‌اند و با حذف دیگران از جامعه اسلامی و کافر شمردن آنان جامعه را به چند دستگی می‌کشاند. این فرقه با ابن تیمیه گسترش یافت و با محمد بن عبدالوهاب، جان دوباره گرفت. این کتاب در صدد است با بررسی تاریخ پیدایش این تفکر، تمام ابعاد و عقاید این فرقه را بازخوانی کند و به پرسش‌ها و شبهات القا شده از سوی آنان پاسخی فراخور دهد. تاریخ سلفی‌گری، صفات الهی از دیدگاه وهابیت، مبانی اعتقادی وهابیت و فتاوا و آرای وهابیان، عنوان مطالب و سرفصل‌های این کتاب است.

۱۰. **عقل از منظر وهابیان**، علی اصغر رضوانی، ۱۳۹۰، ۹۱ص، رقعی.

وهابیان درباره عقل و دخالت آن در تشریح و عقاید، دیدگاه‌هایی دارند. نویسنده این کتاب ضمن بررسی این دیدگاه‌ها، با استفاده از قرآن و سنت به نقد آنها پرداخته است. از جمله عناوینی که در این کتاب بحث شده، عبارت‌اند از: حجیت عقل؛ میزان استفاده از عقل نزد سلفی‌ها؛ وهابیان و انحصار استدلال به ادله قرآن و روایی؛



وهابیان و اعتماد به خبر واحد در عقاید.

۱۱. **فتنه وهابیت**، سیداحمد زینی دحلان، ترجمه همایون همّتی، بی تا، ۷۱ صفحه، جیبی.

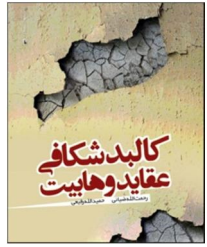
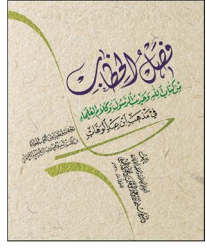
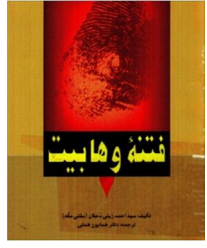
نقد یکی از عالمان نامدار اسلامی درباره آیین وهابیت است. مؤلف که از مفتی‌های مکه است، تلاش کرده برخی از اندیشه‌های بنیان‌گذار وهابیت را در نهایت فشردگی و ایجاز در بوته نقد قرار دهد. چاپ دیگری از این کتاب در سال ۱۳۸۶ در ۶۴ صفحه منتشر شده است. کتاب فوق ترجمه *فتنة الوهابية* (احمد زینی دحلان، استانبول، مکتبه الحقیقه، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م، ۱۵۲ص) است.

۱۲. **فصل الخطاب من کتاب الله و حدیث الرسول و کلام العلماء فی مذهب ابن عبد الوهاب**، سلیمان بن عبد الوهاب نجدی، ۱۳۹۱، ۱۷۶ص، وزیری.

این کتاب که با نام *الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه* نیز مشهور است، نقد دیدگاه‌های عقیدتی وهابیان درباره برخی از چیزهایی است که وهابیان آنها را شرک می‌خوانند. در این کتاب ابتدا به شکل‌گیری فرقه وهابیت و عقاید انحرافی آنان در مورد توحید و شرک اشاره شد، و پیروی آنان از تفکرات ابن تیمیه در نقد عقاید شیعیان و تکفیر شیعیان را مورد ارزیابی قرار داده است. نگارنده شرک خواندن زیارت قبور و توسل به ائمه از سوی وهابیان را نقد کرده و ادله محکمی از سنت و سیره پیامبر ﷺ در این زمینه آورده است. آن‌گاه تکفیر شدن شیعیان از سوی وهابیان به جهت اموری مانند توسل به اهل بیت و زیارت مشاهد شریفه را بدعت وهابیان خوانده و خطرهای این بدعت از سوی وهابیان را گوشزد کرده است.

۱۳. **کالبد شکافی عقاید وهابیت**، رحمت الله ضیائی، با همکاری حمیدالله رفیعی، ۱۳۹۰، ۲۶۶ص، رقعی.

مروری بر دیدگاه‌های فرقه وهابیت در مورد توحید، نبوت، امامت، اهل بیت علیهم السلام، قرآن، ایمان و کفر، توسل و زیارت و نقد دیدگاه‌های آنان در این امور است. در این نوشتار ابتدا مبانی فکری



وهابیت در مورد موضوعات مذکور بیان شده و تأثیرپذیری آنان از افرادی مانند ابن تیمیه و ابن جوزی در مسائل اعتقادی خویش تبیین گردیده و پس از آن به نقد و ارزیابی این قبیل از افکار پرداخته شده شود.

۱۴. **گل بی خار: آسیب شناسی کتب اهدایی وهابیان در ایام حج**، عدنان درخشان، ۱۳۸۷، ۱۰۲ص، پالتویی.

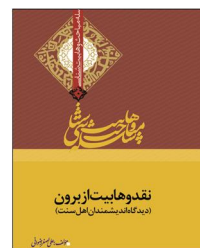
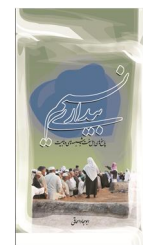
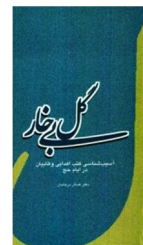
نقد کتاب‌هایی است که از جانب وهابی‌ها به زائران بیت‌الله الحرام اهدا می‌شود. نویسنده چهل عنوان از این کتب را برگزیده و طی پنج فصل با عناوین توحید، نبوت، میراث نبوی، امامت و مسلمانان، مباحث آنان مورد نقادی قرار داده است. عنوان دیگر این کتاب **آسیب شناسی کتب اهدایی وهابیان در ایام حج** است.

۱۵. **نسیم بیداری**، سید حسین اسحاقی، ۱۳۸۸، ۲۰۲ص، پالتویی.

بررسی عقاید وهابیت و مخالفت ماهوی آموزه‌های این جریان با عقاید اصیل اهل سنت و تشیع است. در این نوشتار، اختلافات آشکار بین وهابیت و اهل سنت به تصویر کشیده و پاسخ وهابیان از متون علمای اهل سنت داده شده است. بخش پایانی در نقد عقاید وهابیت درباره زیارت و خواندن دعا و نماز در کنار قبور است.

۱۶. **نقد وهابیت از برون: دیدگاه دانشمندان اهل سنت**، علی اصغر رضوانی، ۱۳۹۰، ۱۶۳ص، رقعی.

بیان برخی شواهد از مخالفت‌های بخشی از علمای اهل سنت با اعمال و افکار فرقه وهابیت است. این اثر با آوردن عباراتی، به ذکر برخی از آثار عالمان اهل سنت در زمینه وهابیت می‌پردازد که با افکار محمد بن عبدالوهاب به مقابله پرداخته‌اند.



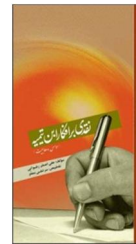


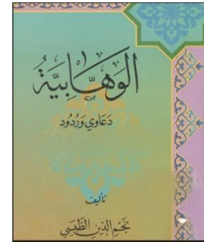
۱۷. **نقدی بر افکار ابن تیمیّه: مؤسس وهابیت**، علی اصغر رضوانی، تلخیص مرتضی معلم، ۱۳۸۶، ۹۵ص، پالتویی. در این کتاب، به شبهاتی که ابن تیمیّه بر شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السلام وارد کرده، با استناد به روایات و قضایای تاریخی پاسخ داده شده است.

۱۸. **وهابیت در ترازوی نقد**، علی محمدی آشنایی، با همکاری ستاد عمره دانشجویی، ۱۳۸۰، ۱۰۳ص، پالتویی. دومین شماره از کتاب‌های ویژه دانشجویان عمره‌گزار است که با همکاری ستاد عمره دانشجویی تهیه شده است. در این نوشتار ابتدا مطالب مختصری درباره پیشینه و زمینه ظهور اجتماعی - سیاسی ظهور وهابیت آمده است و در ادامه زمینه‌های فکری و اصول اعتقادی این فرقه تبیین شده است. در فصل سوم کتاب، برخی آرای وهابیان مثل تحریم زیارت قبور، تحریم توسل و نفی شفاعت نقد و بررسی شده است. در فصل چهارم هم سه پندار وهابیان یعنی شرک بودن سجده بر مهر، نادرستی جمع بین دو نماز و ناپسندی بوسیدن ضریح اولیای الهی نقد و بررسی شده است.

۱۹. **وهابیت در یک نگاه**، عبدالله علی بخشی، ۱۳۹۰، ۹۰ص، پالتویی.

این کتاب با زبانی ساده به بررسی اعتقادات و فتاوی وهابیت پرداخته و به شبهاتی که این گروه درباره باورهای عموم مسلمانان به ویژه پیروان اهل بیت علیهم السلام ایجاد کرده‌اند به طور مختصر اشاره کرده است. نویسنده با استناد به نوشته‌ها، فتاوا و عملکرد شخصیت‌ها و متفکران وابسته به فرقه وهابیت، به معرفی آن فرقه پرداخته است. این کتاب دارای چند بخش است و برخی مباحث آن عبارت از: تاریخچه وهابیت، ویژگی‌های فکری و اعتقادی وهابیون، خدا در آیین وهابیت، برخی از فتاوی وهابیون، مخالفت وهابیون با قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، استراتژی وهابیت در مقابل شیعه و مهم‌ترین شبهات وهابیت علیه شیعه.





۲۰. **الوهابية دعاوی و ردود: دراسة فی افکارهم و مناقشة لآرائهم**، نجم الدین طبری، ۱۴۲۰ق، ۲۷۱ص، وزیری.  
مؤلف در این اثر با شیوه بحث روایی و استفاده از شواهد تاریخی، به رد شبهات وهابیون پرداخته است. وی پس از طرح آرای وهابیون در موضوعاتی همچون شفاعت، تبرک جستن به قبور، استغاثه و طلب حوائج، زیارت قبور، نذر، قسم به غیر خدا و ساختن مقبره با مناقشه در دلایل و احادیث مورد استناد ایشان و ذکر شواهد تاریخی و نیز آرای علما در موضوع مورد بحث، به رد ادعاهای آنها پرداخته است. نویسنده در فصل پایانی کتاب فهرستی از کتب در رد وهابیت را ذکر نموده است. این کتاب در پژوهشکده حج و زیارت به فارسی ترجمه شده است که مشخصات آن در کتاب بعدی (شماره ۲۱) آمده است.



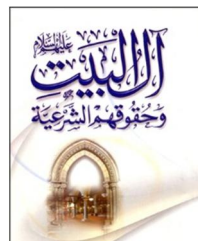
۲۱. **وهابیت در ترازی نقد**، ترجمه صفر سفیدرو، نجم الدین طبری، ۱۳۹۰، ۲۳۲ص، رقعی.  
مؤلف در این اثر با شیوه روایی و استفاده از شواهد تاریخی، به رد شبهات وهابیون پرداخته است. این کتاب ترجمه فارسی کتاب *الوهابية دعاوی و ردود: دراسة فی افکارهم و مناقشة لآرائهم* (تهران، نشر مشعر، ۱۴۲۰ق، ۲۷۱ص، وزیری) است.



۲۲. **وهابیت و بازنگری از درون**، سید محمد بن علوی المالکی، ترجمه انسیه خزعلی، ۱۳۸۶، ۱۶۸ص، پالتویی.  
در این کتاب آرا و عقاید وهابیت به طور دقیق بررسی شده است و با کمک آیات و روایات، عقاید وهابیت تخطئه گردیده و مسائل مهمی چون توسل به غیر خدا، تکفیر مسلمان، تبرک جستن به پیامبر و مباحثی در حیات پس از مرگ، تحقیق شده است.

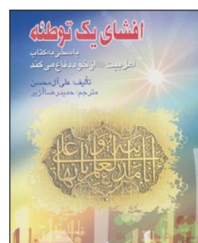
## ◆ مناظرات و ردیه‌ها

۲۳. آل البيت علیهم السلام و حقوقهم الشرعیة، جعفر سبحانی، ۱۴۲۸ق، ۱۱۰ص، جیبی.



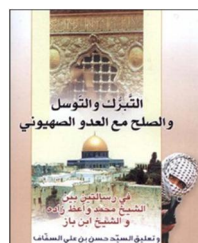
کتاب حاضر، نقدی بر کتاب آل البيت و حقوقهم الشرعیة تألیف صالح بن عبدالله درویش، از علمای وهابی، است. آیت الله سبحانی با بررسی جایگاه اهل بیت علیهم السلام در کتاب و سنت، افتراءات و شبهات صالح درویش را پاسخ داده است. مطالب کتاب در شش فصل با این عناوین عرضه شده است: تفسیر اهل البيت علیهم السلام، مفهوم آل البيت علیهم السلام، فضایل اهل بیت علیهم السلام نزد اهل سنت، عقیده اهل سنت و جماعت درباره اهل بیت علیهم السلام، حقوق اهل بیت علیهم السلام، بشری بودن اهل بیت علیهم السلام.

۲۴. افشای یک توطئه: پاسخی به کتاب اهل بیت از خود دفاع می‌کند، علی آل محسن، ترجمه حمیدرضا آژیر، ۱۳۸۳، ۳۲۰ص، رقعی.

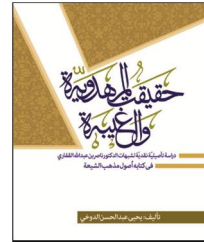


کتاب حاضر ترجمه فارسی الرد الوجیز علی کتاب «لله ثم للتاریخ» است که با عنوان اهل بیت از خود دفاع می‌کند به چاپ رسیده است. مؤلف محترم علاوه بر اینکه به اصل کتاب مفصلاً پاسخ داده که به نام الله للحقیقه چاپ شده، پاسخ خلاصه‌ای هم داده که به نام افشای یک توطئه ترجمه شده است و کتابی مستدل و خواندنی است.

۲۵. التبرک و التوسل و الصلح مع العدو الصهيونی: علی ضوء آراء: ۱. محمد واعظ زاده الخراسانی. ۲. عبدالعزیز بن عبد الله بن باز. ۳. حسن بن علی السقاف. ۴. جعفر السبحانی، فتح الله نجارزادگان، ۱۳۸۶/۱۴۲۸ق، ۲۱۵ص.

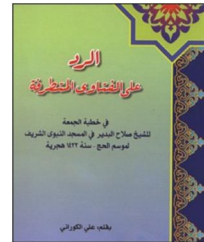


این کتاب شامل دو نامه و یک تعلیقه است. نامه اول، از آقای محمد واعظ زاده خراسانی خطاب به شیخ عبدالعزیز بن باز در نقد عقاید وهابیون درباره تبرک و توسل است. نامه دوم، پاسخ عبدالعزیز بن باز به این نامه است. در پایان هم تعلیقه حسن السقاف بر این دو نامه آمده است.



۲۶. حقیقۃ المہدویۃ والغبیۃ دراسة تصلییة نقدیة لشبهات الدكتور ناصر بن عبد اللہ القفاری فی کتابہ اصول مذهب الشیعة، یحیی عبد الحسین دوخی، ۱۳۹۰، ۲۹۱ ص، وزیری.

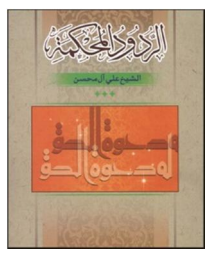
این کتاب که به زبان عربی تدوین گردیده، تلاشی است در جهت پاسخ گویی به شبهه‌های وارد شده از سوی دکتر ناصر بن عبدالله القفاری در کتاب اصول مذهب الشیعة. نگارنده در این نوشتار به بیان اصول مذهب شیعه دوازده امامی پرداخته و درباره مهدویت و غیبت توضیحاتی داده و از این راه کوشیده به ایرادها و شبهه‌ها نیز پاسخ بگوید.



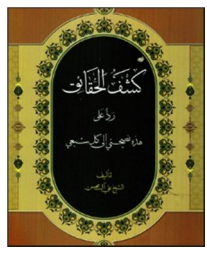
۲۷. الرد علی الفتاوی المتطرفۃ فی خطبة الجمعة للشیخ صلاح البدیر فی المسجد النبوی الشریف لموسم الحج - سنة ۱۴۲۲ هجریة، علی کورانی، بی تا، ۱۶۰ ص، رقیعی.

بررسی و ردّ شبهات مطرح شده در خطبه‌های نماز جمعه مسجد النبی در موسم حج سال ۱۴۲۲ قمری است. خطیب، شیعیان را به شرک و گمراهی متهم کرده و برخلاف برخی از احکامی که همه مسلمانان بر آن اجماع و اتفاق دارند، سخن رانده است. مؤلف ابتدا متن خطبه‌ها را آورده، آن گاه به نقد آن پرداخته است. عناوین ده گانه رساله به ترتیب عبارت‌اند از: معنی الاحداث فی المدینة المنورة؛ زعم الخطیب ان زیارة قبر النبی ﷺ غیر مستحبة؛ زعمه ان المشی لزیارة النبی ﷺ حرام؛ زعمه ان تکرار زیارة قبر النبی ﷺ حرام؛ زعمه ان التوسل بالنبی ﷺ شرک بالله؛ زعمه ان الدعاء عند قبر النبی ﷺ وسیلة للشرک؛ زعمه ان مراسم احترام قبر النبی ﷺ بدعه؛ زعم (ابن تیمیة) ان القبة النبویة الشریفه بدعة يجب هدمها ويجب اخراج قبر النبی ﷺ من المسجد؛ تحریمهم التبرک باماکن النبی وآله وآثارهم؛ الرد علی نهی البدیری عن زیارة عالم المدینة المنورة

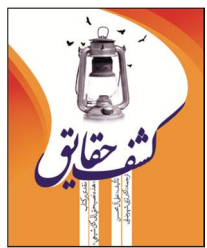
۲۸. **الردود المحکمة**، علی آل محسن، ۱۴۲۷/۱۳۸۴ق، ۱۳۴ص.  
 کتاب حاضر، ردیه‌هایی بر برخی از مقالات منتشر شده در ویژه‌نامه‌ای همراه با روزنامه **المدینه** چاپ عربستان سعودی در سال ۱۴۲۵ است. عناوین برخی از این مقالات عبارت‌اند از: تقیه چیست، ناصبی کیست، تحریف قرآن. نویسنده جواب‌هایی متین و مستدل به این شبهات داده است.



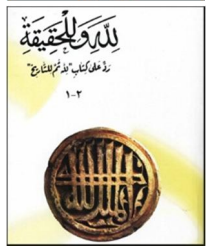
۲۹. **کشف الحقائق رد علی هذه نصیحتی إلی کل شیعی**، علی آل محسن، بی‌جا، بی‌نا، ۱۴۲۹ق/۲۰۰۸م، ۲۳۵ص.  
 این کتاب ردی بر کتاب **هذه نصیحتی إلی کل شیعی** نوشته ابوبکر جابر جزایری است. جزایری در این کتاب انواع تهمت‌ها و افتراءات را به شیعه نسبت داده و شیعیان را تکفیر کرده و گمراه خوانده است. شیخ علی آل محسن با بررسی تمامی مطالب این کتاب، نقدی جامع بر آن ارائه کرده است. نویسنده پس از نقد و بررسی مقدمه کتاب، درباره جایگاه کتاب **کافی** نزد شیعه و ویژگی‌های آن سخن گفته و در ادامه به نقد کشفیات جزایری پرداخته است. این کتاب در پژوهشکده حج و زیارت به فارسی ترجمه شده است که مشخصات آن در کتاب بعدی (شماره ۳۱) ذکر شده است.

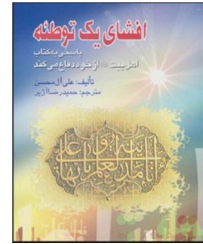


۳۰. **کشف حقایق: نقدی بر کتاب هذه نصیحتی إلی کل شیعی**، علی آل محسن، ترجمه اکبر ترابی شهرضایی، ۱۳۹۱، ۲۶۰ص، وزیری.



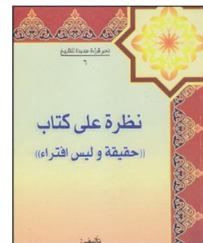
۳۱. **لله وللحقیقة: رد علی کتاب الله ثم للتاریخ**، علی آل محسن، ۱۴۲۴ق/۱۳۸۲، دو جلد در یک مجلد، ۷۱۷ص، وزیری.





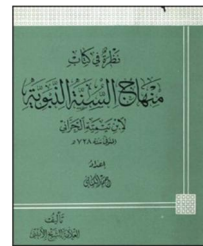
۳۲. **افشای یک توطئه: پاسخی به کتاب اهل بیت: از خود دفاع می‌کنند**، ترجمه حمیدرضا آژیر، ۱۳۸۳، ۳۲۰ ص، رقعی.  
کتاب حاضر ردیه‌ای بر کتاب *لله ثم للتاریخ: کشف الاسرار و تبرئة الائمة الاطهار* تألیف فردی با نام مستعار حسین الموسوی است. در این کتاب برخی شبهات درباره تاریخ و عقاید و احکام شیعه مطرح شده است. در کتاب *لله و للحقیقه* نویسنده ضمن بررسی دقیق و موشکافانه مدعیات مطرح شده در کتاب فوق، با مراجعه به متون و منابع اصیل و مورد وثوق، حقیقت را در باب هریک از آنها مطرح می‌کند.

کتاب حاضر ترجمه فارسی *الرد الوجیز علی کتاب «لله ثم للتاریخ»* است که با عنوان *اهل بیت از خود دفاع می‌کند* به چاپ رسیده است. مؤلف محترم علاوه بر اینکه به اصل کتاب مفصلاً پاسخ داده که به نام *لله للحقیقه* چاپ شده، پاسخ خلاصه‌ای هم داده که به نام *افشای یک توطئه* ترجمه شده است و کتابی مستدل و خواندنی است.  
۳۳. **نظرة علی کتاب حقیقة ولیس افتراء**، جعفر سبحانی، ۱۴۲۷ق، ۵۴ ص، جیبی.



این کتاب که ششمین جلد از مجموعه «نحو قراءة جدیدة للتاریخ» است، نامه‌ای به شیخ صالح بن عبدالله الدریش در نقد کتاب *حقیقة ولیس افتراء* نوشته ابومعاذ اسماعیلی و با مقدمه شیخ صالح بن عبدالله الدریش است.

۳۴. **نظرة فی کتاب منهاج السنة النبویة**، عبدالحسین امینی، تحقیق احمد الکنانی، بی‌تا، ۲۰۰ ص، جیبی.



این کتاب، نهمین جلد از مجموعه «من فیض العذیر» است که در آن بخش‌هایی از کتاب *العذیر* علامه امینی که در پاسخ به اتهامات مطرح شده به شیعه در کتاب *منهاج السنة النبویة* بوده، گردآوری شده است.

۳۵. **نظرة في كتاب الصراع بين الاسلام و الوثنية لعبدالله على القصيمي**، عبدالحسين اميني، به كوشش محمد الحسنون، ۱۳۷۶/۱۴۱۷ق، ۱۲۳ص، جیبی.

این نوشتار که هشتمین جلد از مجموعه «من فيض الغدير» است، نقد و بررسی کتاب *الصراع بين الاسلام و الوثنية* نوشته عبدالله القصيمي است. علامه اميني در این بخش از کتاب *الغدير* که در این متن آورده شده است، پاسخ‌هایی به شبهه عبدالله القصيمي درباره علم غيب ائمه اهل البيت عليهم السلام داده است.

۳۶. **نقد وهابيت از درون (محمد بن علوی مالکی - حسن بن فرحان)**، علی اصغر رضوانی، ۱۳۹۰، ۱۶۹ص، رقعی.

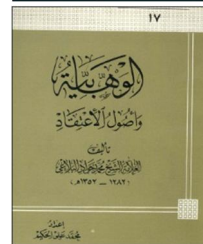
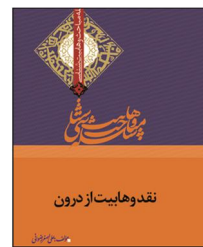
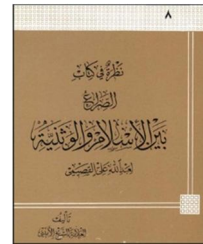
در این کتاب دیدگاه دو تن از دانشمندان اهل سنت به نام‌های محمد بن علوی مالکی - حسن بن فرحان در نقد عقاید وهابيون آمده است. اینان در کتاب‌ها و سخنان خود به شبهات وهابیان پاسخ داده و آنها را به اعتدال و میانه‌روی دعوت کرده‌اند.

۳۷. **وقفه مع الدكتور الشيخ البراک (استاذ جامعة ام القرى بمكة المكرمة)**، محمد مهدی آصفی، ۱۴۲۹ق، ۱۱۰ص.

نقد و بررسی برخی عقاید و دیدگاه‌های شیخ محمد بن سلیمان البراک، از استادان جامعه ام القرى مکه مکرمه، است.

۳۸. **الوهابية وأصول الاعتقاد**، محمد جواد بلاغی، به كوشش محمد علی حکیم، بی تا، ۷۴ص، جیبی.

این نوشتار که هفدهمین شماره از مجموعه «علی مائدة الكتاب والسنة» است، پاسخی مستند به آیات و روایات، به عبدالله بن بلهید، قاضی القضاة حجاز، است که بعضی اعتقادات و اعمال شیعه را زیر سؤال برده و بر اساس آن فتوا داده است. فصل‌های پنج‌گانه این کتاب به ترتیب عبارت‌اند از: توحید الله فی العبادة، توحید الله فی الأفعال، البناء علی القبور، الصلاة عند القبور و إيقاد السرج علیها، فی الذبائح والنذور.





## ♦ پاسخ به شبهات

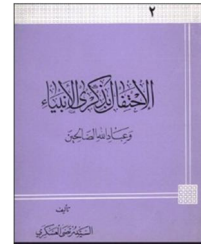
۳۹. آن‌گاه که اهل بیت را شناختم، علی باقر شیخانی، ۱۳۸۸، ۱۸۰ص، رقی.

پاسخ به شبهات وهابیون علیه شیعه در قالب داستان سفر به حج است. نگارنده کوشیده تا موضع‌گیری لجوجانه و مبارزه غیر منطقی تندروهای سلفی مسلک را در قالبی جدید و داستانی به تصویر در آورد.



۴۰. الاحتفال بذكری الانبياء و عباد الله الصالحين، سیدمرتضی عسکری، ۱۴۱۶ق، ۱۶ص.

این نوشتار دومین شماره از سلسله «علی مائة الكتاب والسنة» است که به شبهات وهابیت درباره برگزاری جشن و مراسم برای پیامبر ﷺ و اولیای الهی علیهم السلام پاسخ داده است.



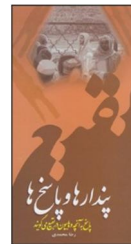
۴۱. گفتم، گفت، جواد محدثی، ۱۳۹۰، ۴۸ص، پالتویی.

این نوشتار در قالب گفتگو و با ترسیم صحنه‌های برخورد میان زائران و وهابیون، به تبیین برخی از مفاهیم اعتقادی و پاسخ به بعضی از شبهات مطرح درباره زیارت، توسل، تبرک، شفاعت و... پرداخته است.



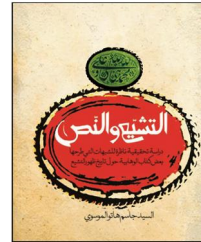
۴۲. پندارها و پاسخ‌ها: پاسخ به آنچه وهابیون می‌گویند، رضا محمدی، ۱۳۸۸، ۱۷۹ص، پالتویی.

در سال‌های اخیر، وهابی‌ها با برنامه‌های ضدفرهنگی به معارضة با مسلمانان و دیگر فرقه‌های اسلامی روی می‌آورند و در مکان‌های مقدس حرم نبوی و بقیع، به ایجاد شبهه می‌پردازند و مسلمان‌ها و حجاج را از انجام آداب و مراسم دینی بازمی‌دارند. آنچه نویسنده در این کتاب بدان پرداخته، پاسخ به بخشی از این شبهات است.





۴۳. **التشیع والنص: دراسة تحقيقية ناظرة للشبهات التي طرحها بعض كتاب الوهابية حول تاريخ ظهور التشيع**، السيد جاسم هاتو الموسوي، ۱۳۹۱، ۳۳۶ ص، وزیری. پاسخ به اتهامات و افتراءات وهابیت درباره مبدأ پیدایش تشیع، موضوع این نوشتار است. نویسنده با استناد به مصادر اهل سنت ادعای معاندین را رد کرده است.

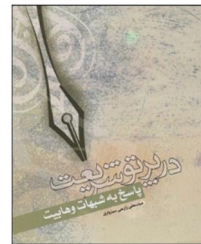


۴۴. **الخمس فريضة شرعية: دراسة تحليلية لحكم الخمس في الكتاب العزيز والسنة المطهرة**، جعفر سبحانی، ۱۴۲۹ق، ۱۴۰ ص، رقعی.



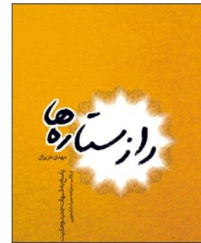
پاسخی به شبهات مطرح شده درباره خمس در کتاب الخمس بین الفريضة الشرعية والضريبة المالية، تألیف سلیمان بن صالح الخراشي، از نویسندگان وهابی، است. آیت الله سبحانی طی چهار فصل ابتدا به بررسی خمس در کتاب و سنت پرداخته و آن‌گاه دلیل خمس در برخی روایات را بررسی کرده است. در ادامه تحقق و کالت در عصر معصومین علیهم‌السلام و دلیل وجوب بیان شده است.

۴۵. **در پرتو شریعت - پاسخ به شبهات وهابیت**، عباسعلی زارعی سبزواری، ۱۳۸۶، ۳۸۴ ص، وزیری.



کتاب حاضر، نقادی اهم شبهات وهابیت علیه شیعه است. مواردی مثل این موضوعات نقادی شده است: زیارت قبور، ایجاد گنبد و بارگاه روی قبرها، دعا و نماز در کنار قبرها و مشاهد مشرفه، ازدواج موقت، نام‌گذاری فرزندان به نام عبدالنبی و مانند آن، شهادت به ولایت علی علیه‌السلام در اذان و اقامه، توسل به اولیای الهی.

۴۶. **راز ستاره‌ها: پاسخ به شبهات جدید وهابیت در قالب سفرنامه عمره دانشجویی**، مهدی عزیزان، ۱۳۹۰، ۲۲۴ ص، رقعی.



نگارنده، در کتاب حاضر با بهره‌گیری از قالب داستان، به شبهات به ظاهر جدید وهابیت درباره امامت پاسخ گفته است. از جمله مباحث کتاب می‌توان به این عناوین اشاره نمود: شرایط مشروعیت نذر، عزاداری در سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اهل بیت علیهم‌السلام از نظر اهل سنت،

تعریف صحابه و عدالت آنان، شیوه‌های تبلیغی امام سجاد علیه السلام، امامت در قرآن، لعن زراره توسط امام صادق علیه السلام، ازدواج موقت در قرآن، دعا گنجینه معرفت و معنویت، سازگاری غیبت و هدایتگری امام و شیوه قضاوت امام زمان.

**۴۷. زلال هدایت: دست‌مایه‌ی حاجیان بیت‌الله الحرام برای پاسخگویی به شبهات وهابیت**، سیدحسین اسحاقی، ۱۳۸۸، ۱۹۱ص، پالتویی.

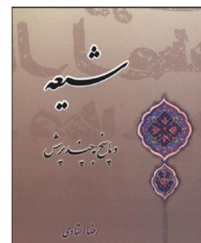
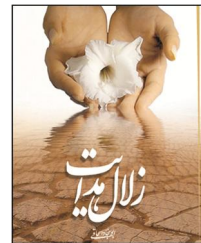
بررسی برخی شبهات که از سوی جریان وهابیت مطرح می‌شود، به همراه پاسخ آنها است. از جمله شبهاتی که در این کتاب پاسخ آنها داده شده موارد ذیل هستند: مهدویت، چرا شیعیان نمازهای پنج‌گانه را در سه نوبت می‌خوانند، چرا شیعیان بر تربت سجده می‌کنند، چرا شیعیان به در و دیوار حرم بوسه می‌زنند، شفاعت از دیدگاه شیعیان چه معنایی دارد، نظر شیعه نسبت به صحابه چیست.

**۴۸. شیعه و پاسخ به چند پرسش**، رضا استادی، ۱۳۸۵، ۱۶ص، رقعی.

در این کتاب به بیش از بیست اشکال که وهابی‌ها بر مکتب تشیع و بر اذهان شیعیان وارد کرده اند، پاسخ داده شده است. آشنا بودن زائرین با این‌گونه مطالب قبل از سفر حج و عمره، بسیار شایسته است.

**۴۹. پاسخ جوان شیعی به پرسش‌های وهابیان**، محمد طبری، ۱۳۸۶، ۳۷۲ص، رقعی.

اثر حاضر در پاسخ به کتاب *سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد* نوشته سلیمان الخراشی تألیف شده است. عنوان عربی این کتاب *أَسْئَلَةُ قَادَتِ شِبَابِ الشَّيْعَةِ إِلَى الْحَقِّ* است. در این کتاب ۱۷۸ سؤال درباره اعتقادات شیعیان مطرح شده است. آقای طبری به تمامی این سؤالات پاسخ داده است. گزیده‌ای از این کتاب نیز در پژوهشکده حج و زیارت تهیه شده که در شماره ۵۰ مشخصات آن آمده است.



۵۰. **گزیده‌های آزاد از کتاب پاسخ جوان شیعی به پرسش‌های وهابیان**، به کوشش محمدحسن نیرومند، ۱۳۸۷، ۱۴۷ص.



۵۱. **پاسخ‌های روشنگرانه: در نقد کتاب سؤال‌هایی که باعث هدایت جوانان شد**، محمدعلی حسین‌زاده، ۱۳۹۱، ۳۵۶ص، وزیر.



نقدی بر کتاب *اسئلة قادت شباب الشيعة الى الحق* نوشته سلیمان الخراشی از نویسندگان وهابی است. الخراشی در کتاب خود پرسش‌های بسیاری در زمینه‌های گوناگون بدون رعایت امانت و با آمیختن مطالب واقعی و غیر واقعی، با روش‌های شیطنت‌آمیز و گاه آمیخته با تحقیر و تمسخر و دروغ طرح کرده است که نگارنده کتاب *پاسخ‌های روشنگرانه* با قلمی ساده پاسخ این گونه سؤال‌ها را داده و به نقد آن پرداخته است.

۵۲. **پاسخ‌های ما به پرسش‌های اهل سنت: پاسخ به چند پرسش فقهی و اعتقادی**، علی عطائی اصفهانی، ۱۳۸۳، ۲۷۶ص، جیبی.



بررسی شبهات وهابیت در زمینه زیارت، توسل و تبرک و پاسخ شیعه به آنهاست. نویسنده که توفیق مکرر تشریف به حج و عمره برای پاسخ‌گویی به مسائل شرعی داشته، در این کتاب مسائل اختلافی بین شیعه و سنی را که چشمگیر و مورد توجه عموم است، بررسی کرده است. وی همچنین برخی از مناظرات خود با اهل تسنن را آورده است. برخی از موارد مورد اختلاف شیعه و سنی که در این کتاب بررسی شده‌اند، عبارت‌اند از: روش وضو گرفتن، نماز خواندن در حرم ائمه، زیارت قبور ائمه.

۵۳. **الاجوبة الهادية الى سواء السبيل : نقد و تحليل**  
**لكتاب «اسئلة قادت شباب الشيعة الى الحق»**، عبدالله  
الحسيني، ۱۴۲۹ق، ۴۰۸ص، وزيري.

كتاب حاضر، نقد و تحليل كتاب **اسئلة قادت شباب الشيعة الى الحق** اثر سليمان بن صالح الخراشي است. در اين كتاب سؤال‌هايي از شيعة پرسیده شده است. در كتاب حاضر، پاسخ به ۱۸۳ سؤالي که از شيعة پرسیده شده، پاسخ داده شده است.



۵۴. **جدال احسن: نقد و بررسی شبهات وهابیان**، جعفر  
سبحانی، ۱۳۹۰، ۳۲۸ص، رقعی.

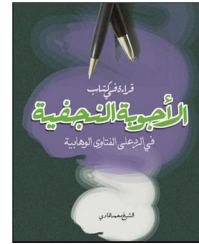
این کتاب با هدف نقد و بررسی شبهات وهابیان و پاسخ‌گویی به شبهات و رد تهمت‌ها و بر ملا کردن چهره تزویر مدعیان توحیدمداری تهیه شده است. نویسنده با هدف تبیین گزاره‌های اصلی اعتقادات شیعه و پاسخ به شبهات این حوزه در پنج بخش توحید و شرک، نبوت، قرآن، اهل‌بیت و امامت و مهدویت مطالب کتاب را تنظیم کرده است. این کتاب افزون بر این پنج بخش به شبهات متفرقه دیگری نیز پاسخ داده است که از آن جمله می‌توان به عزاداری در عاشورا با امر به صبر در مصیبت چه معنی دارد، دلیل بر عزاداری برای فرزندان زهرا علیها السلام چیست، مجوز گرمی‌داشت اولیای الهی چیست، آیا رفتن به غار حرا بدعت است و چرا با معاویه کاتب وحی ناسازگارید، اشاره کرد.



۵۵. **شکست اوهام: پاسخ به شبهات وهابیت**، رحمت الله  
ضیایی، ۱۳۹۱، ۲۹۹ص، وزیری.

در این کتاب شبهات وهابیت علیه عقاید شیعه در هشت بخش دسته‌بندی و هر کدام به صورت جداگانه پاسخ داده شده است. عناوین بخش‌های هشت‌گانه عبارت‌اند از: توحید و شرک، ائمه اهل‌بیت علیهم السلام، مهدویت، قرآن و حدیث، احکام، خلفا و صحابه، تاریخ، فرق و مذاهب.





۵۶. **قراءة في كتاب الاجوبة النجفية في الرد على الفتاوى الوهابية لاية الله الشيخ هادي آل كاشف الغطاء، محمد هادي، ۱۳۸۷، ۵۳ ص، جيبی.**

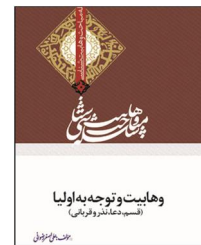
بررسی کتاب الاجوبة النجفية في الرد على الفتاوى الوهابية نوشته الشيخ هادي آل كاشف الغطاء است. این کتاب درباره برخی از شبهات وهابیان درباره دیدگاه‌های فقهی و اعتقادی شیعه امامیه است. در این کتاب فتاوا و ایرادهایی که علمای وهابی در مورد مسائلی مانند ساختن بنا بر قبور، زیارت قبور، سفر برای زیارت قبور ائمه، نذر، توسل به امامان، قسم خوردن به نام غیر خداوند و ... مطرح کرده‌اند، به روش عقلی و نقلی پاسخ داده شده است.

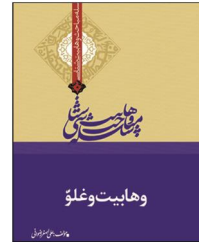
۵۷. **وهابی کیست و چه می‌گوید؟ مرتضی فهمیم کرمانی، ۱۳۸۷، ۱۴۴ ص، پالتویی.**

بررسی برخی از شبهات وهابی‌ها در مکه و مدینه در جمع زائران بیت‌الله الحرام به ویژه در زمینه زیارت قبور، توسل و شفاعت و نقد آنها است. مؤلف ضمن توجه دادن مسلمانان به این امر مهم، سعی کرده است به بخشی از این شبهات پاسخ دهد. وی در بخش اول این کتاب سیره مسلمین را در مورد زیارت مورد بررسی قرار می‌دهد و می‌گوید: از زمان صحابه پیامبر اسلام، پیوسته تمام مسلمانان به زیارت قبور انبیا و امامان و اولیا خدا می‌رفتند و این مسئله به گونه‌ای مورد اجماع و اتفاق تمام گروه‌های مسلمان بود.

۵۸. **وهابیت و توجه به اولیاء (قسم، دعا، نذر و قربانی)، علی اصغر رضوانی، ۱۳۹۰، ۹۷ ص، رقعی.**

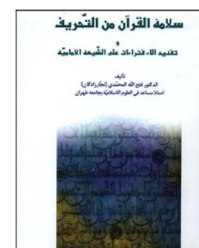
در این کتاب، برخی نظریه‌های وهابیان درباره قسم، دعا، نذر و قربانی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. کتاب حاضر، از مجموعه «سلسله مباحث وهابیت شناسی» است. نگارنده در این نوشتار می‌کوشد که برخی اندیشه‌های وهابیون درباره قسم، دعا، نذر و قربانی را مورد مطالعه قرار دهد و با استناد به آیات قرآن به ابطال آنها بپردازد و به برخی شبهات وارد از این فرقه نیز پاسخ دهد.





۵۹. **وهابیت و غلو**، علی اصغر رضوانی، ۱۳۹۰، ۱۱۹ص، رقعی.  
وهابیان شیعه را به دلیل بعضی از اعتقاداتی که دارد، غالی دانسته و به آنها نسبت بدعت یا شرک یا کفر داده‌اند که از آن جمله اعتقادات می‌توان به اعتقاد به نظام واسطه بین خلق و خالق، سلطه غیبی اولیا در برزخ، علم غیب اولیا در برزخ و با واسطه از خدا حاجت خواستن اشاره کرد. در طول تاریخ نیز افراد یا گروه‌هایی بوده‌اند که در حق پیامبران و اولیای الهی غلو کرده‌اند و این انکارناپذیر است، اما متأسفانه مغرضان و معاندان یا جاهلان این تفکر را به برخی از مسلمانان نسبت داده‌اند. کتاب **وهابیت و غلو** بر آن است تا به تفصیل به بررسی موضوع غلو که از سوی وهابیت مطرح می‌شود، بپردازد.

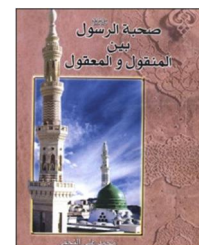
### ◆ قرآن کریم



۶۰. **سلامة القرآن من التحریف و تقنید الافتراءات علی الشیعة الامامية: عرض و نقد لاراء الدكتور ناصر بن علی القفاری، احسان الهی ظهیر، محمد مال الله و آخرین، فتح الله نجارزادگان**، ۱۳۸۲، ۷۵۸ص.

موضوع این کتاب نقد و بررسی دیدگاه اهل سنت و وهابیون درباره تحریف قرآن است. نویسنده نخست با بررسی آیات و روایات و اقوال علمای شیعه اثبات می‌کند که قرآن به هیچ وجه تحریف نشده است. وی در بخش دوم به نقد و بررسی آرای چند تن از نویسندگان وهابی همچون ناصر القفاری، احسان الهی ظهیر و محمد مال الله در زمینه تحریف قرآن پرداخته است.

### ◆ صحابه و خلافت



۶۱. **صحابه الرسول صلی الله علیه و آله بین المنقول و المعقول**، محمد علی نجفی، ۱۳۸۳/۱۴۲۵ق، ۱۴۴ص، جیبی.

کتاب حاضر رده‌ای بر کتابی از درویش صالح بن عبدالله الدرویش، قاضی القضاة قطیف، درباره صحابه است. نویسنده کوشیده تا به اهم شبهات درباره صحابه پاسخ دهد. همچنین صحابه

و افعال آنها در مقاطع مختلف زندگانی پیامبر ﷺ مورد ارزیابی قرار گرفته است.

#### ◆ تبارشناسی و جریان‌شناسی

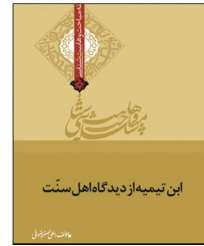
۶۲. *أئمة الوهابية، صالح الورداني، ۱۳۹۰. ۱۷۰ص، وزیری.*

کتاب حاضر در معرفی شخصیت و عقاید و تألیفات برخی از بزرگان معاصر فرقه وهابیت است. از جمله افرادی که در این کتاب معرفی شده‌اند، این اشخاص هستند: بن‌باز، ابن‌عثیمین، ابن‌جبرین، ابن‌فوزان، عبدالمحسن العباد، ربیع المدخلی، آل‌الشیخ، عبدالرزاق عقیفی و محب‌الدین الخطیب.



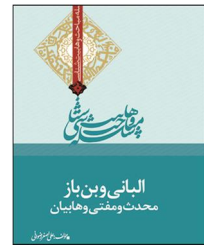
۶۳. *ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنت، علی اصغر رضوانی، ۱۳۹۰، ۱۱۶ص، رقعی.*

معرفی ابن تیمیه و شرح دیدگاه‌های سلفیون و وهابیان است. کتاب حاضر تلاشی است در جهت معرفی ابن تیمیه و بیان دیدگاه‌های بزرگان اهل سنت درباره وی، و شرح برخی نظریه‌ها و دیدگاه‌های سلفیون و وهابیان. کتاب مشتمل بر شش فصل است که عناوین آنها عبارت‌اند از: دیدگاه علمای شافعی درباره ابن تیمیه، دیدگاه علمای حنفی درباره ابن تیمیه، دیدگاه علمای مالکی درباره ابن تیمیه، دیدگاه علمای حنبلی درباره ابن تیمیه، ابن تیمیه از دیدگاه غیرسلفیان معاصر، ابن تیمیه از دیدگاه سلفیان معاصر.



۶۴. *البانی و بن‌باز محدث و مفتی وهابیان، علی اصغر رضوانی، ۱۳۹۰، ۲۲۵ص، رقعی.*

این کتاب، مجلدی دیگر از مجموعه «سلسله مباحث وهابیت‌شناسی» است. نویسنده در این نوشتار به معرفی البانی و بن‌باز، از محدثان و مفتیان وهابی، و نقد و رد عقاید و نظریه‌های آنان پرداخته است. از جمله عناوین مباحث کتاب می‌توان به این موارد اشاره کرد: شرح حال البانی، فتاوی‌البانی، اتهامات البانی به دیگران، برخی از روایات تصحیح‌شده توسط البانی، کارهای منفی





البانی، دیدگاه‌های سیاسی البانی، شرح حال بن‌باز، دیدگاه‌های فقهی بن‌باز، نقد مبانی اجتهادی بن‌باز و نقد میزان بودن فعل سلف.

۶۵. دشمنی ابن‌تیمیه با اهل بیت علیهم‌السلام، علی اصغر رضوانی، ۱۳۹۰، ۱۷۲ص، رقعی.

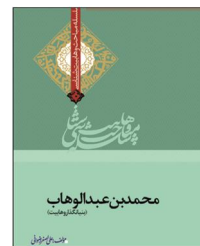
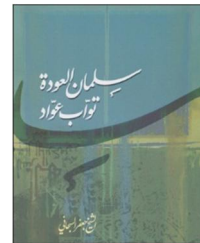
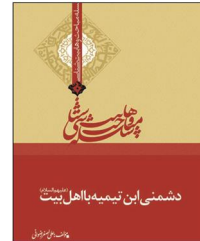
این کتاب از سلسله کتاب‌های «مباحث وهابیت‌شناسی» است که دیدگاه تقی‌الدین احمد بن عبد‌الحلیم معروف به ابن‌تیمیه را درباره اهل بیت علیهم‌السلام بررسی می‌کند. این نوشتار به شرح حال ابن‌تیمیه، برخی از فتاوا و آرای ابن‌تیمیه، تناقضات ابن‌تیمیه، نقد دیدگاه سلفیان درباره مقام علمی ابن‌تیمیه، دشمنی ابن‌تیمیه با اهل بیت علیهم‌السلام، دفاع ابن‌تیمیه از مخالفان اهل بیت علیهم‌السلام و اعتراف بزرگان اهل سنت به ناصبی بودن وی می‌پردازد.

۶۶. سلمان العوده توأب عواد، جعفر سبحانی، ۱۳۸۷، ۱۶ص، جیبی.

نقد و رد برخی عقاید سلمان العوده، از چهره‌های برجسته وهابی، است. این فرد وهابی در برهه‌ای، از برخی عقاید وهابیون برگشته بود، ولی مجدداً در آثار بعدی‌اش همان عقاید را به ویژه علیه اعتقادات شیعه مطرح ساخت. در این نوشتار آیت الله سبحانی به نقد رفتار و عقاید او پرداخته‌اند.

۶۷. محمد بن عبد‌الوهاب: بنیانگذار وهابیت، علی اصغر رضوانی، ۱۳۸۹، ۸۸ص.

بررسی زندگی و عقاید محمد بن عبد‌الوهاب، مؤسس فرقه وهابیت، موضوع این نوشتار است. نویسنده پس از بیان زندگینامه وی، عقاید او درباره تکفیر مسلمانان را بیان کرده است. از آنجا که از زمان پیدایش وهابیت، عالمان برجسته اهل سنت پیوسته بر ضد عقاید انحرافی آنها موضع گرفته و افکارشان را نقد کرده‌اند، در بخش پایانی این کتاب، دیدگاه علمای اهل سنت درباره محمد بن عبد‌الوهاب آمده است.



۲۳۲

سراج‌المصنیر  
سال سوم، شماره ۱۱، زمستان ۱۳۹۳



شماره اشتراک:

## فرم اشتراک پژوهش نامه سراج میر

الف) مشخصات مشترک:

نام: ..... نام خانوادگی: ..... سن: .....  
تحصیلات: ..... شغل: .....  
نام موسسه: ..... نشانی: .....  
.....  
صندوق پستی: ..... کد پستی: ..... تلفن: .....  
شماره فیش: ..... مبلغ فیش: .....

ب) بهای اشتراک:

سالانه با هزینه پست و ۱۰٪ تخفیف جهت اشتراک ۲۰/۰۰۰ تومان می‌باشد.

ج) نحوه اشتراک:

\* واریز بهای اشتراک به شماره حساب ۱-۱۷۶۵۹۰۴-۱۱-۵۲۰۳ بانک قرض الحسنه مهر ایران - شعبه توحید - قم  
\* ارسال فرم اشتراک تکمیل شده به همراه کپی فیش بانکی به نشانی دفتر پژوهش نامه، صندوق پستی ۱۱۶۶-۳۷۱۳۵ و یا از طریق پست الکترونیکی به آدرس: info@darolelam.ir و یا به شماره فکس: ۰۲۵-۳۷۷۴۰۷۲۹

نکات دیگر:

- ۱) اصل فیش بانکی را تا پایان دوره اشتراک نزد خود نگه دارید.
- ۲) در صورت تغییر آدرس در اسرع وقت، دفتر مجله را مطلع نمایید.
- ۳) در صورت عدم دریافت مجله مراتب را اطلاع دهید.

برای اشتراک خارج از کشور با دفتر مجله تماس حاصل فرمایید.



## **Lashkar-e-Jhangvi and Sipah-e-Sahaba are representatives of Salafism's radical ideas**

Alireza Mirzaee

### **Abstract**

In the 1990s concurrent to the primary years of Islamic Revolution in Iran, maulavi hagh-navaz Jhangvi founded the excommunication (Takfiri) group named Sipah-e-Sahaba from the religious schools in Pakistan which was belonging to Deobandi sect. Its purpose was to confront Shiites, mourning for Imam Hussain (pbuh), and influences of Islamic revolution and action to be psychological warfare, terror, Shiites physical removal and destruction of their religious places. With establishing a military wing named Lashkar-e-Jhangvi, this extremist group completed its organization for the specified path. Performance of these two extremist groups, which is along with each other, lead to divergence in the Muslim community of Pakistan, to intensify sectarianism, insecurity and their broad and unjustified killings. In the present article, along with studying the pedigree and the roots formation of this group, some part of their violent features has been discussed according to the facts and news.

**Keywords:** Salafism, Extremism, Sipah-sahaba, Lashkar-e-Jhangvi, Deobandi, Pakistan.



## Reviewing polemical methods of Ibn Taymiyyah in his “Minhaj- us- Sunnah”

Majid Fatemi-nejad

### Abstract

This article is about the polemical methods of Ibn Taymiyyah Harrani in Minhaj- us- Sunnah. From the perspective of many Sunni scholars, this book is one of the best texts in rejecting the beliefs of Shia Imami. For the better evolution of these remakes, it is essential to review the methods of Ibn Taymiyyah on argumentation first, So we can find out whether his methods in debate with Allameh Helli is according to the best controversy (jidal ahsan), which is approved by God, the sunnah of the Prophet (pbuh) and all Muslim scholars, or it was in invalidate method which is not approved by God nor the sunnah of the Prophet (pbuh). In order to learn more about the debate (jadal), at first a brief discussion will be made and then we review the words and tricks applied by ibn taymiyyah in response to Allameh Helli in this book and finally we conclude that he has not been seeking the best controversy (jidal ahsan) to achieve the truth or ideal result but only he has been looking for a rejection on the Allame’s book even in an invalidate manner. He did not adhere many aspects of the debate on the ethical and scientific dimensions and we couldn’t consider this book even as a scientific or ethical book.

**Keywords:** Ibn Taymiyyah, Minhaj- us- Sunnah, Manhaj, salafiya, false reasoning (mughalita), debate (jadal) .

In this article, we review the scientific conditions of Muhammad ibn Abd al-Wahhab from the perspective of advocates and opponents.

**Keywords:** Muhammad ibn Abd Al-Wahhab, Najd, polytheism (shirk)



## **A criticism to Ibn Taymiyyah's opinion about revelation of the verse of Mubahila**

Ali Mola-Musa Meybodi

### **Abstract**

This article expresses and criticizes the opinions of Ibn Taymiyyah about revelation of the verse of Mubahila. Ibn Taymiyyah in his minhaj al-sunna has criticized the Mubahila verse as one of the characteristics of Imam Ali (pbuh). He admits that this verse reveals the dignity of ahl al-bayt and that ahl al-bayt confined to Ali, Fatima, Hassan and Husain and so he considered their presence in Mubahila as a virtue for them. However, he believes that the Prophet has no need to ahl al-bayt's prayers for Mubahila and presence of Imam Ali is not regarded as characteristics for him; because the word "nafs (myself)" in the verse does not imply equality and term "abna'na wa nisa'na wa anfosana" in this verse is a general term that could also include the others (non-Household), since there was no nobody other than them for Mubahila at that time. This article considers the claims of Ibn Taymiyyah as baseless and wrong by quoting traditions and the words of some Sunni scholars, and considers this verse as a potent reason for the virtue of Imam Ali (pbuh).

**Keywords:** Mubahila, Imam Ali's Caliphate, virtues of ahl al-bayt, ibn Taymiyyah, minhaj al-sunna.

and finally we prove that these reasons, despite the human and financial costs for Islam has serious problems namely contradiction. These contradictions will be proved with 3 titles: 1. Follower (Muqallid) or religious authority (Mujtahid) 2. Religious permit to implore to a creature in what it has ability in (jawaz istighatha bi-makhlugh fima yaghder alaih) 3. Consensus Takfir (Excommunication) or Ijتهadi. The contradiction does not mean that he said a word in one place and said the opposite of that word in another place, but these contradictions are mainly in Ibn 'Abd Al-Wahhab's opinions.

**Keywords:** Ibn 'Abd Al-Wahhab, Divine Unity (Tawhid Oluhi), Worship, Implore (Istighatha), polytheism (Shirk), Excommunication (Takfir)



## Scientific and religious status of the people of Najd in Muhammad ibn 'Abd Al-Wahhab's period

Ahmad Kosari (Baghcheghi)

### Abstract

By the help of Muhammad bin Saud, Muhammad ibn 'Abd Al-Wahhab founded the Wahhabi movement in Najd Arabia. Making takfir upon Muslim he prepared the ground for bin Saud to murder, plunder and war against Muslims in Najd. Following and justifying the belligerent actions Muhammad ibn 'Abd Al-Wahhab, his advocates believed that the people of Najd at that period of time are Pagan (mushrik) and ignorant. On the other side, the opponents of ibn 'Abd Al-Wahhab places this idea a basis to legitimize murder and plunders happened by the hand of Wahhabis, and with their evidence we understand that verdict of disbelief and ignorance was a means to achieve to the political and social power and a pretext for taking revenge of the people whom did not accept his innovations (Bid'a).



## **A Critique on the Salafi's doubts about martyrdom of Imam Hassan (pbuh)**

Mohsen Afzal-abadi

### **Abstract**

Among all Muslims, Imam Hassan Mujtaba (pbuh) is regarded as the examples of the Verse of Purity (Ayat Al-Tathir) and the Members of the House of the Prophet. During his life, he faced many difficulties that one of these problems was Muawiyah who was against him. After martyrdom of Imam Ali (pbuh), Muawiyah considered Imam Hassan (pbuh) as a major obstacle in the way of his plans, and sought to eliminate him, in order to smooth the succession of his son until he murdered Imam Hassan (pbuh).

The martyrdom of Imam Hassan (pbuh) by Muawiyah's prepared poison is one of the much discussed cases of Sunni scholars and they have frequently quoted this story. But some of them denied this true story and raised doubts, in order to acquit the Muawiyah of the crime. In this article we review them.

**Keywords:** Salafis, Muawiyah, Imam Hassan (pbuh), Ja'dah.



## **Contradictions of ibn abd al-Wahhab in the excommunication of Muslims**

Hussein Ghazi-zadeh

### **Abstract**

Ibn 'Abd Al-Wahhab adduced a reasons for Muslims excommunication (Takfir), in this article we first list his reasons and then we express the contradictions in them



## Siraj-e-Monir

**Journal of Wahhabism Criticism; Siraj-e-Monir**  
**Third year, No 11, Autumn 2013**

**Concessionaire:** Darol-alam li-madrassa ahl al-bayt (pbuh) institute

**Director in charge:** Mahdi Makarem

**Editor in chief:** Mahdi Farmanian

**Editorial Board:**

**Seyyed Hasan Al-mujadded**

Professor of Qom Seminary and religious schools institute

**Akbar Asad Alizade**

Assistant Professor of Institute of Islamic Sciences and Culture

**Dr. Hussein Rajabi**

Assistant Professor of the University of Religions and denominations

**Dr. seyyed Mahdi Alizade-Musavi**

Professor of Qom Seminary and University

**Dr. Mahdi Farmanian**

Assistant Professor of the University of Religions and denominations

**Internal Manager:** Muhammad-Ali Movahhedipur

**Co-executive:** Ahmad Rabieefar

**Abstracts Translator:** Ali Sharafbayani & Morteza Ahmadi

**Editor:** Abulghasem Arezoomandi

**Layout:** Mahbub Mohseni

**Lithography and Print Supervisor:** Seyyed Muhammad Musavi

Qom, Iran, P. O. Box 37135-1166

Telfax: +98-25-37740729 37742669

Website: [www.darolelam.ir](http://www.darolelam.ir)

Email: [info@darolelam.ir](mailto:info@darolelam.ir)

